

تذکرہ الوفاء

تینے

ترجمہ حیاتہ قدما و الاجباء

در بیان حال قدما و یاران نفوسی زکیہ کہ در
ایام مرکز عهد و پیمان حضرت غصن البتہ الاعظم
برقیسق اعلی صعود نموده اند و از قلم پیشانی
در این اوراق مذکور و مفسر گشته اند

حقوق الطبع محفوظہ للمحمد حسین علی اکبر زردی المعروف بکبرائی

جماد الاولی
۱۳۴۲

ژانویہ
۱۹۲۴

این کتاب ستطاب شرح احوال جمعی از نفوس مبارکه مهاجرین و
 مجاورینست که از فم اطهر مرکز عشاق انور حضرت عبدالبهاء صلی
 المقدمین لرب عبته المقدسته فدا در سنه ۱۹۱۵ میلادی مسیحی
 و صدور یافته و ذرر و لنالی رخنه ایست که از نیم جود و حسن
 و عفو و غفران انشمس تابان بر سوا حل قلوب اهل طیبیا
 افکنده شده قبل از افول نثر عبودیت و غروب کوب
 رقیبت جناب آقا محمد حسین علی التبراف زدی معروف کجالی
 از ساحت اعزاز کرم صدور اذن و اجازة طبع انزار جانمود
 که با نخدمت پردازند و اذن با ایشان عنایت شد و چون
 در همان اوقات آتش فراق شعله زد و قلوب عشاق را
 بنا رهبران محرق ساخت و صعود مبارک رخصه در سبج
 طباق انداخت انجام این خدمت و عمل در عهده نقولق افتاد
 و در این مدت جناب مذکور گویا و کهارا در کمال بهمت و خلوص
 و امانت و جانفشانی و تحت تربیت و تئور حراعت
 الکتریک به مقام مبارک اقدس مشغول و موفق بودند
 تا آنجین که مجدداً اذن طبع و نشر آن از امر کرام ولی امر جماعت
 حضرت شیخی افندی ربانی ارواحنا لوجه الفدا صلوات
 و جناب مذکور در کمال ذوق و شوق و شعف و سرور و
 اجرائی این خدمت مهیا و حاضر لهذا بتصویب محفل و جا
 حضا اقدام و مبادرت بطبع آن فرمودند و حقوق طبع
 مختص بخود آقا محمد حسین کجالیست

از اول
 ۱۳۶۲

ج اول
 ۱۳۶۲

رانویه
 ۱۹۲۴

ترجمہ

حال جناب نبیل اکبر آقا

محمد قائمی

عابہ بہاء اللہ

هو اللہ

در نجف اشرف در دائرہ شیخ مرتضیٰ
مجتہد شہیر شخصی بی نظیر بود * مسعی بہ
آقا محمد قائمی کہ عاقبت از قم مطہر بنیل اکبر
ملقب کشت * این شخص جلیل در حوزہ
ان مجتہد شہیر بر جمیع تلامیذ تفوق یافت *
لہذا از کل مستثنا کشت و باجازہ اجتہاد
اختصاص یافت * زیرا شیخ مرتضای مرحوم
اجازہ بکسی نمیداد

واز این گذشہ در فتون سائرہ * مثل

حکمت اشراق و مطالب عرفا و معارف شیخیه
 و فنون ادبیه نهایت مهارت داشت * شخص
 جامعی بود برهان لامعی داشت * چون بنور
 هدی منور و مشام بنفحات قدس معطر شد شعله
 رحمانی کشت و سراج نورانی شد وجد و طرب
 یافت وله و شعفی دست داد مانند دریا بجوش
 آمد و عثابه نهنک دریای عشق پر خروش
 کشت

و چون اجازه اجتهاد از شیخ مشار الیه در
 نهایت توصیف و تعریف بیافت از نجف بغداد
 شتفت و بشرف لقا فائز شد و اقتباس انوار از
 شجره مبارکه سینا نمود و چنان بهیجان آمد که
 شب و روز آرام نداشت

روزی این شخص محترم در بیرونی بکمال
 ادب روی زمین حضور نور مبین نشسته بود *
 در این اثنا حاجی میرزا حسن عمو معتد مجتهدین
 کربلا بازمین العابدین خان نخراندوله وارد شدند *

حاجی مذکور ملاحظه نمود که حضرت نبیل
 اکبر دوزانوی ادب روی زمین نهاده و در نهایت
 خضوع و خشوع نشسته بسیار تعجب نمود * خفياً
 گفت اقا شما اینجا چه میکنید جناب نبیل
 اکبر فرمودند بجهت همانکار که شما آمده اید *
 باری خیلی سبب تعجب آنها شد زیرا شهرت
 کرده بود که این شخص ممتاز از کل مجتهدین
 و معتمد عظیم شیخ جلیل است * باری بعد
 حضرت نبیل اکبر عازم ایران شدند و باقلیم
 خراسان رفتند * امیر قائم میر علم خان ابتدا
 بنهایت احترام قیام نمود و حضور ایشان را
 غنیمت بی پایان شمرد * هر کس کمان مینمود
 که امیر باجناب فاضل در درجه عشق است
 و تعلق خاطر دارد * زیرا مفتون فصاحت
 و بلاغت و مجنون علوم و فنون او گشته بود
 دیگر احترامات سائرین واضح و معلوم الناس
 علی دین ملوکهم

حضرت نبیل اکبر در این عزت و احترام
ایام میگذراند ولی شعلهٔ محبت الله نکذاشت که
کتمان حقیقت نماید * جوش و خروش پوش از
کار برداشت چنان بر افروخت که پردهٔ ستر
و حجاب بسوخت

(هزار جهد بکردم که سر عشق پیوشم .
نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم)
ولی خطهٔ قائن روشن کرد و جمعی را تبلیغ
نمود و چرن باین اسم شهیر افاق گشت عالی
حسود بنفاق و شفاق بر خوانستند و سعایت بطهران
نمودند * ناصر الدین شاه بابتقام بر خواست
وامیر اقایم از خوف شاه بنهایت تعرض قیام
نمود * ولوله در شهر افتاد و فتنهٔ عظیم رخ نمود
جمیع برآشفتنند و بتعرض پر ذاختند * ولی ان
سرگشته و سودائی و دلداده و شیدائی ابدآ فتور
نیآورد و مقاومت جهور فرمود * عاقبت ان
واقف سر مکنون را از قنائ سر کون نمودند

رهنمون بطهران شد و یه روز سامان کشت *
 در طهران جوانان دست تطاول کشودند فراشان
 در جستجو بودند و چاوشان در هر کوی در گفتگو
 تا بدست آرند و عقوبت و شکنجه نمایند * گاهی
 مانند آه مظلومان بر هر فرازی میشتافت و گاهی
 مانند سرشک چشم مستمیده کان بهر نشیبی
 میتاخت * لهذا مجبور شد ع.ا.ه. بر داشت و کلاه
 بر سر گذاشت تا جوانان نشناسند و باذیت و جفا
 بر نخیزند

ولی خفياً بکمال همت بشر تحیات الهی
 مشتول و بالقاء حجج و براهین مألوف * سراجی
 نوزانی بود و شعله رحمانی همیشه در خطر بود
 و در حالی پر حذر * همواره حکومت در جستجو بود
 و احزاب در گفتگو * لهذا عاقبت بیخارا
 و عشق آباد توجه نمود و دران خطه و دیار بیان
 اسرار میپرداخت و چون شمع میکداخت ولی
 این صدمات زبلیات پزمرده و افسرده نمود *

بلکه روز بروز بر شعله و حالت افزود نسان
 نابلق بود و طبیب حاذق هر دردی را درمان
 بود و هر زخمی را مرهم دل و جان اهل حکمت
 اشراق را بقواعد اشراقیون هدایت مینمود
 و عارفان را بدلائل کشف و شهود اثبات ظهور
 ملک وجود میکرد * اعظم شبحیه را بصریح
 عبارات شیخ وسید مرحوم اقناع میکرد و فقهارا
 بایات قران و احادیث ائمه هدی دلالت مینرمود
 لهذا هر دردمندی را درمان فوری بود و هر
 مستمندیر اعطای کلی

باری در بخارا بی نواشد و بانواع صدمات
 مبتلا عاقبت در غربت ان کاشف راز بملکوت
 بی نیاز شتافت رسالهئی در نهایت بلاغت در
 اثبات امر تحریر نمود و أدله و براهین قاطعه
 تقریر کرد * ولی در دست یاران نه امیدم چنانست
 که ان رساله پیدا شود و سبب تنبه علما و فضلا
 گردد .

خلاصه هر چند در این دار فانی مورد
 بلا یای نامتناهی کشت و لکن جمیع مشایخ عظام
 نظیر شیخ مرتضی و میرزا حبیب الله و ایت الله
 خراسانی و ملا آسده الله مازندرانی مشایخ سلف
 و خاف بی نام و نشان کردند و محو و نابود شوند
 نه اثری و نه ثمری نه ذکری و نه خبری * لکن
 نجم بارغ حضرت نبیل اکبر الی الابد از افق
 عزت ابدیه میدرخشد زیرا همیشه ثابت بر امر
 مبارك و مشغول بخدمت بود تبلیغ نفوس مینمود
 و بشر نفعات میپرداخت

این واضحست هر عزتی که در امر الهی
 نیست عاقبت ذات است و هر راحتی که در سبیل
 الهی نه عاقبت زحمت است و هر ثروتی نهایت فقر
 و مسکنت

في الحقيقة حضرت نبیل اکبر ایت هدیه
 بود و ایت تقوی در امر مبارك جانشانی کرد
 و در جانشانی کامرانی نمود * از عزت دنیا گذشت

واز مسند جاه و غنا چشم پوشید از هر قیدے
 فراغت داشت و از هر فکری مجرد بود عالم و فاضل
 بود * در جمیع فنون ماهر هم مجتهد بود هم حکمی
 هم عارف بود و هم کاشف در علوم ادبی فصیح
 و بایغ بود و ناطق بی نظیر * جامعیتی عظیم داشت
 و الحمد لله خاتمة المطاف باذیة الاطاف کشت * علیه

بها، الله الأبهی ونور الله مرقدہ بانوار ساطعة

من ملکوت الابھی وأدخله فی الجنة

اللقاء واخلاه فی ملکوت

الابرار مستغرقاً فی بحر

الانوار

ترجمه

حاله حضرت

اسم الله الاصدق

هو الله

حضرات ابادی امر الله عليهم نفعات الرحمن
 که بافق اعلیٰ صعود کردند * از جمله جناب اسم الله
 الاصدق * از جمله جناب نبیل اکبر اقا محمد قائی *
 از جمله جناب ملا علی اکبر * از جمله جناب شیخ
 محمد رضای یزدی * از جمله حضرت شهید اقا
 میرزا ورقا و دیگرانند

حضرت اسم الله الاصدق حقیقه از بدو حیات
 تا نفس اخیر خدمت بحق کردند * در ایام جوانی
 در دائره مید برحوم بودند و از تلامذه ایشان
 محسوب * و بنهایت تقدیس در ایران مشهور و بملا

صادق مقدّس ملقب و معروف بسیار نفس مبارکی
 و شخص عالم فاضل محترمی بودند * اهل خراسان
 نهایت تعلق بایشان داشتند * زیرا فی الحقیقه فاضل
 نثری بود و از مشاهیر علماء بی مثل و نظیر * در
 تبلیغ اسلام فصیحی و قوه عجبی داشت نفوس را
 نهایت سهوات اقناع میکرد

وقتی بیغداد آمدند و بشرف لقا فائز شدند
 روزی در بیرونی در کنار باغچه نشسته بودند و من
 در بالای سر ایشان در اطاقی نشسته بودم در این
 اثنا شاهزاده نوه فتحعلیشاه وارد بیرونی شد * از ایشان
 سؤال نمود که شما کی همتید فرمودند من بنده این
 درگاهم و پاسبان این استان * و بنای تبلیغ گذاشتند
 من از بالا گوش میدادم شاهزاده در نهایت
 استیحاش با اعتراض پرداخت * ولی در ظرف ربع
 ساعت بکمال ملاحظت شاهزاده را ساکت فرمودند
 بعد از اینکه شاهزاده در نهایت انکار بود و آثار
 حدت از شمائلش اشکار حدتش منقلب پیشاشت

شد و نهایت مسرت اظهار نمود که بسیار
 مسرورم که خدمت شما رسیدم و کلام شما را
 شنیدم

خلاصه در نهایت بشاشت تبلیغ میکرد و از
 طرف مقابل هر چه حدت میدید بملائمت و خنده
 مقابلی میفرمود * وضع تبلیغشان بسیار خوب بود
 في الحقیقه اسم الله بود و کینونتش مبعوث نه نامش
 معروف * احادیث بسیاری حفظ داشت و در
 مطالب شیخ رسید مرحوم نهایت مهارت داشت
 و در بدایت امر در شیراز مؤمن شده شهرت یافت *
 و چون ثی محابا بتبلیغ پر داخت ایشان را در شیراز
 مهار کردند و در کوچه و بازار گرداندند * ولی در
 نهایت سرور و بشاشت صحبت میداشت و در چنین
 حالت ابدأ از برایش فتور و سکوت حاصل نشد *
 بعد از اینکه در شیراز ازاد شد بخراسان سفر کرد
 و در انجاسان تبلیغ کشود * و بعد در معیت
 جناب باب الباب بقلعه طبرسی رفت و خدمات

شدید تحمل کرد و از جمله فدائیان بود * و چون در قلعه اسیر شد او را تسلیم سران مازندران نمود تا او را با طرف ببرند و در بلوکی از بلوکات مازندران شهید کنند * بعد از آنی که بحل معهود رسیدند و در بند و زنجیر بودند خدا شخصی را الهام کرد که ایشانرا نصف شب از زندان رها کرد و همراهی نمود تا بحل امان رسیدند * و در امتحانات شدید ثابت و راسخ ماندند

مثلاً ملاحظه کنید در قلعه محصور و متمکاران قلعه را بتو پهای قلعه کوب متصل کلوله میریختند و حضرات احباب از جمله جناب اسم الله هیچده روز بی قوت ماندند بدرجهئی که چرم کفش هارا خوردند عاقبت به آب تنها رسید * هر روز صبحی يك جرعه آب میخوردند و از ضعف جمیع بر روی زمین افتاده بودند * و تیکه اشکر بر قلعه هجوم میکرد فوراً يك قوتی من عند الله حاصل میشد که بر میخواستند و لشکر را از قلعه

میراندند * این کرسنکی مدت هیجده روز طول کشید خیلی امتحان شدید بود از يك جهت محصورى و غربى و از جهت دیگر شدت کرسنکی و از طرفى هجوم لشکر و وقوع کلوله های خپاره که در وسط قلعه میافتاد و میترکید * خیلی مشکل است که انسان در چنین موقعی صبر و تحمل کند و ثابت و راسخ بماند و ابداً از برای او تزلزل حاصل نشود

بارى با وجود این مصیبت های شدیدہ جناب اسم الله بهیچوجه فتورى نیاورد * بعد از ازادى بتبلیغ یش از پیش پرداخت انفس حیات را جمیع وقف ندائے بملکوت الله نمود و در عراق بشرف لقا فائز شد * و همچنین در سجن اعظم بساحت اقدس مشرف شد و مظهر نہایت عنایت کردید فی الحقیقه بحر پر موجی بود و باز بلند پرواز و جہی نورانی داشت و لسانی فصیح و بلیغ و قوت و استقامتی عجیب چون زبان بتبلیغ

میکشود برهان مانند سیل روان بود * و چون
 بدعا و مناجات میپرداخت چشم گریان مانند ابر
 نیشان بود چهره نورانی بود اخلاق رحمانی بود
 علم کبی ولدنی بود همت اسمانی بود
 انقطاع وزهد و ورع و تقوی ربانی بود *
 قبر منورش در همدانست و از قلم اعلی در
 حق او الواح شتی نازل و همچنین بعد از
 صعودش زیارتی مخصوص نازل شد بسیار شخص
 بزرگواری بود از جمیع جهات کامل بود
 این نفوس مبارکه از عالم رفتند
 الحمد لله نمایند که این بلا یای بعد
 از صعود را ببینند و این امتحانات شدید را
 مشاهده کنند که * یتزلزل منها الجبال
 الراسخة والقلل الشامخة * بحقیقت اسم الله
 بود * طوبی لنفس طاف حول جدته
 واستبرک بتراب رمله و علیه
 التحية والثناء في ملكوت الابهی

ترجمہ

حاج حضرت ملا

علی اکبر علیہ بہاء اللہ

ہو اللہ

واز جملہ ایادی امر اللہ حضرت ملا علی
 اکبر علیہ بہاء اللہ الابھی است * این شخص
 بزرگوار در بدایت حیات بہدارس علوم و فنون
 رفت شب و روز میکوشید * تا در قواعد قوم
 و معارف ملت و فنون عقلیہ و علوم فقہیہ نہایت
 مہارت حاصل نمود * در بساط حکما و عرفا
 و شیخیہ داخل شد و دران اقالیم علم و عرفان
 و اشراق سیر و سیاحت مکمل مینمود * ولی تشنہ
 چشمہ حقیقت بود و کرسنہ مائدہ اسمانی دران

بساطها آنچه کوشید سیراب نشد * و نهایت امال
 و ارزو نیافت لب تشنه ماند و حیران و سرگردان *
 زیرا در احزاب شور و وهی ندید جذب و طربی
 نیافت بوی عشقی استشمام نمود * و چون بعمق
 مسائل احزاب رسید ملاحظه نمود از بوم ظهور
 حضرت رسول محمد المحمود زوحی له الهدا
 تا یومنا هذا احزاب لا یجد ولا یحصى پیداشده
 مذاهب مختلفه اراء متنوعه مسالك مختلفه طرائق
 کثیره که هر يك بعنوانی دعوای مکاشفات
 معنویه مینمودند و بخیال خویش سبیل مستقیم
 میپسودند لکن بحر محمدی يك موج میزد
 و جمیع این احزاب را بعمق دریا میبرد
 لا تسمع لهم صوتاً ولا رکزا اگر کسی در تاریخ
 تابع نماید می بیند که در این دریا امواج لا یجد
 ولا یحصى پیداشد * لکن عاقبت مانند ظل زائل
 کشت موجها فانی و دریا باقی ماند * لهذا
 حضرت علی قبل اکبر روز بروز تشنه تر

شد تا بدریای حقیقت رسید فریاد
بر آورد

الله اکبر هذا البحر قد ذخرا
وهیج الريح موجاً یقذف الدررا
فاخاع ثیابك واغرق فيه ودع
عنك السباحة ایس السبح مفتخرا

باری حضرت علی قبل اکبر مانند فواره
بفوران آمد و بمشابه ماء معین حقائق و معانی جریان
یافت * در بدایت سلوک در مراتب تسلیم
ورضا مسالك فقر و فنا پیمود و اقتباس انوار
کرد پس بتبلیغ پرداخت چه خوش
میکوید

(ذات نایانته از هستی بخش

کی تواند که شود هستی بخش)
مبلغ چنین باید که بدایت خود را تبلیغ
کند پس دیگران را اگر خود در منهج
شهوات سالك چگونه میتواند بایات بینات

هدایت کند

باری این شخص جلیل بتبایع جمعی غفیر موفق
 شد * کر بیان بمحبت الله چاك فرمود و در سبیل
 عشق چالاک شد * مر کشته و سودائی شد و مشهور
 بشدائی * در طهران بایمان و ایقان رسوای خاص
 و عام گردید * در کوچه و بازار بهائی مشار
 با اینان کشت * هر وقت فتنه ئی میشد اول او
 گرفتار میکشت و حاضر و مهیا بود زیرا نخورد
 نداشت بکرات و مرآت بحبس و زنجیر افتاد و در
 تهدید تیغ و شمشیر بود * و شمائل^۲ ان وجود مبارك
 باشمائل حضرت امین جلیل در زیر زنجیر سبب
 عبرت هر سمیع و بصیر است که این دو وجود مبارك
 چگونه در حالت تسلیم و رضا در تحت سلاسل
 و اغلال نشسته اند و بنهایت سکون و قرار هستند
 کار بجائی رسید که هر وقت ضوضا بلند
 میشد جناب علی قبل اکبر^۳ امامه بر سر مینهاد و عبادر
 بر میکرد و منتظر میشد که عوانان بر انگیزند

و فرایشان بر یزند و چاوشان بسجن و زندان برند *
 وئی قدرت الهیه را ملاحظه کنید که با وجود این
 محفوظ و مصون ماند

(نشان ءارف ان باشد که خشکش
 یعنی از دریا)

بے الحقیقه او چنین بود * با وجود آنکه
 در هر دقیقهئی جانش در خطر بود اهل کین در
 کین و او شهیر بحبت نور مبین * مع ذاک از هر
 افنی محفوظ بود * در قعر دریا خشک و در وسط
 ایش بردا و سلاما تا آنکه صعود فرمود * باری بعد
 از حضرت متصود نیز در نهایت ثبوت و رسوخ بر
 عهد و پیمان رب و دود بود * منادی میثاق بود
 زمروج عهد نیر افاق

در ایام لقا بنهایت شوق و شغف بساحت
 اقدس شتافت و شرف مشول یافت و بنظر عنایت
 ملحوظ کشت و بعواطف رحمانیه مشمول * پس
 مراجعت بایران کرد و در جمیع ایام بخدمت امر

میپرداخت * با ظالمان همیشه مجادله میکرد هر چه
 تهدید و تخویف مینمودند در مقابل تشدید میکرد
 و شکست نمیخورد آنچه میخواست میگفت *
 و از ایادی امر الله بود و در نهایت ثبات و استقامت
 با او محبت مخصوص داشتم زیرا خوش صحبت
 بود و ندیم بی مثل و نظیر * در این ایام شبی در عالم
 رؤیا ایشانرا دیدم هر چند هیکل جسم بود ولی در
 عالم رؤیا جسم تر و فر به تر مشاهده شد * مثل
 اینکه سفری رفته گفتم جناب خوب فر به شده اید
 گفت بلی الحمد لله در جایهائی سفر کردم هوا
 در نهایت لطافت آب در غایت عذوبت مناظر
 پر حلاوت غذا بالذات لهذا بمن ساخته است
 وقوت گرفته ام و نشئه اولای جوانی یافته ام
 بنفحات رحمانی مانوس بودم و بذکر حق مشغول
 و یراهین الهی ناطق تبلیغ میکردم (تعبیر تبلیغ در
 جهان دیگر عبارت از نشر نفحات قدس است
 همان بمنزله تبلیغ است) باری قدرم با هم صحبت

داشتیم در این اثنا جمعی وارد شدند و ایشان
غائب گشتند

مرقد نورانیش در طهرانست هر چند جسمش مدفون
در تراب است ولکن روح پاکش در مقعد صدق
عند ملک مقتدر * بسیار اشتیاق زیارت مراقد
احبای الهی را دارم اگر فراهم آید * اینها بندگان
جمال مبارکند * در مدیله او بلا یادیدند * و مشقتها
کشیدند و صدمات خوردند * علیهم بهاء الله
الابهی وعلیهم التحیه والثناء
وعلیهم الرحمة والغفران
من ساحة
الکبریا



ترجمہ
 حال حضرت
 شیخ سلمان
 هو اللہ

حضرت شیخ سلمان علیہ بہاء اللہ الابھی *
 این قاصد امین و پیک مبین در سنہ ۱۴۶۶ در ہندیان
 ندای الہی شنید و مانند طیور باوج سرور بر پرید *
 چنان منجذب شد کہ از ہندیان پیادہ بتاخت
 و بطهران شتافت * شور و ولہی و سرور و شعفی
 داشت چون بطهران وارد شد خفیاً با یاران الہی
 ہمزاز و ہم اواز بود * تا روزی با اقا محمد ثقی کاشانی
 علیہ بہاء اللہ الابھی در بازار میگذشت فرآشان
 از عقب روان شدند و محل او را یافتند * روز ثانی او را

چاوشان داروغه و فرّاشان بچستجوی او افتادند *
 عاقبت گرفتند نزد محتسب شهر آوردند * سؤال
 نمود که تو کی هستی گفت من از اهل هندیانم بطهران
 آمده‌ام و عزم خراسان دارم تا بزیارت حضرت
 رضا علیه السلام مشرف شوم * گفت دیروز با
 این شخص قبا سفید بچه سبب راه میرفتی گفت
 عبائی روز پیش با و فروختم و بهای آن را روز بعد
 میخواستم * گفت تو شخص غربی چگونه اعتماد
 با و نمودی گفت شخص صرّافی کفیل شد * جناب
 اقا محمد صرّاف علیه بهاء الله را ذکر کرد محتسب
 گفت ای فراش او را نزد صرّاف برو و تحقیق کیفیت
 نما * چون نزد صرّاف رفتند فراش پیش افتاد
 گفت مسئله عبا و کفالت شما چگونه است بیان
 کن گفت من خبر ندارم فراش بسلامان گفت بیا
 مسئله معلوم گشت که توبابی هستی
 چون از چهار سو مرور کردند و عمّامه پیک
 امین مانند عمّامه اهل شوشتر بود * شخصی شوشتری

از حجره تجارت برون آمد و دست در اغوش شیخ
 نمود و گفت خواجه محمد علی کجا بودی کی آمدی
 خوش آمدی جواب داد چند روز است آمده ام
 و حالا کیر داروغه افتاده ام * بفرّاش گفت چه
 میخواهی از جان این شخص گفت بایی است
 شخص شوشتری گفت استغفر الله من این خواجه
 محمد علی را می‌شناسم مرد مسلمان است متقی و از
 شیعیان علی و مبلغی بفرّاش داد و جناب شیخ را
 خلاص کرد * چون داخل حجره شدند آن شخص
 استفسار از احوالات نمود مشار الیه گفت من
 خواجه محمد علی نیستم * خواجه شوشتری حیران
 ماند و گفت سبحان الله بعینه مثل او هستی بدون امتیاز *
 حال که ندستی آنچه بفرّاش داده ام بده جناب سلمان
 فوراً آن مبلغ را داد و از آنجا رو بدروازه گذاشت
 و بهندیان شتافت * باری تا آنکه جمال مبارك
 بعراق عرب تشریف آوردند اول قاصدیکه
 بساحت اقدس آمد آن پیک رحمانی بود و بشرف

حضور مشول یافت * و با لوحی خطاب یاران
هندیان مراجعت کرد

این نفس مبارک هر سال پیاده عزم کوه
دوست مینمود و با الواح مراجعت باصفهان و شیراز
و کاشان و طهران و شهرها به دیگر میکرد و الواح
الهی را میسرساند

از سنه ۵۹ تا ایام صعود مبارک سنه ۱۳۰۹
هر سال بساحت اقدس میشتافت ز عرایض میسرساند
و الواح حامل میشد و محفوظ و مصون بصاحبان الواح
میسرساند * در این مدت مدیده هر سال پیاده از
ایران بعراق و یا بادرنه و یا بسجن اعظم در نهایت
شوق و شغف می آمد و مراجعت میکرد * فی الحقیقه
تحمل شدید داشت سفر پیاده مینمود و غذایش
اکثر نان و پیاز بود و در این مدت مدیده در
جمیع اسفار چنان حرکت نمود که ابداً در جائی
گیر نکرد و عریضه و لوحی از دست نداد جمیع
عرایض را رسانید * و جمیع الواح را بصاحبانش

واصل کرد * با وجود اینکه در اصفهان بکرات
 و مرآت در تعب و مشقت شدید افتاد صبور و شکور
 بود * بیکانکان لقب او را جبرئیل با بیان نهاده
 بودند * در تمام عمر خدمتی عظیم با امر الله نمود *
 زیرا سبب ترویج شد و مورث سرور احبای الهی
 گشت * در هر سال بشارات الهی را بشهرها و قراء
 ایران میرساند * و در ساحت اقدس مقرب بود و نظر
 عنایت مخصوصی با او بود * الواحی بنام او در کتب
 الهی موجود * و بعد از صعود جمال مبارک روحی
 لاجبائه الفدا ثابت و راسخ بر میثاق بود * و بکمال
 قوت بخدمت امر میپرداخت و بر نهج سابق هر سال
 بسجن اعظم وارد و مکاتیبی از احبائه همراه
 داشت * و جواب انرا گرفته رجوع بایران
 میکرد * تا آنکه در شیراز بال و پیر کشود
 و بملکوت ابھی پیر واز کرد

از بدایت تاریخ بشر الی یومنا هذا چنین پیک

امینی و قاصد نور مبینی در عالم وجود وجود

نکشت * حال بازماندگان محترمی در اصفهان
 دارد بجهت انقلاب ایران پریشانند البتہ اجابے
 الہی مراعات انہارا خواهند داشت علیہ بہاء اللہ
 الابھی وعلیہ التحیة والثناء



ذکر
 حضرت افغان
 سدهء مبارکہ جناب آقا
میرزا محل علی
 علیہ بہاء اللہ الابھی

هو اللہ

در ایام مبارک در نہایت سختی سجن
 اعظم نمیکداشتند کسی از اجباء از قلعه برون رود
 ویا نفسی از یاران درون آید * کج کلاه وسید بر
 سردر وازہء دوم منزل داشتند و شب وروز مواظب

بودند * چون نفسی را از احباء مسافر میدیدند فوراً
 بحکومت میرفتند و خبر میدادند که این شخص
 عرائض آورده و جواب خواهد برد * حکومت
 نیز آن شخص را گرفته بعد از اخذ اوراق و حبس
 سرکون مینمود * این دأب حکومت شد و مدت
 مدیدی دوام نمود * حتی نه سال فی الحقیقه اندک
 اندک زائل شد * در چنین اوقاتی جناب فرع
 جلیل سدره مقدسه حضرت حاجی میرزا محمد علی
 افغان از هندوستان تشریف آوردند بمصر و از مصر
 تشریف بردند بمرسیلیا

روزی من بالای بام خان بودم بعضی یاران
 حاضر و من راه میرفتم مغرب بود * در این اثنا نظرم
 بساحل دور افتاد دیدم که يك كالسکه می آید گفتم
 حضرات چنین احساس میشود که نفس مقدسی در
 این کالسکه است اما خیلی دور از نظر بود *
 گفتم بیاید برویم دم دروازه اگر چه نمیکذارند
 بیرون برویم ولی انجامی ایستیم تا بیاید * يك دو نفر را

گرفته رفتم * دروازه بان را صدا کردم و خفياً با او اکرام
 کردم و سرّاً گفتم يك كالسكه می آید همچنین گمان
 میکنم که دران یکی از دوستان ماست * وقتی که وارد
 میشود تو باید تعریض نکنی و بضابط نیز مراجعت نمائی
 خلاصه يك صندلی گذاشت نشستیم مغرب
 شده بود * در بزرگ راهم بسته بودند * در یچه کوچک
 باز بود * دروازه بان بیرون ماند کالسکه آمد ایشان
 وارد شدند واقعا چه وجه نورانی داشت * سر ایا قطعه
 نور بود انسان چون بوجه مبارکش نگاه میکرد
 مسرور میشد چه که در نهایت ثبوت و رسوخ و ایمان
 و ایقان بود و روی بشوش داشت بسیار نفس مبارکی
 بود * روز بروز ترقی میکرد روز بروز برایمان و ایقان
 و نورانیت و انجذاب و اشتعال می افزود * چند روزی
 که در سجن اعظم بود ترقی فوق العاده نمود * مقصد
 اینست که کالسکه ایشان میان عکا و حیفا بود که
 انسان احساس نورانیت و روحانیت میکرد
 بارے بعد از استفاضه فیوضات نامتناهی

مرخص از حضور شدند و بصفحات چین سفر
 نمودند * ومدتی در انجا ایامی برضای حق بسر
 میبردند و متذکر بودند * بعد بهندوستان آمده در
 هندوستان صعود نمودند * حضرات افغان و احبباء
 در هندوستان مصالحت چنان دیدند که جسد
 مطهرش را بعراق بفرستند * ظاهر بامم نجف تا در
 جوار مدینه الله مقرر یابند * زیرا در قبرستان مسلمانان
 راه نمیدادند * جسد مبارکش امانت گذاشته شده
 بود اقا سید اسد الله در بمبائی بود متکفل حمل جسد
 مطهر شد و با احترام تمام بعراق رساند * ایرانیان
 اعداء در واپور بودند * در بو شهر خبر دادند که
 نعش میرزا محمد علی بابی را بنجف میبرند تا نعش
 شخص بابی در نجف اشرف در وادی السلام در
 جوار مقدس دفن شود و این جائز نیست * خواستند
 جسد مقدس را از کشتی برون برند ولی نتوانستند
 مقدرات غیبیه را بینید چه میکند
 مختصر هیکل مقدس بصره رسید * و چون

زمان احتیاط و تقیه بود بحسب ظاهر اقا سید اسد
 الله مجبور بود بنجف اشرف برود مگر اینکه بانواع
 تدابیر کاری بکنند که در جوار مدینه الله دفن نماید*
 هر چند نجف اشرف محل مبارک است الی الابد ولی
 آرزوی یاران این بود لهذا خدا اعدا را واداشت تا
 اینکه ممانعت کنند* اعدا هجوم کردند که در قرآینه
 جسد مطهر را ببرند و در بصره دفن کنند و یا بدریا
 و یا بصحرا بیندازند* این مسئله اهمیت پیدا کرد
 بدرجه که ممکن نشد بنجف برود* مجبوراً اقا سید
 اسد الله بغداد برد* در بغداد ممکن نشد جائی دفن
 کند که از تعرض اعداء مصون ماند نهایت
 مصلحت دیدند که بحضرت سلمان پاک فارسی در
 پنج فرسخی بغداد ببرند* و در مداین قریب قبر
 سلمان پاک نزدیک ایوان کسری دفن کنند* باره
 بردند انجا جنب ایوان نو شیروان در نهایت احترام
 این ودیعه الهی را در مرقد متین گذاشتند* تقدیر
 چنان بود که بعد از هزار و سیصدسال که پای تخت

ملوك ايران خراب و ويران شده بود * و اثره
جزئیة های خاک و خرابه نمانده بود و ایوان نیز
نصفش شکاف خورده سقط افتاده دوباره ایوان
شکوه خسروی یابد * و جلوه کسروی نماید *
و حقیقة طاق عجیبی است پنجاه و دو قدم عرض
دهنه آنست و بسیار بلند

باری توفیقات الهیه شامل حال ایرانیان قدیم
گشت * تا این پای تخت و ویران دوباره معمور
و آبادان گردد * لهذا بتأییدات ربانیه اسباب چنین
فراهم آمد که این جسد مطهر در اینجا دفن شود
و شبههئی نیست که شهر شهیری خواهد شد * من
در این باب خیلی مکاتبه کردم تا اینکه این جسد
مطهر در اینجا استقرار یافت * از بصره جناب اقا سید
اسد الله مینوشت و من جواب میدادم * اینجا شخصی
از مأمورین بود که با ما رابطه کلی داشت با و نوشتم
که معاونت کند

اقا سید اسد الله از بغداد نوشت که من حیرانم

چه بکنم و کجا دفن نمایم * در هر جا دفن کنم بیرون
می آورند * الحمد لله عاقبت در چنین موقعی که
بکرات جمال مبارك تشریف برده اند بقدم مبارك
فائز شده * و در اینجا الواج نازل گشته و احباء بغداد
در رکاب مبارك بودند در همان موقعی که اسم
اعظم مشی میفرمودند دفن شد * این از چه بود
از آن خلوصی که جناب افغان داشتند * و الا چنین
اسبابی فراهم نمی آمد و ممکن نبود و لله اسباب السموات
والارض

خیلی محبت بایشان داشتم خیلی از ایشان
مسرور بودم يك زیارتنامه مفصلی نوشته و با اوراق
بایران فرستادم * آن بقعه از بقاع مقدسه است که
باید در اینجا مشرق الاذکار مفصلی ساخته شود *
و اگر ممکن باشد نفس طاق کسری تعبیر گردد
و مشرق الاذکار گردد * و همچنین متفرعات مشرق
الاذکار * و آن مر یضخانه است * و مدارس و دار
الفنون است * و مکتبهای ابتدائیهست و ملجأ فقرا

وضعفاء و ما جاً ایتام و عجزه * و مسافر خانه است *
 سبحان الله طاق کسری که در نهایت زینت
 بود حال بجای پرده زربفت پرده عنکبوت
 و بجای نوبت سلطانی اواز زاغ و زغن است *
 چنانچه میفرماید کأنها دار حكومة الصدی
 لا تسمع من ارجائها الا ترجیع صوته وقتی که
 امیدیم عکاء قشله همین قسم بود در قشله چند
 درخت بود که بر روی انها و روی کنکره های
 قشله شب تا صبح بوم فریاد میزد * و فی الحقیقه
 صوت این بوم چه قدر مزعج است انسان چه قدر
 متأثر میشود

باری فرع مقدس از بدایت جوانی تا ایام نا
 توانی باروی نورانی در بین خلق چون شمع روشن
 میدرخشید تا آنکه بافق عزت ابدیه بر پریدودر
 بحر انوار مستغرق شد * عایه نفحات ربه الرحمن
 و علیه الرحمة والرضوان مستغرقاً
 فی بحر الرحمة والغفران

ترجمہ

حال حضرت

حاجی میرزا حسن افغان

هو الله

واز اعظم مهاجرین و مجاورین حضرت حاجی
 میرزا حسن افغان کبیرند کہ در ایام اخیر بشرف
 ہجرت و جوار و عنایت پروردگار موفق گردید *
 حضرتش بنقطہ اولی روحی له الفدا منسوب * واز
 افغان سدرہ مبارکہ بقلم اعلیٰ منصوص * هنوز طفل
 رضیع بود کہ از ثدی عنایت حضرت اعلیٰ بہرہ
 و نصیب گرفت * و بان جمال منیر تعلق غریب
 داشت * کودکِ مہرق بود کہ با دانایان مرافق
 کشت * و بتحصیل علوم و فنون پرداخت * و شب

وروز در غوامض مسائل الهی متفکر بود * واز
 مشاهده ایات کبری در منشور افاق متحیر * حتی
 در علوم مادی نظیر ریاضی و هندسه و جغرافی نیز
 ماهر بود * خلاصه در فنون شتی ید طولی داشت *
 و بر آراء اسلاف و اخلاف اطلاع کامل * در لیل
 و نهار اوقاتی قلیله صرف تجارت مینمود * ولی اکثر
 اوقات در مطالعه و مذاکره میگذراند * فی الحقیقه
 علامه افاق بود و سبب عزت امر الله در بین علماء
 اعلام * بکلماتی مختصر حل مسائل مشککه میکرد
 یعنی سخنش در نهایت ایجاز ولی از قبیل اعجاز
 بود * در ایام حضرت اعلی نفعه هدایت کبری
 بمشام رمید * ولی در ایام مبارک نار محبت الله شعله
 زد چنان بر افروخت که جمیع حجبات او هام بسوخت *
 و بقدر امکان بترویج دین الله پرداخت و بمحبت
 جمال مبارک شهیر افاق گشت

(ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی

واندر همه عالم مشهور بشیدائی)

(در نامهٔ مجنونان از نام من آغازند
 زین پیش اگر بودم سر دفتر دانائی)
 باری بعد از صعود حضرت اعلیٰ روحی له الفدا
 مواظب خدمت حضرت حرم طیبه طاهره ضجیع
 جمال کبریا بود * و باین منقبت عظمیٰ موفق
 گردید * و در ایران از فرقت حضرت رحمن مغموم
 و پریشان بود تا آنکه سلیل جایاش بشرف صهریت
 فائز گردید * سرور و شادمانی نمود و فرح و کایرانی
 یافت * ایران را بگذاشت و بظل عنایت جوار
 حضرت مقصود شتافت * شمائل عجیبی داشت
 و جبهش نورانی بود حتی اغیار میگفتند که در جبین
 پرتو نور مبین دارد * باری مدتی بیروت رفت و با
 عالم شهیر خواجه فنْدِیْک ملاقات نمود * و خراجیه
 مذکور در بعضی محافل تعریف و توصیف از فضل
 و کمال افغان کبیر نمود که در شرق چنین متفنی
 نادر است * بعد مراجعت بارض مقصود نمود و در
 جوار قصر حصر افکار در فضائل عالم انسانی کرد *

بسیاری از اوقات با کتشافات نجوم مشغول بود و در
 دقائق حرکات کواکب متفکر * دور بینی در دست
 داشت و هر شب با کتشافات مشغول میشد * ایام
 خوشی بسر میبرد در نهایت فراغت و غایت مسرت
 و تمام بشاشت در جوار حضرت احدیت روزش
 فیروز بود و شبش روشن مانند نور روز
 تا آنکه صود حضرت مقصود وقوع یافت جمعیت
 خاطر پریشان شد و فرح و مسرت باه و جسرت
 مبدل گشت * مصیبت کبری رخ نمود و فراق پر
 احتراق دست داد روز روشن شب تاریک گشت *
 و صفای کلش منقلب بخار کلخن گردید * چشمها
 گریان بود و سوخته و فروخته ایامی چند بسر برد *
 ولی تحمل فراق ننمود در مدت قلیله روح مبارکش
 ترک این جهان نموده بجهان ابدی شتافت * و در جنت
 لقا فائز و مستغرق بحر انوار شد * علیه الرحمة الکبری
 وله الموهبة العظمی وله البرکة علی ممر القرون والاعصار
 قبرش ریش در عکا در منشیه است

ترجمه

حاله آقا

محل علی اصفهانی

هو الله

جناب آقا محمد علی اصفهانی از قدمای احبابند
 که از اول امر مقتبس از نار هدی گردیدند * از
 جر که عرفا بودند و منزلشان مجمع عرفا و حکما * بسیار
 شخص کریمی بود و خلق عظیمی داشت * در اصفهان
 از محترمین بود * و ملجأ و پناه هر غریب از غنی
 و فقیر * بسیار با ذوق و خوش مشرب بود حلیم
 و سلیم بود و ندیم و کریم * و بخوش گذرانی در شهر
 شهیر * تا آنکه مهتدی بنور هدی شد و مشتعل بنار
 موقده در شجره سیناء * خانه اش محل تبلیغ گردید

وکاشانه اش مرکز تمجید رب کریم شد * احببا
 شب وروز در منزلش جمع و او مانند شمع بنار محبت
 الله افروخته مدتی مدیده بر اینتنوال دران خانه
 ترتیل آیات یینات میشد * و بیان براهین و حجج
 بالغات * با وجود شهرت چون منتسب بامام جمعه
 اصفهان بود محفوظ و مصون ماند * تا بدرجهائی
 رسید که امام جمعه خود عذر ایشانرا خواست که
 من من بعد حفظ و صیانت توانم * در خطرے
 بہترانست که سفر کنی * لهذا از اصفهان بعراق
 شتافت * و بشرف لقاء محبوب افاق فائز شد * ایامی
 بسر میبرد وروز بروز قدم پیشتر میکذاشت * ہمیشہ
 خفیف قانع بود * و بخوشی و سرور زندگی مینمود *
 بسیار خوش اخلاق بود و خوش اطوار و مستزج با
 احببا حتی با اغیار * تا آنکه موکب مبارک از بغداد
 حرکت باسلامبول نمود * در رکاب جمال قدم سفر
 کرد و از اسلامبول بارض سر ادرنه * دائماً بر حالت
 واحد بود ابدأ تلون نداشت * بر یک اسلوب سلوک

میگرد * در اینجا نیز ایام خویش را در ظل جمال
 مبارک بخوش گذرانی گذراند * کسب خفیی
 مینمود ولی برکت عجیب می یافت و از ارض مسر
 در معیت جمال قدم بقلعه عکاء اسپرشد * مدت
 حیات از مسجونین محسوب و معدود * و بان شرافت
 کبری فائز که مسجون در ظل جمال مبارک بود
 ایام خویش را بنهایت سرور و شادمانی میگذراند
 کسب خفیی داشت * هر روز تا بظهر مشغول
 بکسب بود * و بعد از ظهر سما و رچای را در ترک
 شبدیز بسته با بیاغ و راغ میرفت * با بصحرائی
 میشتافت * یا در مزرعه بود یا در باغ رضوان بود *
 و یا در قصر بشرف لقا فائز * بیجر هر نعمتی میرفت
 که این چای امروز چه قدر خوش طعم و خوش رائحه
 و خوش رزک است * این صحراچه قدر دلنشین
 است و این کاهچه قدر رنگین * هر چیزی را
 میکفت عطری دارد حتی اب و هوارا * فی الحقیقه
 بسروری وقت میگذراند که وصف ندارد * هر کس

میگفت که پادشاهان عالم را چنین فرح عظیم
 میسر نه * این پیر مرد در نهایت فراغت است و غایت
 مسرت * و از فضای اتفافی از بهترین طعام تناول
 مینمود * و در عکا در بهترین مقام منزل داشت *
 سبحان الله در سخن و چنین راحت و اسایش و خوشی
 و شادمانی * تا آنکه بعد از سن هشتاد بافق عزت
 ابدیه عروج نمود * الواح متعدده از جمال قدم
 داشت * و در جمیع احوال مظهر الطاف بی پایان *
 علیه بهاء الابهی و علیه الاف من الرحمة
 والرضوان * و تمتعه الله بالروح
 والریحان * جدت منورش
 در عکاست



ترجمه
 حال جناب آقا
 عبد الصالح باغبان

هو الله

واز جمله مهاجرین و مجاورین بسجن اعظم
 جناب آقا عبد الصالح باغبان بود * این وجود مسعود
 از اصفهان بود * و از اولاد قدمای احباب * پدر
 پاك كهرش فوت شد * و این طفل در سبیل الهی
 یتیم نشو و نما نمود * یکس و بی پرستار بود و مظلوم
 در دست هرستمکار باری تا آنکه یبلوغ رسید *
 بعد از بلوغ اهنك کوی دوست نمود * و هجرت
 بسجن اعظم کرد و در باغ رضوان بشرف باغبانی
 فائز شد

في الحقيقة در باغبانی بی نظیر بود * و در ایمان
 و ایقان متین و ورزین و صادق و امین بود * و در اخلاق
 مستفیض از ایه مبارکه و انک اعلیٰ خان عظیم *
 لهذا بیباغبانی رضوان سرافراز شد * و باین وسیله
 در اکثر ایام بشرف لقا فائز بود * و بوهبت عظمی
 حائز * زیرا اسم اعظم روحی لاجبائمه الفدا نه
 سال در قلعه عکا محبوس و محصور و فرآشان
 و چاوشان در قشله و بعد در درخانه دائماً مواظب *
 جمال مبارک در خانه محقری ساکن * و از این لانه
 و آشیانه تک قدمی بیرون نمیکذاشتند * زیرا عوانان
 مواظبت تامه داشتند * ولی بعد از نه سال موعده
 ایام مقدور محتوم منقضی گشت * و رغماً لائف
 ستمکار عبد الحمید و عرنه اش بنهایت اقتدار از
 قلعه بیرون رفتند * و در قصر ملوکانه خارج شهر
 منزل گرفتند

با وجود آنکه عبد الحمید بی نهایت تشدید
 مینمود و متصل تا کید در سجن میکرد * لکن جمال

مبارك روجي لاجبائه الفداء در نهايت عزت
 واقتدار * چنانکه معلوم عموم است گاهی در
 قصر بودند و گاهی در مزرعه وآبامی در حیفا
 واوقاتی خیمه مبارك در قمه جبل کرمل زده میشد *
 واحبای الهی از هر دیار حاضر میشدند * وبشرف
 لقافائز میکشتمند * اهالی وارکان حکومت جمیع
 میدیدند * با وجود این نفسی نفسی نمیزد * واین
 از اعظم معجزات جمال مبارك است که مسجون
 بودند ولی در نهايت حشمت واقتدار حرکت
 میکردند * زندان ایوان شد * ونفس سجن باغ
 جنان کشت * واین در قرون اولی ابدآ وقوع
 ندارد که شخصی اسیر زندان بقوت واقتدار حرکت
 فرماید * ودر زیر زنجیر صیت امر الله بفلاک اثر
 رسد * ودر شرق وغرب فتوحات عظیمه گردد *
 وبقلم اعلی کون را مسخر کند * هذا ما امتاز به
 هذا الظهور العظیم
 روزی جمیع ارکان حکومت و امراء مملکت

و علماء مدينة و مشاهير عرفاء بلاد بقصر آمدند * جمال
 مبارك ابدأ اعتنائى نفرمود و بساحت اقدس راه
 نداد * حتى پرسش خاطرى نفرمود * اين عبد با
 انان نشسته ساعتى چند مصاحبت نمود بعد مراجعت
 كردند * با وجود انكه فرمان پادشاهى مصرح
 باين بود كه جمال مبارك بايد در داخل قلعه عكا در
 حجره تنها در تحت قراول محبوس باشند * قدمى
 برون نهند * حتى با نفسى از احبا ملاقات نکنند *
 با وجود چنین فرمانى و حکم نافذى خیمه و خرگاه
 مبارك بانهايت حشمت در جبل کرمل مرتفع *
 چه قوه و قدرتى اعظم از اين كه در زندان عالم رحمن
 مرتفع گردد و بر افاق موج زند * سبحان من له
 هذه القدرة والعظمة * سبحان من له العزة
 والكبرياء * سبحان من له الغلبة على الاعداء وهونى
 سجن عكا

بارى عبد الصالح مذکور طالعش بلند

واخترش مسعود * زیرا در اکثر اوقات بشرف اقامت

فائز چند سال باین خدمت سرافراز * و در کمال
امانت و دیانت و صداقت ایامی بسر برد * و در
نزد جمیع احبا خاضع و خاشع بود * در این مدت
نفسی را مکدر نکرد * عاقبت از این جوار باغ بجوار
رحمت کبری شتافت * و جمال قدم از اراضی *

و بعد از صدودش زیارتی از برای او

از قلم اعلی صادر * و خطایی از نم

مطهر نازل و مندرج در کتب

و الواح است * و علیه

البهاء الابهی * و علیه

الرحمة فی الملکوت

الاعلی





جناب

استاد اسمعیل

هو الله

واز جمله نفوس مبارکه روح المخلصین له الفدا
 جناب استاد اسمعیل معمار است * این مرد خدا در
 طهران معمار باشی امین الدوله فرخ خان بود * و در
 نهایت عزت و اعتبار بود * و بخوشی و کامرانی
 و عزت و احترام زندگانی مینمود * این شخص
 نورانی سر کشته و سودائی شد و مفتون و شیدائی
 گشت * عشق الهی چنان نائرهئی افروخت که پرده
 و حجاب بسوخت * و کربان بهجت جانان بدرید *
 و در طهران مشهور بر کن بهائیان شد * امین الدوله

در بدایت بسیار حمایت کرد * ولی در اواخر او را
 احضار نموده گفت استاد در نزد من بسیار عزیز
 و ناتوانستم ترا حمایت و محافظت کردم * ولی شاه از
 حقیقت حال تو آگاه گشته * و میدانی که چه قدر
 غضوب و خورخوار است * میترسم که بفته ترا
 بدارزند * لهذا خوشتر آنکه از این دیار بدیاری دیگر
 سفر نمائید * و از این خطر برهید * حضرت استاد
 با نهایت فرح و مسرت کار و بار را بگذاشت و از
 اموال و منال چشم پوشید و عازم عراق گشت *
 ولی در غایت افلاس ایامی بسر میبرد * حرمی تازه
 داشت و تعلق بی اندازه مادرزاد به عراق آمد *
 و بدسائس و حیلہ های چند دختر خویش را بعنوان
 موقت با اجازه استاد بطهران برد * بورود کرمانشاه
 نزد مجتهد رفت که داماد من از دین برگشته لهذا
 دختر من بر او حرام است * باری مجتهد طلاق داده
 و از برای دیگری نکاح نمود * این خبر چون بیغداد
 رسید این شخص مؤمن صادق بخندید * و گفت

الحمد لله که در سبیل الهی از برای من هیچ چیز باقی
 نماند * حتی حرم رفت * و باین جانفشانی و پاک
 بازے موفق شدم

باری چون جمال قدم واسم اعظم روحی له
 الفدا از بغداد حرکت بر ومیلی فرمودند * احبای
 الهی در بغداد ماندند * بعد اهالی بغداد بر احباب
 قیام کردند و ان مظلومانرا باسیری بموصل فرستادند *
 این استاد جلیل با وجود پیری و ناتوانی پیاده بی
 زاد و توشه جبال و بیابان و تلال و دره قطع نموده
 و بسجن اعظم وصول یافت * وقتی جمال مبارک از
 برای او این غزل ملای رومی را مرقوم فرمودند
 که جناب استاد توجه بنقطه اولی و حضرت اعلی
 نماید * و این نغمه را باهنگ خوش بسراید لهذا
 شبهای تار و تار یک طی مسافت مینمود و این غزل را
 تغنی میکرد

(ای عشق منم از تو سر کشته و سودائی

و اندر همه عالم مشهور بشیدائی)

(در نامه مجنونان از نام من آغازند
 زین پیش اگر بودم سر دفتر دانائی)
 (ای باده فروش من سرمایه جوش من
 ای از تو خروش من من نایم و تونائی)
 (کرزند کیم خواهی در من نفسی دردم
 من مرده صد ساله توجان مسیحائی)
 (اول تو و آخر تو ظاهر تو و باطن تو
 مستور زهر چشمی در عین هویدائی)
 باری این مرغ بال و پر شکسته باهن اهنگ
 بدیع مشغول اهنگ کوی مقصود نمود * خفیاً بقشله
 وارد کشت ولی خسته و ناتوان * ایامی چند بشرف
 لقا فائز بود بعد ما مور بسکنی در حیفا شد * و خود را
 بحیفا رسانید * نه منزلی نه ماوایی نه لانه ئی و نه
 کاشانه ئی و نه ابی و نه دانه ئی * در مغاره خارج شهر
 منزل نمود * و مجموعه صغیری تهیه و تدارک کرد *
 چند انکشته خرف و انکشته و سنجاق و غیره دران
 گذاشت * و از صبح تا ظهر میکشت * يك روز

بیست پاره يك روز سب پاره روز پر مداخش چهل
 پاره بوده رجوع بمغاره میکرد و بلقمه نانی قناعت
 مینمود * و بتسبیح و تقدیس رب ودود میپرداخت
 هر دم شکرانه بر زبان میراند که الحمد لله باین موهبت
 عظمی فائز شدم * و از دوست و آشنا ییکانه
 کشتم * و در این مغاره لانه و آشیانه نمودم * و از
 خریداران یوسف الهی شمرده شدم چه نعمتی است
 اعظم از این

باری در این حالت صعود نمود * و از اسان
 مبارك بکرات و مرآت در حق او رضایت مسوع
 کشت * مشمول الطاف بود و منظور
 نظر کبریا * علیه التمجیة و الثناء
 و علیه البهاء الابهی





جناب

نبیک زرنندی

هو الله

واز جمله مهاجرین و مجاورین حضرت نبیل
 جلیل است این ذات محترم در ریعان عمر و عنفوان
 شباب در زرنند خویش و پیوند بگذاشت * و بعون
 و عنایت حضرت خداوند علم هدایت بر افراخت *
 سرخیل عاشقان شد * و سرور طالبان گشت * و از
 عراق عجم بعراق عرب شتافت * ولی مقصد
 خویش را نیافت چه که حضرت مقصود در کردستان
 در مغاره سرکلو بود و فریداً و حیداً دران خلوتگاه
 بجمال خویش عشق میباخت * نه مونس و نه یاری

ونه مجالسی ونه غمکساری بکلی خبر منقطع و عراق
 از فراف نیر افاق بخدوف احتراق مبتلا * جناب
 مذکور چون نار موقده را مخمود دهد و یارانرا
 معدود * و یحیی در حفره خفا غنوده و خزیده
 و خموده وجود استیلا یافته مجبوراً بانهایت کرب
 و بلا راه کربلا گرفت * در انجام زیست نمود تا جمال
 قدم از کردستان بدار السلام عودت فرمود * هر
 يك از احباب عراق را جان تازه و وجد و طربی
 بی اندازه دست داد * از جمله نبیل جایل بود که
 بحضور شتافت و نصیب موفور یافت ایامی بسرور
 و شادمانی میگذراند و قصائدی در محامد ربانی انشا
 مینمود * طبع روانی داشت و فصاحت لسانی شعله
 و شوریه داشت و سودا و سروری * بعد از مدتی
 مراجعت بکربلا نمود و از انجام عودت و از بغداد
 بایران رفت * از معاشرت با سید محمد در امتحانات
 و افتتانات شدید افتاد * ولی مانند نجوم شیاطین
 اوهام را رجوم بود و بمثابه شهاب ثاقب بر اهل

وساوس غالب باز پیغداد مراجعت نمود و در سایه
شجره مبارکه آرمید از بغداد مأمور بکرمانشاه
شد دوباره عودت کرد و در هر سفر بخدمتی موفق
گشت

تا آنکه موکب مبارک از دار السلام بمدینه
الاسلام یعنی اسلامبول حرکت نمود * نبیل جلیل
بعد از سفر جمال قدم بلباس درویشی در آمد و پیاده
قطع مراحل کرد تا در راه بموکب مقدس پیوست *
از اسلامبول مأمور بمراجعت بایران شد تا در ایران
بتبلیغ امر الله پردازد و از بلاد و قری عبور نموده
احباب را از وقایع مستخبر سازد چون این خدمت را
انجام داد و آوازه طبل الست در سنه ثمانین بلند شد
بلی بلی کویان و لبیک لبیک زنان بارض مر پویان
گشت * بعد از فوز بقاء و تجرع صہبہ و فاء با مر
محتوم عازم هر مرز و بوم گردید تا در هر ارض و بوم
نداء بظهور حضرت رب قیوم نماید و بشارت بطلوع
شمس حقیقت دهد فی الحقیقه شعله آتش بود و نائره

عشق سرکش * در نهایت انجذاب بدیار عبور نمود
 و یبشارت کبری قلوب را روح موفور بخشید هر
 جمعی را شمع بود و هر محفلی را شاهد انجمن کشت
 جام محبت بدست گرفت و حریفان را مرهست نمود
 با طبل و دهل قطع سبل مینمود تا بسجن اعظم
 وصول یافت *

ان ایام ضیق شدید بود ابواب مسدود و راهها
 مقطوع بلباس تبدیل بدروازه عکا رسید سید محمد
 و رفیق بی توفیق فوراً بحکومت سعایت نمودند که این
 شخص بخاری نیست ایرانیست محض جستجوی
 خبر از جمال مبارک باین دیار سفر نموده فوراً او را
 اخراج نمودند * و در نهایت نو میدی بقصبه صفد
 حرکت نمود * عاقبت بحیفا آمد و در مغاره‌ئی از کوه
 کرمل مأوی کرد از یار و اغیار در کنار بود و شب
 و روز ناله و مناجات میفرمود *

مدتی در این حوالی معتکف بود و فتح باب را
 منتظر چون میقات محتوم سجن منقضی شد

ومظلوم افاق در نهایت اقتدار جلوه فرمود ابواب
 مفتوح گشت جناب نبیل مذکور باصدری مشروح
 بحضور شتافت * ومانند شمع بنار محبت الله
 میگذاخت * و شب وروز در محامد دلبر دو
 جهان و متعلقین نظر بنسبت آستان غزل و قصائد
 و مخمس و مسدس میساخت * و اکثر ایام بشرف
 حضور مشول می یافت *

تا آنکه صعود واقع شد از مصیبت کبری
 ورزیه عظمی چنان تزلزل در ارکان افتاد که
 میگرید و میلرزید و فریاد و فغان باوج اعلی
 میرسید * مصیبت کبری را با سنه شداد تطبیق
 نمود و بتحقیق رسید که حضرت مقصود از وقایع
 مشهور اخبار داده اند *

باری نبیل جلیل از هجران و حرمان چنان
 سوزان و گریان گشت که هر کس مبهوت و حیران
 میشد * میسوخت و میساخت و نرد جانفشانی
 میباخت تحمل نماند صبر و قرار فرار

کرد * آتش عشق شعله ور کردید *
 طاقت صبوری طاق شد سر خیل عشاق
 کردید بی محابا رو بدر یا زد و تارنج
 وفات خویش را قبل از جانفشانی نوشت
 و با کلمه غریق تطبیق نمود جان
 بجانان باخت و از هجران و حرمان نجات
 یافت *

این شخص محترم عالم ودانا بود
 و فصیح و بلیغ و ناطق و گویا قریحه اش
 الهام صریحه بود و طبع روان و شعر
 مانند آب زلال علی الخصوص قصیده بها بها
 در نهایت انجذاب گفته و مدت حیات را
 از عنفوان جوانی تا سن ناتوانی
 بر عبودیت و خدمت حضرت رحمن گذراند
 تحمل مشقات کرده و متاعب و زحمات
 دیده و از فم مطهر بدایع کلمات شنیده
 و تجلی ملکوت انوار دیده و بنهایت اعمال

رسیده * وعاقبت در فراق نیر افاق طاقش طاق
 شد بدریا زد و غریق بحر فدا شد و برفیق اعلی
 رسید * علیه التحية الوفية وعلیه الرحمة الواسعة
 وله الفوز العظيم والفيض المبین فی ملکوت
 رب العالمین

۹

جناب

درویش صدق علی
 هو الله

واز جمله مهاجرین و مجاورین و مسجونین
 جناب اقا صدق علی درویش و آزاد از بیگانه و خویش
 بود در سلك عرفا بود * واز جمله ادبا * ایامی در
 کسوت فقر بسر میبرد واز ساغر طریقت باده سلوک
 می آشامید ولی چون مانند متصوفین دیگر اوقات
 خویش را صرف حشیش اغبر نمینمود بلکه خود را
 از اوهام صوفیه تزکیه و تصفیه میکرد و جویای

حق بود و گویای حق و پویا در سبیل حق طبع
 شعری در نهایت سلاست داشت و قصائدی در محامد
 و مظلوم افاق مینگاشت از جمله قصائد قصیده
 ایست که در حبس قشله گفته است شاه بیت آن
 قصیده اینست *

(هر تار ز کیسویت صد دل بکمند آورد)

دل بر سر دل ریزد چون زلف بر افشانی
 باری این درویش آزاد دو بغداد از دلبر بی
 نشان نشان یافت و طلوع نیر افاق را از افق عراق
 مشاهده نمود و از فیض اشراق بهره و نصیب برد *
 مفتون دلبر افاق گشت * و مجنون یاره هر بان گردید
 هر چند ساکت و صامت بود * ولی ارکان و اعضایش
 مانند اسان ناطق بیجان فائق بود * چون موکب
 مبارك از دار السلام در شرف حرکت بود بجان
 شتافت و تمنای مهتری یعنی سایی در رکاب مبارك
 کرد * روز پیاده با قافله پویا بود و شب بتیاراتها
 میپرداخت بجان و دل میکوشید * و بعد از نصف

شب در بستر خواب می‌ارمید ولی بستر احرام بود
و با این خشتی خام *

باری در بین راه قصائد میسرود و در نهایت
شوق و وله غزلخوانی مینمود * و سبب مرور احباب
و اصحاب بود اسم با مسمی بود صدق محض بود
حب صرف پاک جان بود و آشفته دابر مهربان *
در این منصب عالی یعنی مهتری پادشاهی حقیقی
مینمود و بر سلطنت جهان مفاخرت میکرد * همیشه
عاکف استان بود و سر حلقه راستان * تا آنکه قافله
سالار عشق با سلامبول و ادرنه و سجن عکا رسید *
در جمیع این مراحل مقیم در گاه بود و مستقیم بر ایمان
و ایقان *

در قشله شبی از قلم اعلی بنام او تخصیص یافت
که هر سال درویشان دران شب انجمنی بیارایند *
و کلزار و کلشنی مهیا کنند و بذکر حق مشغول
کردند * بعد حقیقت درویشان از فم مطهر بیان
گشت که مقصود از درویشان نفوسی عالم گردد

و شب و روز در طپاش و نبرد نیستند * بلکه مراد
 نفوسی هستند که از ما سوي الله فارغ و بشریة الله
 متمسک * و در دین الله ثابت و بر میثاق الله راسخ
 و بر عبودیت الهیه قائم * و در عبادت قدمی راسخ
 دارند نه بمصطلح اهل ایران سرکشته و پریشان و حمل
 بر دیکران و سر حلقه بی ادبان *

باری این درویش بزرگوار در ظل عنایت
 پروردگار جمیع حیات را بسر برد * و در نهایت
 انقطاع از ما سوس بود مواظبت بر خدمت
 مینمود * و از جان و دل خدمت یبندگان حق
 میکرد جمیع را خادم بود و بر عبودیت استان قائم
 تا آنکه در جوار زب و دود خلع قمیص وجود کرد
 و از بصر سر تابود کردید * ولی بیصیرت سر
 مشهود * و بر سر بر عزت ابدیه جلوس نمود * و از
 اسیری این عالم عنصری رهائی یافت * و در جهانی
 وسیع خیمه بر افراشت زاده الله اُقرَبَا ووصالا
 و رزقه الله المشاهدة واللقاء في عالم الاسرار مستغرقاً

في بحر الانوار وعليه بهاء الله الابهي * قبر منورش
در عکاست

ترجمه

احوال آقا میرزا

محمود و آقا رضا

علیهما بهاء الله

هو الله

واز جمله مهاجرین و مجاورین و مسجونین جناب
آقا میرزا محمود از اهل کاشان علیه بهاء الله الابهي
و جناب آقا رضا از اهل شیراز بودند * این دو نفس
مبارک مانند دو شمع محبت الله بدهن معرفت الله
مشتعل بودند از بد و طفولیت در ظل عنایات الهیه
پنجاه و پنج سال بهر خدمتی موفق شدند * خدمات
این دو نفس مقدس خارج از تحریر و تقریر است *
زیرا چون موکب مبارک از بغداد توجه باسلامبول

نمود در رکاب مقدس جم غفیری حاضر بودند *
 و در راه قحطی و غلا این دو شخص شخیص پای
 پیاده در جلو کجاوه هر روز هفت هشت فرسخ راه
 طی میکردند * و خسته و ناتوان بنزل میرسیدند
 با نهایت خستگی فوراً تهیه و تدارک طعام و طبخ
 مینمودند و سبب راحتی یاران میکشیدند * فی الحقیقه
 زحمتی میکشیدند که فوق طاقت بشر بود * زیرا
 بعضی روزها تصادف میکرد که در یست و چهار
 ساعت دو یا سه ساعت میخوابیدند یعنی بعد از
 اینکه همه اجباب طعام تناول مینمودند آنان بشستن
 و جمع اوری الات و ادوات طبخ مشغول میکشیدند
 تا نصف شب کار را با کمال میرساندند و استراحت
 میکردند طلوع صبح نیز بر خواسته جمیع اسباب را
 می بستند و در رکاب مبارک در جلو کجاوه میرفتند *
 ملاحظه کنید بچه خدمت عظیمه موفق شدند *
 و بچه موهبتی مخصوص کشتند که از بدایت خروج
 بغداد و وصول باسلامبول در رکاب مبارک مشی

میکردند * سبب فرح و سرور کل احباب بودند *
 و باعث راحت و آسایش جمیع حاضرین هر کسی
 آنچه میخواست مهیا مینمودند *

باری این آقا رضا و آقا میرزا محمود هر دو جوهر
 محبت الله بودند و منقطع از ماسوی الله * در این
 مدت کسی صدای آنان را نشنید * و سبب تکدر
 خاطری نشدند بنهایت صداقت و امانت مشی
 و حرکت مینمودند جمال مبارك نهایت عنایت را
 در حق ایشان داشتند * و همیشه بحضور مشرف
 میشدند و جمال مبارك اظهار رضایت میفرمودند *
 آقا میرزا محمود در بدایت بلوغ بود که از کاشان
 بیغداد رسید آقا رضا در بغداد مؤمن و موقن شد
 ولی بحالتی بودند که وصف ندارد * انجمنی بودند
 هفت نفر از اجله احباب که در بغداد از بی
 بضاعتی در اطاعتی خیلی حقیر منزل داشتند *
 و معیشت بسیار سخت ولی بدرجهائی روح وریمان
 داشتند که خود را در فردوس جنان میدیدند بی

نهایت مسرور و شادمان بودند بعضی شبها تا الی صبح
 بتلاوت مناجات مشغول بودند * هر روز میرفتند
 و بکسب مشغول میکشتمند تا شام یکی ده پاره شاید
 یکی بیست پاره و برخی دیگر چهل پنججاه پاره
 بدست می آوردند و این وجوه را در طعام شب
 صرف مینمودند * روزی یکی از آنان بیست پاره
 بدست آورد دیگران کسی نکردند آن شخص
 این مبلغ زهید را خرما گرفت و آورد هفت نفران را
 طعام شام نمودند * و بنهایت قناعت
 معیشت میکردند * ولی در نهایت فرح و مسرت
 بسر میبردند *

باری این دو نفس محترم ایام خویش را در
 فضائل عالم انسانی بسر بردند بینا بودند و هوشیار شنوا
 بودند و خوش گفتار * آرزوئی جز رضای مبارك
 نداشتند * موهبتی جز خدمت استان مقدّس نبی
 شمرندند * بعد از ظهور مصیبت کبری یعنی صعود
 مبارك مانند شمع میکداختند * و آرزوئی صعود

میگردند * و بر عهد و میثاق ثابت بودند * و در
 ترویج امر نیر افاق ساعی و فائق * عبد البها را
 مجالس و مواعین و محل اعتماد در جمیع امور معتمد
 بودند و در نهایت خضوع و خشوع و مبتهل و متواضع *
 در این مدت کلمهئی از لسان آنان صادر نشد که
 دلالت بر وجود کند همیشه فانی محض بودند *
 تا آنکه در غیاب عبد البها صعود بملکوت عزت ابدیه
 نمودند بسیار متأثر و متحسر شدم که در وقت عروج
 آنها بافق اعلی حاضر نبودم * ولی بدل و جان حاضر
 بودم و متأثر و متحسر اما بحسب ظاهر وداع نمودم
 از این جهت متأثرم * علیهما التحیة و الثناء و علیهما
 الرحمة و البهاء و اسکنهما الله فی جنة المأوی و ظل
 سدرة المنتهی مستغرقین فی بحر الانوار عند ربهم
 العزیز المختار



جناب

پدر جان قزوینی

هو الله

واز جمله مهاجرین بیغداد مرحوم جناب پدر
 جان قزوینی بود این پیرزنده دل آشفته روی یار
 بود وکل شکفته کلشن محبت الله چون بیغداد وارد
 شد شب وروز تبتل و مناجات مینمود هر چند بر
 روی زمین مشی میکرد ولی دراعلی علیین سیر مینمود
 محض امثال امر الهی بکسب و کار مألوف بود چون
 بضاعتی نداشت چند جفت جوراب زیر بغل در
 کوچه و بازار گرفته میکذشت و میفروخت طراران
 میدزدیدند نهایت مجبور بر این شد که در دو کف
 دست نهاده در کوچه و بازار عبور نماید ولی بمناجات
 مشغول میشد که يك روز ملتفت شد که طراران
 جورا بهارا از پیش چشم که در روی دست او

بوده ر بوده اند و او ملتفت نبوده زیرا در عالم دیگر
سیر میکرد درست ملتفت نمیشد حالتی عجیب داشت
همیشه مانند مست مدهوش بود

باری مدتی بر اینمنوال در عراق بسر برد
و در اکثر ایام بشرف تقا فائز اسمش عبد الله بود
ولکن احبا او را پدیرجان ملقب نمودند فی الحقیقه
کل را پدر مهربان بود عاقبت در ظل مبارک
بمقد صدق عند ملیک مقتدر پرواز نمود طیب
الله مضجعه بصیب رحمته و شمله بلحظات اعین
رحمانته و علیه التحیه و الثناء

—————
جناب آقا

✽ شیخ صادق یزدی ✽

۹

وا از جمله مهاجرین بغداد جناب شیخ صادق
یزدی بود این جناب صادق بوستان الهی را نخل
باسق بود وافق محبت الله را نجم بارق در ایام عراق

بطل نیر افاق شتافت انقطاع وانجذاب این نفس
 مبارك بوصف نیاید محبت مجسم بود و عشق مشخص
 در شب و روز آنی از ذکر حق فراغت نداشت
 و ابداً از دار دنیا و ما فیها خبر نداشت همیشه
 مستغرق تذکر و تبتل و تضرع بود و اکثر اوقات
 میگریست جمال مبارك بك نظر عنایت خاصی باو
 داشتند و هر وقت باو عطف نظر مینمودند نهایت
 عنایت ظاهر بود

روزی خبر دادند که آقا شیخ صادق دم عروج
 است رفتم بمیادت ملاحظه شد که نفس اخراست
 قولنج ایلاقوس نموده است بساحت اقدس شتافتم
 کیفیت را عرض نمودم فرمودند بر و دست بموضع
 قولنج نه و بکویاشافی رفتم ملاحظه شد که محل قولنج
 ورم کرده نظیر سیبی مثل سنک بالا آمده و مانند
 مار بر خود می پیچد و بی تاب است دست بران
 موضع نهاده و توجه نموده بلسان تضرع یاشافی گفتم
 فوراً بر خواست قولنج زائل شد و ان ورم بتخلیل رفت

باری این روح مجسم بحالت خوشی در عراق
 بسر میبرد تا آنکه موکب مبارک حرکت نمود
 امثالاً الامر در بغداد ماند ولی تاثره محبت الله
 چنان شعله میزد که بعد از وصول جمال مبارک به وصل
 دیگر او را تحمل نماند پای برهنه سر برهنه در رکاب
 چا پار دوید دوید تا آنکه دران صحرا در جوار رحمت
 کبری آرمید سقاها الله کأساً مزاجها کافور * وانزل
 علی جدته المطهر الماء الطهور * وعطر ترابه بالمسک
 الزکی فی ذلک الصحراء وانزل علیه طبقات من النور



جناب

❁ شاه محل امین ❁

هو الله

جناب شاه محمد الملقب بامین از قدمای احببای
 الهی بود و سر کشته و سودائی در عنقوان جوانی ندای
 الهی شنید و توجه بملکوت ربانی نمود پرده او هام
 بدرید و بمقصود دل و جان رسید شبهات قوم

و شدائد لوم او را مانع و حائل نکشت و کثرت مصائب
 متزلزل نمود در کمال ثبوت و استقامت یوم ظهور
 نور حقیقت معرضین و معترضین را مقاومت کرد هر
 چه بر القاء شبهات افزودند بر ثبات و استقامت افزود
 و هر چه آزار و اذیت بیشتر کردند قدم پیشتر نهاد
 مفتون جمال کبر یا شد و مجنون جمال ابهی کشت
 نائره محبت الله بود و فواره معرفت الله آتش عشق
 چنان شعله زد که صبر و قرار نیافت و تحمل فراق نمود
 از موطن خویش ولایت یزد برون آمد ربک هامون را
 پرند و پرنیان یافت و چون نسیم صبا کوه
 و بیابان پیمود تا آنکه بکوی دوست بسر منزل
 جانان رسید از دام فراق نجات یافت و بشرف لقا
 در عراق فائز گشت

چون بخلوتگاه دبر افاق راه یافت از هر
 فکری خالی شد و از هر قیدی رهائی یافت و ظهر
 عنایات نامتناهی شد ایامی چند در عراق برد ما مور
 بر جوع بایران کردید ایامی چند در ایران بسر برد

و با یاران مؤانس و مجالس کشت و نفس ظاهر مسبب
 اشتعال و انجذاب دوستان شد و هر يك از اجبارا
 وله و شوقی جدید داد بعد از مدتی با جناب میرزا
 ابو الحسن امین ثانی علیه بهاء الله الابهی در سجن
 اعظم وارد و در این سفر بتعب و مشقت بسیار گرفتار
 زیرا دخول در سجن بسیار دشوار حتی در حمام
 بشرف لقا فائز کشت و حضرت امین ثانی میرزا ابو
 الحسن چنان مشاهده کبریا بر او تأثیر کرد که
 لرزید و پای لغزید و بیفتاد و راس مجروح شد و دم
 جاری کشت

باری حضرت امین مذکور یعنی شاه محمد
 بشرف لقب امین فائز شد و مظاهر الطاف بی پایان
 کشت و حامل الواح الهیه شد و در نهایت انجذاب
 دل و جان بایران شتافت و بکمال امانت بخدمت
 بر خواست خدمات نمایان نمود و یارانرا راحت دل
 و جان کشت این شخص بزرگوار در همت و غیرت
 بی نظیر بود و در خدمات بی مثل و در بین خلق

ظل ظلیل صیبتش بهبودیت استان مقدس منتشر
 وضوتش در محافل یاران مشتهر دقیقه‌ئی آرام نداشت
 و در بستر راحت شبی نیارمید و سر بیالین اسایش
 تنهاد شب و روز مانند طیور در پر واز بود و بمشابه
 اهوی بر وحدت پویان و دوان جمیع یاران مسرور
 و شادمان هر نفسی را بشارتی بود و هر طالبی را
 اشارتی سر کشته کوی پار مهر بان بود و مکشته
 بادیه محبت جانان در دشت و بادیه باد پیمابود و در
 کهسار بی صبر و بی قرار هر روزی در اقلیمی بود
 و هر شبی در کشوری مقیم ابدآ آرام نداشت و بر
 خدمت قیام نمود تا آنکه در اذریبایجان در میان دو آب
 گرفتار بدست اشرار اکراد کشت ان عوانان بدون
 جستجوی حال ان ییکناه بکمان دیگران مظلوما شهید
 نمودند کمان کردند که ان غریب نیز نظیر طوائف دیگر
 است و بد خواه کردان و بی هنر

خبر شهادت چون بارض سجن رسید جمیع

مسجونین محزون و دلخون شدند و بر مظلومیت ان

بزرگوار بکر یستند حتی در ساحت اقدس اثار حزن
 ظاهر و مشهود بود از قلم اعلی ذکران شهید دشت
 بلا با نهایت عنایت صادر و همچنین الواح متعدده در
 حق او نازل و حال در جوار رحمت کبری در جنت
 ابهی با طیور قدس همدم و همراز و در محفل تجلی
 غرق انوار و ذکر و ستایشش در السن و افواه و بطون
 اوراق الی ابد الابد باقی و برقرار علیه التحیه و الثناء
 و علیه البهاء الابهی و علیه الرحمة الکبری

۹

❖ جناب مشهدی فتاح ❖

جناب مشهدی فتاح علیه البهاء الابهی این
 روح مجسم زهد و تقوای مصور برادر پاک کهر جناب
 حاجی علی عسکر است بدلالات برادر بشریعت الله
 وارد و بمثابه دو پیکر یعنی جوزاء در نقطه واحده
 جمع شدند و بنور هدایت کبری منور گشتند
 این شخص محترم با حاجی علی عسکر در جمیع

مراتب همعنان بود و شريك ايمان و سهم و جدان
 حتی در هجرت از اذربایجان بارض سر این دو
 برادر در جمیع مراتب و شئون وجود بمثابة شخص
 واحد بودند در مشرب در مسلك در مذهب در
 اخلاق در اطوار در ايمان در ايقان در عرفان در
 اطمینان حتی در سجن اعظم همیشه با هم بودند آنچه
 از ما يملك دنیا داشت مال التجاره بود در ادرنه امانت
 گذاشت بعد بي انصافان ان اموال را از میان بردند
 در سبیل الهی پا کبازی نمود و در سجن اعظم
 بنهایت قناعت بسر برد وفانی محض بود ابدآ از این
 شخص کلمهئی که دلالت بر وجود کند استماع نشد
 همیشه در زاویه سجن منزوی و در گوشه صمت
 و سکوت منعکف بذکر الله مشغول در جمیع احوال
 در حالت تنبه و تضرع بود تا آنکه مصیبت کبری
 رخ نمود و از شدت حزن و احتراق تحمل فراق بنمود
 بعد از صعود عروج بملکوت ابهی کرد طوبی له ثم
 طوبی بشری له ثم بشری و علیه البهآء الابهی



جناب
نبیل قائن
هو الله

جناب نبیل قائن ملا محمد علی علیه بهاء الله
الابهی این شخص عظیم از کسانی است که قبل از
طلوع صبح هدی نقطه اولی روحی له الفدا منجذب
جمال مبارك شد * و صهبای عرفان از دست ساقی
عنایت نوشید * یعنی یکی از امرآء پسر میر اسد الله خان
امیر قائن در طهران برسم رهن سیاسی مأمور اقامت
بود و جناب ملا محمد علی محافظ و مربی ان زیرا امیر
جوان بود و دور از پدر مهر بان از این جهت که امیر
غریب و در طهران مقیم بود * جمال مبارك نهایت
عنایت را در حق او مبذول میداشتند * بساشها که
در درخانه مهمان بود * و جناب ملا محمد علی الملقب

بذیل قائن همدم ان این پیش از ظهور نقطه اولی
روحی له الفدا بود *

این سرور ثقات دران اوقات منجذب جمال
مبارک کشت * و در هر محفل و مجلسی لسان بستایش
در نهایت وله و عشق کشود و بقاعده سابق کرامات
عظیم روایت مینمود که من بدیده خود مشاهده
نمودم و بسمع خود شنیدم * باری شور و شعفی عجیب
داشت و بنار عشق احتراق عظیم با این حالت با امیر
مراجعت بقائن نمود تا آنکه حضرت فاضل جلیل
الملقب بنیل اکبر جناب آقا محمد فائزی روح المخلصین
له الفدا * بعد از اجازه اجتهاد از مرحوم شیخ
مرتضی و وصول بیغداد و اشتعال بنار محبت الله بایران
شتافت * و جمیع علماء و مشاهیر مجتهدین معترف بفضل
و کمال و فزین و علوم و علو منزلت ایشان بودند چون
وارد بقائن کشت بی محابا زبان بتبلیغ کشود *
جناب ملا محمد علی بمجرّد استماع نام مبارک فوراً
منجذب حضرت اعلی شد * و فرمود من بشرف

حضور جمال مبارک در طهران فائز شدم و در وهله
اولی مشتعل بنار محبت او گشتم *
باری این شخص محترم علویت اسمانی داشت
و موهبت ربانی در قریه خویش سرچاه علم هدایت
کبری بر افراشت و زبان بتبلیغ گشود * خاندان
خویش را هدایت کرد و بسائر نفوس پرداخت *
جم غفیری را بر شریعت محبت الله وارد نمود * و از
هدایت کبری نصیب بخشید * با وجود آنکه میر
علم خان حاکم قائن را همواره یار غار بود و خدمات
فائقه نمود و امین محترم بود * ان امیر بی باک محض
ایمان و ایقان این جان پاک بکمال غضب قیام نمود
و بغارت و نهب پرداخت * زیرا خوف از ناصرالدین
شاه داشت حضرت نبیل اکبر را اخراج کرد و جناب
نبیل قائن را تالان و تاراج نمود بعد از حبس و زجر
سر کردن دیار کرد و آواره دشت و کهسار نمود *
این شخص نورانی بلای ناکهانی را کامرانی
شمرد و تالان و تالاج را تاج جهانبانی انگاشت *

وسر کونی را شاد کامی واعظم موهبت ربانی شمرد *
مدتی در طهران بظاهر پریشان و بی سر و سامان
بسر برد * ولی بیاطن در نهایت روح و ریحان *
وهذا شأن کل نفس ثبتت علی الميثاق * بحافل
بزرگان راه داشت و از حقیقت احوال امراء آگاه لهذا
با بعضی ملاقات میکرد * و آنچه باید و شاید القا
مینمود یاران الهی را تسلی خاطر بود * و بدخواهان
جمال مبارك را سیف شاهر از نفوسی بود که در
قرآن عظیم میفرماید لا تأخذه فی الله لومة لائم *
شب و روز مشغول بنشر نفعات بود * و انتشار
ایات بینات بقدر قوه خویش میکوشید * و باده
محبت الله مینوشید چون بحر پر جوش بود و چون
ابر پر خروش *

تا آنکه از سجن اعظم اجازه حضور از برای
اورفت زیرا در طهران بشیدائی و رسوائی پیرهن
چاک نمود و معروف عموم و بی باک بود و صبر و شکیب
نمیدانست و محابا و مدارائی شناخت * لهذا بی خوف

و بیم بود ولی خطر عظیم * چون بسجن رسید عوانان
 او را اخراج کردند آنچه کوشید بدخول سجن راهی
 نیافت مجبوراً بناصره شتافت ایامی چند در آنجا فریداً
 و حیداً با دو سلیل خویش آقا غلامحسین و آقا علی اکبر
 در نهایت تذلل و ابتهال بسر میبرد * تا آنکه تدبیری
 در دخول او بسجن کردید و احضار بزندگان ابرار شد
 بحالتی وارد سجن گشت که خارج از تحریر و تقریر
 است * و بشرف لقا فائز کردید و چون بساحت
 اقدس رسید * و بصرش روی جمال مبارک دید بلرزید
 و یفتاد و بیهوش شد * بعد از اظهار عنایت بر
 خواست * و ایامی چند خفياً در قشله بود بعد مراجعت
 بناصره کرد جمیع اهل ناصره در احوال او حیران
 بودند که این شخص واضح است که جلیل است
 و البته در وطن خود معروف و بی مثل چگونه زاویه
 ناصره را انتخاب کرده و بمعیشت پر عسرتی راضی
 شده * باری بعد از آنکه ابواب سجن مطابق وعده
 اسم اعظم جمال قدم مفتوح شد * و جمیع یاران

و مسافرین در نهایت عزت و راحت داخل و خارج
 قلعه میشدند * جناب ملا محمد علی نبیل قائن هر
 ماهی می آمد و بشرف لقا فائز میشد * ولی بحسب
 امر مبارك قرارگاه مدینه ناصره بود * در اینجا چند
 نفر از مسیحیان را تبلیغ نمود و شب و روز بر مظلومیت
 جمال مبارك میگردید و مدار معیشتش شراکت بامن
 بود یعنی سه قران من سرمایه دادم و ایشان انرا سوزن
 گرفتند * و این را متاع تجارت قرار دادند * زنهای
 ناصره تخم مرغ میدادند و از ایشان سوزن میگرفتند
 روزی سی چهل تخم جمع میکرد هر تخمی سه سوزن
 تخم هارا می فروخت * و از منفعت ان گذران میکرد
 لهذا هر روز مجددا از آقا رضا سوزن میخواست زیرا
 کاروان بین عکا و ناصره هر روز بود سبحان الله دو
 سال باین سرمایه گذران کرد * و لسان بشکرانه
 میکشود * ملاحظه کنید که چه قدر قناعت داشت
 که همه اهل ناصره میگفتند از حرکات و روش این
 مرد پیر واضح است که ثروتی بی پایان دارد ولی

چون در غربت است محافظه میخواهد * و بسوزن
فروشی ثروت خویش مستور میدارد *

هر وقت که بحضور مبارك مشرف میشد *
مظهر عنایت جدید میکشست * و این عبد را مونس
جان و ندیم روز و شب بود * هر وقت که احزان
هجوم میکرد او را احضار میکردم بمجرد ملاقات
مسرت رخ میداد * چه قدر خوش صحبت بود
و خوش مشرب * و کشاده روی و آزاد قلب از هر
قیدی رهائی یافته همواره در پرواز بود * عاقبت
در سجن اعظم مسکن و مأوی نمود * و هر روز بشرف
لقا فائز میشد *

تا آنکه روزی در بازار شخصی قبر کن حاجی
احمد نام را دید و با بعضی دوستان همراه بود *
با وجود آنکه در نهایت صحت و عافیت بود خنده کنان
بقبر کن گفت با من بیا با احباب متفقاً با قبر کن
بنی الله صالح رفت * گفت ای حاجی احمد من از
تو خواهشی دارم و آن اینست چون از این عالم

بجهان ديگر انتقال نمايم * قبر من رادر اينجا بكن
يعنى در جوار حضرت غصن اطهر خواهش من
اينست و بخششى باو نمود * بعد از غروب آفتاب
خبر دادند كه جناب نبيل قائن بپار شده اند * فوراً
اين عبد بنزل ايشان رفت ملاحظه شد كه نشسته
اند و صحبت ميفرمايند * و بسيار شادمانند *
و ميخندند و شوخى و مزاح ميكنند ولى عرق از سر
و صورت ايشان بدون سبب جارى است اما شديد
و جز اين بيمارى ندارند عرق آمد آمد تا اينكه
بيحال شدند * و در بستر خوابيدند دم صبح
صعود فرمودند *

جمال منارك نهايت عنايت در حق او اظهار
داشتند والواح مباركه شتى در حق او نازل *
و بعد از صعودش هر وقت بناسبتى ذكر ايمان و ايقان
و انجذاب اورا ميفرمودند كه اين شخصى است
كه قبل از ظهور حضرت اعلى روحى له الفداء منجذب
بنفحات جنت ابهى شد طوبى له و حسن مآب

بشری له من هذه الموهبة الكبرى * ويختص الله
بفضله من يشاء *



جناب آقا

سید محل تقی منشادی

هو الله

جناب آقا سید تقی منشادی منشأش قرینه
منشاد بود در جوانی نفحه رحمانی بهشام رسید *
وحالات روحانی رخ داد * فکرش ربانی شد * قلب
نورانی کشت توفیقات سبحانی رخ داد * نداء
اسمانی چنان وله وطرب بخشید که راحت منشاد
بیاد داد * وتارک اقربا واولاد شد * وسرکشته
کوه و بیابان کشت * قطع مراحل نمود تابسواحل
رسید * سفر دریا کرد تا بمدینه حیفی اصل شد *
بسوی عکاشتافت تا بشرف لقافائز کردید * در
بدایت در حیفادکان صغیری بکشاد * وبکسب
ضعیفی پرداخت برکت شامل شد * ونعمت کامل

کشت کاشانه لانه و آشیانه زائران شد * و حین
 ورود و وقت خروج میمانان ان سرور ازاد کان
 بودند * و همچنین بتمشیت امور یاران میپرداخت *
 و وسائط سفر حاضر میکرد و در نهایت صدق
 و استقامت قائم بود * تا آنکه واسطه ارسال الواح
 شد * و وسیله تقدیم عرائض کشت * این خدمت را
 بنهایت اتقان مجری داشت * و بطرز دلنشین
 جاری میداشت * در ارسال و مرسول محکم و متین
 بود * و معتمد و امین * شهیر آفاق شد * و معروف
 بلاد گردید مظهر الطاف جمال مبارک شد * و معدن
 عدل و انصاف از تعلق دنیا بکلی آزاد بود * و بخشونت
 در معیشت معتاد * نه در قید طعام و خواب بود *
 و نه تعلق براحته و آسایش داشت * تنها در اطاقی
 منزل داشت و اکثر شبها بر غیفی میکذرانند * و در
 گوشه ئی میخفت * ولی مسافرین را ماء معین بود *
 بالین راحت مهیا میکرد و بقدر قدرت سفره مهیا
 میگسترده * روی شکفته و خندان و اخلاق پر روح

وریحان * بعد از صعود نیر ملا اعلی ثابت وراسخ
 بر عهد و پیمان و مانند سیف قاطع در مقابل ناقضان *
 آنان هر چند بلطایف الحیل کوشیدند و ما فوق
 تصور احترام و مهر بانی مجری داشتند * و سفره‌ئی
 مهنا نهادند و عیش مهیا شایان را یکان نمودند * تا
 بتوانند رخنه در ثبوت و رسوخ او نمایند * روز بروز
 بر استقامت افزود و از هر فکری آزاد بود و از غیر
 میثاق الهی بیزار * و چون مأیوس از تزلزل او
 شدند انواع جفا روا داشتند و در صدد پریشانی
 او افتادند * ولی او جوهر ثبوت بود و حقیقت
 استقامت *

و چون بتحریر بیوفایان عبد الحمید خان در
 صدد تعرض باین عبد افتاد * و جناب آقا سید نقی نزد
 جمهور مشهور بارسال و مرسل او راق لهذا مجبور
 بران شدم که او را پیور تسعید ارسال دارم و او راق را
 بوسائط غیر معروفة نزد او فرستم و او باطراف
 ارسال نماید باین تدبیر بیوفایان و عوانان نتوانستند که

اوراق بدست آرند حتی هیئت نفتیشیه در اواخر
ایام عبد الحمید چون حاضر گشتند * و بتحریر يك
آشنایان بیکانه بفکر قلع و قمع شجره مبارکه افتادند
حتی مصمم بر آن شدند که این عبدرا یا بقعر
در پا اندازند و یا بفیزان بفرستند * این مقرر
بود لهذا کوشیدند که ورقهائی بدست آرند عاجز
وقاصر ماندند * در بحبوحه تضییق شدید و هجوم
هر یزید پلید باز ارسال و مرسول در نهایت
اتقان بود *

خلاصه جناب مشارالیه کما هی حقها باین
خدمت در پورتسعید سنین عدیده قائم بود و جمیع
یاران از او خوشنود مسافرین ممنون مهاجرین منجول
و یاران پورتسعید در نهایت سرور ولی تحمل گرمای
خطه مصریه نتوانست اسیر فراش شد * و بحمای
محرقة خلع ثیاب نمود * و از پورتسعید بملکوت رب
مجید پرواز کرد * و بیارکاه کبریا صعود نمود *
این جوهر تقی و گوهر عقل و نهی فضائل و خصائلی

داشت که محیر عقول فحول رجال بود هیچ فکری
 جز فکر حق نداشت و هیچ امیدے جز رضای
 رب و حید نخواست * مظهر حتی اجفل اورادے
 واذکاری ورداً واحداً وحالی فی خدمتک سرمداً
 بود * بر د الله لوعته بفيض الوصال وشفاعته بد ریاق
 القرب فی ملکوت الجمال وعلیه البهائم الابھی

— ❁ —
 جناب آقا

❁ مهل علی صباغ یزدی ❁
 هو الله

واز جمله مهاجر بن جناب آقا محمد علی صباغ
 یزدی است این شخص غیور در عنفوان شباب در
 عراق کشف حجاب نمود * و پرده ارتباب بدرید
 از او هام نجات یافت * و بظل عنایت رب الارباب
 شتافت شخصی بود بظاهر بی سواد ولی در نهایت
 ذکاء و صادق الوداد بدالات یکی از احباب بحضور
 مبارک شرف مشول یافت و در میان اغیار معروف

و مشهور گشت * و در جوار بیت مبارک لانه و اشیانه
 نمود . و صبح و شام بحضور مشرف و ایامی در نهایت
 سرور و فرح بسر میبرد *

تا آنکه موکب مبارک از بغداد بسمت
 اسلامبول حرکت کرد ملازم رکاب بود * و از نار
 محبت الله پرتب و تاب تا مدینه قسطنطنیه رسیدیم *
 چون دولت تکلیف بسکون در ادرنه کرد آقا محمد
 علی مذکور را بجهت تمشیت عبور و مرور احباب
 در قسطنطنیه گذاشتیم و حرکت بارض سر شد *
 این شخص فرید و وحید در عذاب شدید افتاد *
 زیرا نه مونس نه مجالسی نه آشنائی نه یار مهربانی
 بعد از دو سال بادرنه آمد * و در جوار الطاف

مبارک پناه آورد به پیله وری مشغول شد * چون
 درهای طغیان بجوش آمد * و عوانان عرصه بر یاران
 تنگ نمودند * او نیز داخل اسیران بود * و در معیت
 بقلعه عکائی شد * مدتی در سجن اعظم بود تا
 آنکه باراده مبارک بشهر صیدا رحلت کرد * و در

اینجا مشغول بکسب و تجارت شد گاهی بشرف حضور
 مشول می یافت و در شهر صیدا بسر میبرد * در
 اعمال و افعال در نهایت عزت و اعتبار بود * و سبب
 علویت در اعین و انظار بعد از وقوع مصیبت کبری
 رجوع بعکاء نمود و در جوار روضه مبارکه روحی
 لثربته الفدا ما بقی حیات را بسر برد * جمیع یاران
 از او راضی و مقرب در گاه کبریا باینحالت بافق
 عزت ابدیه شتافت و متعلقین را بنار حسرت
 بکداخت * مظهر الطاف بود * و ممدوح الاوصاف *
 قنوع و شکور بود و وقور و صبور علیه البهائم
 الابهی و انزل الله علی قبره طبقات
 النور من السماء قبر طیش
 در عکا است





جناب آقا

عبد الغفار

از اهل اصفهان

هو الله

وا از جمله مهاجرین و مجاورین و مسجونین جناب
 آقا عبد الغفار از اهل اصفهان است * این شخص
 هوشیار سالهای چند در مرز و بوم روم سیاحت
 و تجارت میکرد تا آنکه سفری بعراق نمود * بنفس
 پاك جناب آقا محمد علی از اهل صاد بدرگاه پاك
 مقدس ملیك وجود و حقیقت موجود پناه برد *
 پرده او هام درید و بجناب فلاح و نجات در فضای
 محبت الله بر پرید * حجاب ریقی داشت لهذا بالقاء
 کلمهئی از عالم موهوم رهائی یافت و بمحضرت معلوم
 پیوست * و هنگام سفر از عراق بمدینه کبری و در

بین راه همدم و همراز بود و هم نعمه و هم آواز و ترجمان
 جمیع احباب زیرا در ترکی ماهر بود و جمیع احباب
 دران اسان قاصر بنهایت روح و ریحان سفر بانتهی
 رسید و در مدینه کبری مؤانس و مجالس بود *
 و همچنین در ارض سر و همچنین مسجوناً همراه تا
 بمدینه حیفاً رسیدیم عوانان خواستند که او را بقبرس
 ببرند جزع و فزع نمود خواست در مسجن عکاء همدم
 باشد چون عوانان او را بقوه جبریّه مانع
 شدند * خود را از فراز کشتی بدریا انداخت *
 ولی مأمور بی حیا ابداً متنبه نکشت از دریا برون
 آورد * و در کشتی مسجون نمود * و بعنف و جبر
 بقبرس برد * در ماغوسا مسجون بود ولی بهر وسیله
 بود مجال فرار یافت و بسوی عکاشتافت در عکانام
 خویش را عبد الله نهاد تا از شر عوانان محفوظ
 و مصون ماند * و در ظل عنایت مستریح بود و اوقات
 بروح و ریحان میگذشت * تا آنکه نیراءظم بافق
 اعلی صعود فرمود پریشان شد و اسیر احزان کشت

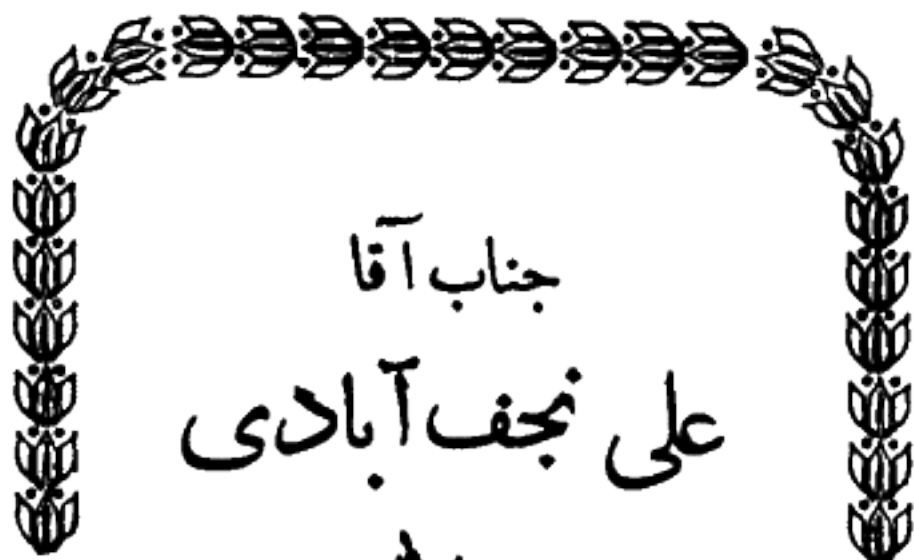
بی سر و سامان گردید * تا آنکه بدین شام سفر کرد
ایامی در اینجا در کلبه احزان لانه و اشیانه نمود و شب
و روز بجاتم و غم بسر میبرد * عاقبت علیل شد محض
پرستاری و مواظبت جناب حاجی عباس را روانه
نمودیم تا نهایت مواظبت و معالجه و پرستاری مجری
نماید و هر روز خبر بدهد *

باری جناب آقا عبدالغفار شب و روز با پرستار
صحبت مینمود و آرزوی پرواز بجهان اصرار میکرد *
تا آنکه در غربت و هجرت و فراق رحلت باستان
مقدس نیرافاق نمود فی الحقیقه شخصی بود حایم
و بردبار و سلیم و خوش رفتار و خوش خلق و خوش
گفتار علیه التمجیه و الثناء و علیه البهائم الابهی و علیه
الرحمة من ربه العلی الاعلی * تراب

خوش مشامش در

شام است





جناب آقا
 علی نجف آبادی
 هو الله ❁

واز جمله مهاجرین و مجاوزین جناب آقا علی
 نجف آبادی است * این جوان روحانی چون نداء
 رب غفور شنید از جام ظهور سر مست شد * و پر
 تو ظهور مکلم طور مشاهده نمود * بعنایت نور مبین
 چون بعلم الیقین فائز گردید بسجن اعظم شافت
 و مشاهده انوار عین یقین کرد * و برتبه بلند حق
 الیقین رسید مدتی مدید در ماحول مدینه مقدسه
 الکاسب حبیب الله شد * و در نهایت توکل و بتل
 و تضرع ایام بسر میبرد * و بسیار شخص مظلومی
 بود * و بی صدا و ندا و پر صبر و سکون اخلاق حمیده
 داشت * و اطوار پسندیده * جمیع یاران از او راضی

و خود او در درگاه احدیت مقبول و مرضی در اواخر
ایام چون احساس حسن ختام نمود * بمدينة مقدسه
سجن اعظم حاضر شد * بورود ضعیف و علیل
گشت و شب و روز تضرع بدرگاه رب جلیل
مینمود انفس حیات منتهی گشت و ابواب صعود
بملکوت اعلی مفتوح شد و از این جهان خاک رو
بگرداند و بجهان پاک توجه کرد *

حالت پر رقتی داشت همیشه متنبه و متذکر بود
و در اواخر ایام بسیار منقطع گشت * و از هر الوده کی
مقدس و منزّه بود * در چنین حالت پر حلاوتی
ترک لانه و آشیانه این جهان نمود و خیمه و خرگاه
در جهان بالا زد * عطر الله مشامه بنفحة قدسیة من
العفو والغفران * و نور بصره بشاهدة الجمال فی ملکوت
الجلال و روح روحه بنسبات مسکية تعبق من
ملکوت الابهی * و علیه التحية و الثناء

قبر طیب طاهرش در عکاست



جناب

مشهدی حسین

و مشهدی محمد اذر بایجانی
هو الله

و از جمله مهاجرین و مجاورین جناب مشهدی
 حسین و مشهدی محمد اذر بایجانی است * این دو نفس
 مبارک از احبای اذر بایجانند * و در وطن خویش
 قدم پیش نهادند * و از بیکانه و خویش آزاد گشتند *
 و بنیاد ثبوت و استقامت نهادند از حجبات اوهام
 رهندند * و بعنایت و الطاف ملیک وجود سر
 بسجود نهادند * دو نفس مبارکی بودند در نهایت
 صدق و صفا * و در غایت فقر و فنا * و مظهر تسلیم
 و رضا منجذب بنور هدی بودند * و مستبشر بپشارات
 کبری از اذر بایجان بر خواستند * و بارض مر
 شتافتند * مدتی در اطراف ان مدینه مبارکه در قصبه

قرق کلیسا بسر میبردند * روز در تضرع و بتسل
 بودند و شب را بگریه و زاری میگذرانیدند * و بر
 مظلومیت نیرافاق ناله و فغان مینمودند * در زمان
 سر کوفی بعکا چون حاضر در شهر نبودند دستگیر
 نکشاندند * در آن حوالی با قلبی سوزان و چشمی گریان
 بسر میبردند * چون از عکا خبر صحیح گرفتند
 ترك دیار روم نمودند * و باین مرز و بوم شتافتند فی
 الحقیقه دو نفس نفیس بودند و دو بنده صادق
 جمال مبارك * صفای قلب آنان بوصف نیاید و ثبات
 و استقامتشان از بیان خارج *

در خارج عکاء در باغ فردوس ایام بسر میبردند
 و بفلاحت و زراعت مشغول بودند * و لسان بشکرانه
 میکشودند که الحمد لله موفق شدند که دو باره نجوار
 عنایت رسیدند ولی چون از اهالی اذربایجان بودند *
 و بهوای سرد معتاد تحمل حرارت این بلاد ن نمودند *
 و بدایت ورود بعکاء بود * و هوا بسیار وخیم آب
 بسیار ثقیل * لهذا مریض و علیل شدند و بناخوشی

محرقه و مطبقه گرفتار گشتند * ولی در نهایت
 انبساط و انشراح صبر عجیبی داشتند و تحمل غربی
 در ایام بیماری با وجود سورت حرارت * و شدت
 مرض و عطش و اضطراب و انقلاب در نهایت سکون
 و قرار بودند * و مستبشر بشارات الله * در حالیکه
 دل و جان بشکرانه حضرت رحمن مشغول با روح
 و ریحان از این جهان بجهان دیگر شتافتند * و از این
 قفس بکاشن باقی پرواز نمودند * علیهما الرحمة
 والرضوان * وعلیهما التحية والثناء وادخلها الله فی
 عالم البقاء متمتعین باللقاء منشرحین
 فی الملکوت الأبی * دو قبر
 منورشان در عکا
 است



جناب
حاجی عبد الرحیم
 یزدی
 ❁ هو الله ❁

واز جمله مهاجرین و مجاورین جناب حاجی
 عبد الرحیم یزدی است * این نفس نفیس از اهالی
 یزد بود و از بدایت حیات در نهایت زهد و تقوی *
 و در میان مردم شخص مقدس شهیر و در عبادت
 و مواظبت بر اعمال صالحه بی مثل و نظیر * در یزد
 کل بدیانت مسلم و شب و روز در عبودیت درگاه
 احدیت ثابت و محکم بی نهایت سلیم و حلیم و رحیم
 و حمیم بود *

باری چون استعداد کامل داشت بمجرد استماع
 نداء از ملکوت اعلیٰ طبل الست را جواب بلی گفت
 و بتامه منجذب اشراق نیرافاق گشت * و بی محابا

بهدایت متعلقان و اشنایان پرداخت در شهر شهیر شد
 و در نزد علماء سوء منفور و حقیر * لهذا مورد اذیت
 و بلا گردید و مغضوب و مبغوض اهل نفس و هوے
 شد * خلق شوریدند و علماء سوء در قتل او کوشیدند *
 حکومت نیز نهایت جور و جفا مبذول داشت * حتی
 این شخص سلیم را اذیت شدید نمودند * چوب
 و تازیانه زدند و زجر روز و شبانه نمودند * لهذا مجبور
 بر ترك اوطان گشت * و آواره کوه و صحرا شد *
 تا آنکه بارض مقدّس وارد گشت * ولی در نهایت
 ناتوانی هر کس میدید کمان میگرد نفس اخیر است *
 و نهایت تحلیل جسم علیل لهذا بورود حیفاً جناب
 نبیل قائن ملا محمد علی بسرعت بعکا آمد * و از این
 عبد رجا نمود که فوراً حاجی مذکور را بخواید
 زیرا بی حد ناتوان و در سكرات موت است گفتم
 تا بقصر بروم و از حضور اجازت طلبم * فرمود که
 این بطول می انجامد * و حاجی بعکا نمیرسد * من
 مرادم اینست که نفس اخیر در عکا برارد و باین

موهبت عظمی مشرف گردد * فوراً او را بخواهید
 این عبد نیز خواهش ایشان را پذیرفتم و فوراً حاجی
 مذکور را خواستم چون بعکا رسید این عبد در او جز
 همی از حیات ندید گاهی چشم میکشود و لکن
 ابدأ تکلم نمینمود * ولی از تفحات سبحان اعظم حیات
 جدید دید * و شوق لقا زنده تازه در او دمید *

چون صبح بعبادت او رفتم حاجی را در نهایت
 روح و ریحان یافتیم * بساحت اقدس رجای مشول
 نمود کزتم موکول باذن و اجازه است * انشاء الله
 باین عنایت مخصص میگردید چند روز بعد اجازه
 تشریف حصول یافت و پیشگاه حضور شتافت *
 چون بساحت اقدس رسید روح حیات در او
 دمید * بعد از مراجعت ملاحظه شد که حاجی حاجی
 دیگر است و در نهایت صحت و سلامت * جناب
 نبیل قائمی مبهوت گشت * و گفت هوای سبحان
 یاران حقیقی را حیات جدید است *

باری شخص مذکور در جوار عنایت ایامی

بسر میبرد و شب و روز بذكر و فکر تلاوت آیات
 و مواظبت بر عبادات میگذرانند * لهذا معاشرت
 قلیل داشت و این عبد بسیار مواظبت مینمود *
 و غذای خفیف سفارش میکرد * تا آنکه صعد
 حضرت مقصود بنیان و یران کرد آتش حسرت شعله
 زد آه و فغان برخواست اکثر اوقات باچشمی کریان
 و قلبی سوزان حرکت مذبوحی مینمود بر اینمنوال
 ایام بسر برد * و هر روز آرزوی ترك این خاکدان
 میکرد * تا از این حسرت و فرقت رهائی یافت *
 و بجهان الهی شتافت * و در عالم انوار در محفل تجلی
 پروردگار درآمد * عایه التحیه و الثناء * و علیه
 الرحمة الكبرى و نور الله مضجعه بسطوع
 الانوار من ملکوت الاسرار



جناب
 حاجی عبد الله نجف میرزا
 آبادی
 هو الله

حاجی عبد الله نجف آبادی این شخص از
 ایران بعد از ایمان و ایقان بارض مقدس شتافت و در
 ظل عنایت ساکن و مستریح کشت * شخصی بود
 در نهایت سکون و قرار * و مطمئن بالطاف حضرت
 پروردگار خوش خالق و خوشخو * و شب و روز با
 یاران الهی در مذاکره و گفتگو * ایامی چند بغور
 طبریا رفت و در آنجا بفلاحیت و زراعت مشغول
 شد * اوقات بتبطل و تضرع میگذراند و توسل
 و تشبیه مینمود قلب سلیم داشت و خاکی عظیم *
 بعد از غور مراجعت نمود * و در جوار رحمت
 حضرت منان در جنبه ساکن و برقرار کشت *

ودرا کثراوقات بشرف تقا فائز * و بملکوت ابھی
 ناظر گاهی کر یہ وزاری مینمود و کھی سرور
 وشادمانی ووقتی جبور و کامرانی از ماسوی الله
 آزاد بود * وبعون و عنایت حق دلشاد اکثر شبها
 بیدار بود * ودر حالت مناجات تا انکه اجل موعود
 رسید * ودر ظل حضرت مقصود صعود نمود از عالم
 خاک بجهان افلاک شتافت و بملکوت امسرار پرواز
 نمود * علیه التحية والثناء وعلیه الرحمة فی جوار

ربه الاعلی *

❁ جناب آقا ❁

❁ محل هادی صحاف ❁

هو الله

واز جمله مهاجرین و مجاورین آقا محمد هادی
 صحاف بود این شخص شاخص از اهل اصفهان
 بود ودر تهذیب و تجلید ماهر و فائق بر دیگران چون
 بعشق الهی کر بیان چاک نمود سریع و چالاک کشت *

وشجیع و بی باک * وطن مألوف بگذاشت * وسفری
 مخوف پیش نهاد * بتعب و مشقتی زیاد مرور بر بلاد
 نمود تا آنکه ببقعه مبارکه رسید * و با مسجونان
 مشارکه کرد * جمیع اوقات عاکف استان بود
 و جاروب کش و پاسبان * میدانی که در مقابل بیت
 مبارک بود بهمت مذکور شسته و رفته در نهایت
 نظافت و لطافت بود *

همواره نظر مبارک بران میدان می افتاد و تبسم
 میفرمودند که آقا محمد هادی میدان سجن را جلوه
 گاه قصر میناید * و جمیع همسایگان را خوشنود
 و ممنون میکند * و چون رو قتن و شستن اتمام می
 یافت بتذهیب و تجلید کتب و الواح میپرداخت *
 بر این منوال ایام بسر میبرد و بلبقای دایر افاق مسرور
 و شادمان بود * فی الحقیقه بسیار نفس پاک و صادقی
 بود و موهبت وصال را سزاوار و لائق و از هر
 الوده گی فارغ

روزی نزد این عبد آمد و از امتداد بیماری شکایت

نمود گفتم دو سال است که تب لرز مینمایم و حکیمان
 مسهل و گنه گنه میدهند * روزی چند تب فرصت
 میدهد باز عودت میکند * باز گنه گنه میدهند
 باز بر میگردم من از حیات بیزار شده ام و از هر
 کاری باز مانده ام چاره ئی بنا گفتم چه غذائی میل
 داری و بنهایت اشتها میطلبی گفت نمیدانم * من
 بشوخی اطعمه را شمردم تا آنکه نام از آتش کشك
 بردم گفت بسیار خوب لکن بشرط سیرداغ * باری
 سفارش کردم تا از برای او آماده نمودند و رفتم *
 روز ثانی حاضر شد و گفت يك قدح آتش خوردم
 و سر بیالین نهادم و تا بصبح خفتم خلاصه قریب دو
 سال نهایت صحت را دشت * روزی یکی از احباب
 حاضر و گفت آقا محمد هادے جمای محرقه نموده
 چون بیاد او شتافتم دیدم حرارت تب بچهل و دو
 درجه رسیده و هوش کمی دارد از حاضرین پرسیدم
 چه کرده گفتند چون تب نمود گفت من دوارا
 تجربه کرده ام آتش کشکی با سیر داغ يك شکم سیر

خورد و باین حال گرفتار شد * از قضا و قدر متحیر
ماندم کفتم چون دو سال پیش مسهل زیاد خورده
بود و مزاج پاک بود * و نهایت اشتها داشت و تب لرز
بود لهذا آش کشک تجویز شد * اما حال با وجود
اخلاط و عدم اشتها علی الخصوص تب حتی قیاس
بتب لرز نمیشود چگونه آش کشک میل فرمود گفتند
قضا و قدر چنین بود *

باری کار گذشته بود * فرصت معالجه نبود این
شخص بظاهر کوتاه بود * ولی همت عالی داشت *
و مقامی سامی قلبی پاک داشت و جانی تابناک * ایامی
که ملازمت استان داشت در نزد دوستان محبوب
و مقرب در گاه کبریا بود * جمال مبارک گاه گاهی
تبسم کنان صحبت میفرمودند * و اظهار عنایت
میکردند * دائماً شکرانه مینمود * و جز رضای حق هر
حالی را افسانه میشمرد * طوبی له من هذا الرشد المرفود
بشری له من هذا الورد المورود * هنیئاً هذه الكأس
مزاجها کافور و تقبل الله منه کل سعی مشکور *

* جناب آقا *

میرزا محمد قلی

هو الله *

جناب آقا میرزا محمد قلی برادر صادق جمال
 مبارك این شخص بزرگوار از آغاز کودکی با زاده کی
 معروف و در وقت عروج حضرت والد تازه تولد
 یافته * لهذا از آغاز تا انجام ایام خویش را در اغوش
 عنایت گذراند از هر فکری در کنار بود و از هر
 ذکری جز امر مبارك بری و بیزار * در ایران در
 مهد الطاف پرورش یافت * و در عراق منظور نظر
 نیر آفاق بود * در حضور مبارك ساقی چای بود *
 و در مرور مبارك ملازم لیل و نهار * دائماً ساکت
 و صامت بود و بر عهد الست مستقیم و ثابت * مشمول
 عواطف بود و مصدر لطائف * شب و روز بشرف

حضور مثل داشت * و در جمیع موارد صبور و محول
تا باوج قبول رسید * بر يك تیره حرکت میکرد *
و در رکاب مبارك سفر می نمود از عراق در موکب
اسم اعظم توجه باسلامبول نمود و در اثنای راه مأمور
بنصب خیمه و خرگاه بود * در خدمت بنهایت
همت میپرداخت و ملال و کلال نمیدانست *
و همچنین در اسلامبول و ارض مر همیشه او را حال
بر يك منوال *

تا آنکه در معیت حضرت بیچون سر کوف
بسجن اعظم گردید و در فرمان مؤبدآ اسپر زندان
بود * و راحت و زحمت و سختی و سستی و بیماری
و تندرستی در حالت واحده بود * و بشکرانه الطاف
جمال مبارك در نهایت بلاغت ناطق و باقلبی
فارغ و رخی بازغ بحمد و ستایش مألوف
و در هر صبح و شام بحضور مثل می یافت
و بشرف لقاء محظوظ و مرزوق و بصمت و سکوت
مألوف *

چون دلبر افاق بجهان اشراق صعود فرمود
 ثابت بر عهد و میثاق و یزار از مکر و نفاق در
 نهایت تبطل و تضرع ایام بسر میبرد * و هر مستمعی را
 وعظ و نصیحت میکرد * و ایام مبارک را متذکر
 و از بقای در این عالم متأثر بعد از صعود نفسی راحت
 نمود و با نفسی مضاجبت نکرد * اکثر اوقات
 یگانه و تنها در لانه و آشیانه خویش بسر میبرد * و از
 فراق در احتراق بود روز بروز بر ضعف
 و ناتوانی افزود تا آنکه بجهان الهی پرواز کرد *
 و علیه السلام و علیه الثناء و علیه الرحمة
 في حديقة الرضوان * رمس منورش
 در نقیب طبریا است



جناب استاد باقر

جناب استاد احمد

هو الله

واز جمله مهاجرین جناب استاد باقر نجار
 و جناب استاد احمد نجار بودند * این دو برادر پاک
 کهراز بدایت هدایت دست در اغوش یکدیگر
 بودند و از اهل کاشان بودند * ندای الهی شنیدند *
 و خطاب الست را بلی گفتند * مدتی در وطن خویش
 بذکر حق مألوف بودند * و بعرفان و هدایت رحمن
 موصوف * در نزد یار و اغیار محترم بودند * و بدیانت
 و امانت و زهد و تقوی مشهور و مسلم * چون عوانان
 دست تطاول کشودند * و عرصه بر ایشان تنگ کردند
 هجرت بعراق نمودند * و بظل مبارک شتافتند بسیار
 دو نفس مبارکی بودند * مدتی در عراق در نهایت

تضرع و ابتهاج اوقاتی بسر بردند * استاد احمد بادرنه
 شتافت استاد باقر در عراق بود بموصل اسپر شد *
 استاد احمد در معیت مبارک بسجن اعظم آمد و استاد
 باقر از موصل بعسکرت هجرت کرد * هر دو برادر در
 پناه حق بودند و از هر قیدی آزاد * در سجن
 بصنعت خویش مشغول شدند * و از بیکانه و خویش
 در کنار بودند * در نهایت سکون و وقار و ایقان
 و اطمینان در پناه رحمن با روح و ایمان میگذرانیدند
 اول استاد باقر صعود نمود و مدتی بعد از او استاد
 احمد عروج کرد *

خلاصه کلام این دو برادر مؤمن و موقر
 ثابت و راسخ صابر و شاکر متضرع و مبتهل در جمیع
 اوقات توجه بحضرت کبریا داشتند * در مدت
 اقامه در سجن قصوری نمودند فتوری نیاوردند *
 بلکه در کمال فرح و سرور بودند و از جام ظهور
 سرمست * چون صعود نمودند یاران دلخون و محزون
 گشتند * و جمیع از الطاف جمال مبارک طلب عنایت

و عفو و مغفرت نمودند * همیشه مشمول بالطف بودند
 و موید باسعاف جمال مبارك از هر دو راضی با این
 زاد و توشه سفر آخرت نمودند * و بجهان ابدی
 شتافتند * علیها البهاء الابهی علیها الرحمة من الطاف
 الکبریاء * ولها مقعد صدق فی ملکوت
 الابهی هر دو قبر معطر در عکا است

جناب آقا

❁ محل حناساب ❁
 هو الله

و از جمله مهاجرین جناب آقا محمد حناساب
 است این شخص بر نصاب از قدمای اصحاب از
 بدایت اشراق بمحبت نیر اعظم شهره آفاق گشت *
 از اصفهان چشم از دو جهان پوشید * و بجهال جانان
 کشود بی صبر و قرار شد * و زنده بنفحه مشکبار
 قلبی منور داشت و مشامی معطر چشمی بینا داشت *
 و کوشی شنوا * مسبب هدایت نفوسی گشت * و در
 این امر عظیم صدق و خلوص داشت بسیار اذیت

وزحمت کشید ولی فتور نیاورد قصور ننمود * تا
 آنکه مقرب در نزد سلطان الشهداء و معتمد و موتمن
 در نزد محبوب الشهداء * و سالهای چندی باین خدمت
 موفق بود و بعون و عنایت موید بکرات حضرت
 سلطان الشهداء اظهار رضایت از او نمودند که این
 شخص از نفوس مطمئنه است بلکه راضیه رضیه
 خالص در دین الله است * و مخاص در محبت حضرت
 کبریاء خوش اخلاق و خوش رفتار بود * و خوش
 صحبت و شیرین گفتار *

بعد از شهادت سلطان الشهداء چندی در
 اصفهان از آتش فراق در نهایت احتراق بود * عاقبت
 هجرت بسجن عکا کرد و بشرف تقا فائز شد * و بچاروب
 کشی استان مبارك مفتخر گشت * بسیار حلیم
 و سلیم بود و قرین و ندیم * بعد از وقوع مصیبت
 کبری و صعود جمال ایهی روحی لاجبائیه الفداء از
 فرقت چنان حرقتی یافت که دقیقهئی آرام نداشت *
 هر سحر گاه بر میخواست و اطراف خانه مبارك را

میروفت و مثل باران میگریست و مناجات میخواند
 چه وجود مقدسی بود چه قدر بزرگوار بود تحمل
 فراق نمود از شدت احتراق قلب تهی کرد
 و بجهان انوار محفل تجلی پروردگار شتافت * نور الله
 جدته بانوار ساطعة من ملکوت الغفران و روح الله
 روحه فی بجموحه الجنان * و اعلى الله درجاته فی
 حدیقة الرحمن * رهس نورش در عکاست

۹
 جناب حاجی فرج الله تفریشی
 هو الله

واز جمله مهاجرین و مجاورین جناب حاجی
 فرج الله تفریشی بود * این شخص فرخنده از عنفوان
 جوانی بنده جمال مبارک بود * و با پدر بزرگوارش
 آقا لطف الله از ایران بارض سر مهاجرت نمود *
 جناب آقا لطف الله مؤمن و موقن و بر محبت جمال
 مبارک ثابت و راسخ متحمل و بردبار بود * و از

زخارف این عالم و حطام دنیا عاری و در کنار * در
 نهایت قناعت در جوار حضرت احدیت ایام بسر
 میبرد * و در نهایت تذال و انکسار بدرگاه پروردگار
 از این جهان فانی بجهان نامتناهی پرواز کرد * قبر
 معطر او در ادرنه است اما حاجی فرج الله در ادرنه
 باقی و برقرار بود تا آنکه ستمکاران جمال مبارک را
 تفتی بعکا نمودند * در معیت جمال مبارک باین سجن
 اعظم وارد شد * بعد از اینکه سختی براحات مبدل
 گشت بکسب مشغول گردید و با جناب آقا محمد
 علی اصفهانی شریک و سهیم بود ایامی بنهایت راحت
 و خوشی میگذرانند * تا آنکه مرخص شد
 و بهندوستان شتافت * مدتی در هندوستان بود تا
 آنکه پرواز بکلیستان غفران کرد و بجوار رحمت
 پروردگار رسید *

این بنده آستان جمال مبارک در رزایا و بلایا
 با دوستان شریک بود و در مصائب و رزایا سهیم *
 مشمول الطاف جمال مبارک و مسرور بعنایت نامتناهی

از جمله اصحاب برد و معاشر و مجالس با احباب * قلب
 سلیم داشت * و جسمی نحیف و عایمل با وجود این
 شاگرد بود و راضی و صابر در بلا یای سبیل الهی * علیه
 التحية والثناء وله العطفة والبركات من السماء وعليه
 البهاء الابهي * قبر پا کش در بمبئی هندوستانست *

۹

آقا ابراهیم اصفهانی و اخوان هو الله

وا از جمله مجاورین و مهاجرین جناب آقا ابراهیم
 اصفهانی علیه التحية والثناء است * این نفوس مبارکه
 چهار برادر بودند آقا محمد صادق آقا محمد ابراهیم آقا
 حبیب الله آقا محمد علی در بغداد با عم بزرگوار
 جناب آقا محمد رضا المعروف بعریض در یک خانه
 بودند * و شب و روز معاشر و مجالس * طیور اسما
 لانه و آشیانه واحد داشتند و بمثابه گل و لاله همواره
 در نهایت لطافت و طراوت جلوه مینمودند و چون
 جمال قدم بخرطه عراق قدم گذاشت خانه و کاشانه

انان در جوار بیت مبارك بود * و بدین سبب در
عبور و مرور بمشاهده جمال مشعوف و مسرور
میشدند * اندك اندك حرکات و سکنات مبارك
و مشاهده روی دلجوی محبوب آفاق در انها اثر
کرد تشنه زلال هدایت شدند و طالب الطاف
و عنایت * چون بدرخانه آمدند مانند شقایق و لاله
رخ بر افروختند * و شیفته انوار ساطع از جبین مبین
کردیدند و آشفته روی یار نازنین گشتند حجابات را
بدون مبلغ خود در یدند و بمقصود دل و جان
رسیدند *

جمال قدم میرزا جواد ترشیزی را امر فرمودند
يك شب بخانه انان رفت و بمجرد القاء کلمه پذیرفتند
ابدا توقف نمودند استعداد عجیبی داشتند اینست که
در قران میفرماید * یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسه نار
نور علی نور * یعنی دهن استعداد بدرجهئی شدید
است که نزدیک است بنفسه مشتعل شود ولو باآتش
نرسد یعنی استعداد و قابلیت هدایت بدرجهئی رسد

که بدون القاء کلمه نور هدایت بتابد * این نفوس
 ز کیه چنین بودند فی الحقیقه در نهایت ثبوت و استقامت
 و توجه بحضرت احدیت بودند *

برادر ارشد جناب آقا محمد صادق از عراق
 در رکاب دلبر آفاق بقسطنطنیه شتافت * و بارض
 سر حرکت نمود و در کمال روح و ریختن ایامی در
 جوار حضرت رحمن بسر میبرد حلیم بود و سلیم
 و صبور بود و شکور * دائماً لب خندان داشت و دلی
 خرم و شادمان * و روحی منجذب روی جانان
 بعد ما ذون بر جوع عراق کشت زیرا عائله در
 انجا بود و بذاکر و فکر ایامی چند بزیست * و چون
 در عراق امتحان و شدت بلوی رخ داد هر چهار
 برادر با عموی پاک کهر از اسرا شدند * و مظالم
 اسیراً بجد با رسیدند * حضرت آقا محمد رضای
 عمو پیرمردی بود نورانی جان و دل رحمانی * ذکر
 و فکر سبحانی * و از هر قیدی آزاد * با وجود آنکه
 در عراق متمول بود و خوش گذران و از هر جهت

در رفاهیت بی پایان * ولی در حد با سر خیل اسراء
 شد و با احتیاج شدید مبتلا گشت * در نهایت عسرت
 زندگانی مینمود * با وجود این صابر و شکور بود
 و راضی و وقور * شب و روز شکرانه مینمود و در
 زاویهائی معتکف و منزوی بود * تا آنکه جان بجانان
 داد و از قیود این عالم فانی رهائی یافت و بجهان بی
 پایان پرواز کرد اغمسه الله فی بحار العفو والغفران *
 و ادخله فی جنة الرحمة والرضوان و اخلده فی فردوس
 الجنان *

و اما جناب آقا محمد صادق او نیز در حدباء در
 سبیل الهی بعسرت مبتلا بود ولی نفس مطمئنه
 بود * راضیه و مرضیه گشت * و نهایت خطاب
 رب عزت را لیک گفت و مظهر یا ایتها النفس
 المطمئنة ارجعي الی ربك راضیه مرضیه فادخلي فی
 عبادي و ادخلي جنتي کردید *

و اما آقا محمد علی از موصل بعد از اسارت ببقعه
 مبارکه شتافت * و در جوار الطاف الی الان بسر

میبرد هر چند در بقعه مبارکه در عسرتست ولی در
 نهایت مسرت و اما داداش ابراهیم مومی الیه او نیز
 از حدبا بعکامد ولی در بلاد مجاوره در نهایت صبر
 و سکون و قناعت و مشقت بکسب و سعی مشغول بود
 و شب و روز از صعود حضرت مقصود در آتش غم
 میکداخت و بتذلل و انکسار و توجه بملکوت اسرار
 قطع انفاس میکرد * عاقبت سالخورده و از حرکت
 افتاده بحیفا آمد و در مسافر خانه لانه و آشیانه نمود
 و اوقات را بتذکر و تضرع روز و شبانه و بتتل بخداوند
 یگانه میکذراند کم کم از سالخوردگی وجود انحلال
 آغاز نمود تا عاقبت قمیص جسم را درید و با جان عربان
 بملکوت رحمن بر پرید * از عالم ظلمانی بفضای نورانی
 انتقال نمود و مستغرق ببحر انوار گشت * نور الله رmse
 بسطوع الانوار و روح الله روحه بنفحات العفو
 والغفران و علیه الرحمة والرضوان *

و اما آقا حبیب الله او نیز در عراق از خیل امرا

گشت و بموصل حدباء سر کون شد * مدتی مدیده

دران مدینه بعسرت وقناعت گذران میکرد ولی بر
 ایمان وایقان می افزود * در زمان قحطی و غلا در
 حدباء هر چند بر غر با بسیار بد گذشت * ولی قلوب
 مطمئن بذکر الله بود و جانها غذای روحانی داشت *
 و دلها طعام رحمانی لهذا صبر و شکیب نمودند * و تحمل
 غریب داشتند هر کس حیران بود که این غریبان
 چرا مانند دیگران از قحطی و غلامر کشته و پریشان
 نیستند و شب و روز شکرانه مینمایند عجیب اطمینانی دارند
 خلاصه جناب آقا حبیب از صبر و شکیب نصیب
 موفور داشت * و قلبی بی نهایت شاد و مسرور و بفریت
 وطن مألوف بود و همیشه مشغوف و مشغوف * اسراء
 حدباء بعد از حرکت از زور آء همیشه در ساحت جمال
 ابهی مذکور بودند * و مورد الطاف نامحصور *
 جناب حبیب بعد از سنین معدوده بجوار رحمت کبری
 شتافت و در افنان سدره منتهی لانه و آشیانه ساخت
 و بالخان بدیعه بتسبیح و تقدیس رب کریم در جنت
 نعیم پرداخت *

جناب آقا محمد ابراهیم

الملقب بمنصور

هو الله

واز جمله مجاورین و مهاجرین جناب آقا محمد
 ابراهیم نحاس ملقب بمنصور بود * این مرد خدا از
 اهل کاشان بود و در ریعان شباب و عنفوان جوانی
 تجلی نورانی دید * سرمست جام ظهور گشت *
 و مخمور از کاس مزاجها کافور * بسیار خوش حالت
 بود و پر ذوق و بشاشت * چون نور هدایت در
 زجاجه دل و جان بر افروخت از کاشان بزوراء
 شتافت و بشرف لقاء فائز گشت طبعی روان داشت
 و قریحه سیال و نظمی مانند عقد لثال *

در دارالسلام با اشنا و بیکانه صلح و سلام
 داشت و همت را بهر بانی میکشست * اخوان خویش را

از ایران پیغام آورد * و در که صنعت کشود *
 و بر فاهیت دیگران پرداخت او نیز از جمله امراء
 بود و از زوراء بمحدهاء سر کون کشت * و از انجا
 بحیفا شتافت * و در نهایت بتل و تضرع شب و روز
 متذکر بود و مناجات میکرد مدتی مدیده در حیفا
 بمخدمت احباء موفق بود و مسافرین را بنهایت خضوع
 و خشوع مواظبت میکرد * در حیفا تأهل نمود *
 و اسلاء اجلاء یافت * هر روز حیاتی تازه و بشاشتی
 بی اندازه میجست * و آنچه می اندوخت صرف
 آشنا و ییکانه مینمود * بعد از شهادت سلطان الشهداء
 قصیدهئی در ماتم آن شهید دشت بلا گفت و در
 ساحت اقدس خواند بسیار مؤثر بود حاضرین جمیعا
 گریستند و نحیب بکا بلند شد *

باری این نفس زکیه بر حالت واحده ایام عمر
 بسر برد و بینهایت باشور و وله بود * مانند گل
 و شکوفه خندان و شکفته پیک اجل را لیک گفت
 و از خطه حیفا بعالم بالا عروج نمود * و از برزخ ادنی

برفیق اعلی شتافت * واز عالم خاک صعود نمود ودر
جهان پاك خیمه وخرگاه زد * طوبی له وحسن
مآب وتمدده الله برحمته فی ظل قباب النفران وادخله
فی روضة الرضوان *

جناب آقا

زین العابدین یزدی

هو الله ❁❁

واز جمله مهاجرین که در بین سفر بارض
مقدس در بین راه پیک اجل را لیک گفت جناب
آقا زین العابدین یزدی بود * این شخص خالص
مخلص چون در منشاد نداء حق شنید * باهتزاز
وحرکت آمد * نائره محبت الله شعله زد * دل و جان
روح وریحان یافت * شمع هدایت در زجاجه قلب
بر افروخت * عشق الهی آشوب وفتنه در اقلیم وجود
انداخت * انجذاب بجمال جانان چنان زمام از دست
گرفت که ترك وطن محبوب نمود و بارض مقصود

توجه کرد * در بین راه با دو پسر خویش مسیر
 و حرکت مینمود و بامید وصل شادمانی و مسرت
 داشت * و در هر کوه و بیابانی و قری و قصبه‌ئی با
 احبا معاشرت میکرد * ولی بعد مسافت طریق او را
 غریق دریای زحمت و مشقت نمود * هر چند دل
 قوی داشت * ولی تن ضعیف گشت * و عاقبت
 مریض و ناتوان شد و علی و بی سر و سامان گشت *
 با وجود مرض کلال نیاورد و ملال ندانست * عزم
 شدید داشت و قوه اراده غریب * لهذا پیارے
 و ناتوانی روز بروز افزود عاقبت بجوار رحمت کبری
 پرواز نمود * و در نهایت حسرت از فرقت جان
 داد *

هر چند بظاهر جاه وصال ننوشتند و بمشاهده
 جمال نرسید * ولی فی الحقیقه روح روح و ریحان
 یافت و از جمله فائزین محسوب * و اجر لقاء از برای
 او مقدر و محتوم * این شخص پاک جان در نهایت
 صدق و خلوص و ایمان و ایقان بود * جز راستی نفسی

بر نمی آورد * و بغیر از خدا پرستی آرزوی نداشت
 طریق دوستی میپیمود * و بحسن نیت و صداقت
 وثبوت و استقامت معروف * سقاء الله کاس الوصال
 فی ملکوت الجمال * و ادخله فی عالم البقاء و قدرت
 عیناه بمشاهدة الانوار فی عالم الاسرار *

جناب

حاجی ملا مهدی یزدی

هو الله ❁

و از جمله مهاجرین جناب حاجی ملا مهدی
 یزدی است * این شخص کامل فاضل هر چند
 بظاهر از اهل علم نبود ولی در تتبع احادیث و اخبار
 ماهر * و در تفسیر آیات لسانی ناطق داشت * و قوه
 غریبی در عبادت مشهور بتزهد بود * و معروف
 بتبجد قلبی نورانی داشت و جانی ربانی * اکثر
 اوقات خویش را بقرائت ادعیه و نماز و عجز و نیاز
 میگذراند * کاشف اسرار بود * و محرم ابرار * لسان

بلیغ در تبلیغ داشت * و در هدایت نام بی
 اختیار بود * واحادیث و آیات را مسلسل روایت
 مینمود *

باری چون در شهر شهپر شد و متهم باین اسم در نزد
 امیر و فقیر * پرده کتمان در پد * و رسوا باین
 جدید * علماء سوء در پزد بر او قیام نمودند * و فتوی
 بر قتلش میدادند * ولی چون حضرت مجتهد حاجی
 ملا باقر اردکانی با علماء ظلمانی موافقت نمود عاقبت
 بخروج از وطن مجبور گردید * باد و پسر خویش حضرت
 شهید مجید جناب ورقاء و جناب میرزا حسین عزم
 کوی جانان نمود * ولی بهر شهری که مرور نمود *
 و بهر قریه‌ئی که عبور کرد زبان فصیح بکشد
 و تبلیغ امر الله نمود * اقامه حجت و برهان کرد *
 و ادله لائحه واضح و اشکار نمود * روایت احادیث
 و اخبار کرد * و تفسیر و تأویل آیات بینات نمود *
 دقیقه‌ئی فرو نکذاشت * ساعتی آرام نگرفت * رائحه
 عطر محبت الله منتشر نمود * و نفعات قدس بشامها

رساند * یاران را تشویق مینمود و تحریر میگرد
تا بهدایت دیگران پردازند و کوی سبقت از میدان
عرفان بر بایند *

باری شخصی جلیل بود و توجه برب جمیل
داشت * از نشئه اولی در دار دنیا فراغت داشت
و جمیع همت مصروف بلوغ موهبت در نشئه آخری
بود * قلب نورانی بود * و فکر روحانی * و جان
ربانی * و همت آسمانی * در راه اسیر بلاد بود *
و در طی صحرا و صعود و نزول کوهها در مشقت بی
منتهی * ولی از جبین نور هدی نمایان و در دل آتش
اشتیاف در فوران * لهذا با کمال سرور از حدود
و ثغور مرور نمود * تا آنکه بیروت رسید بیمار و بیقرار
ایامی چند دران شهر اقامت نمود * آتش شوق
شعله افروخت * و دل و جان چنان بهیجان آمد که
با وجود علیلی و بیماری صبر و شکیب نتوانست *
پیاده عزم کوه جانان نمود * چون موزه درستی
در پا نبود زخم و مجروح شد * شدت مرض

مستولی کشت تاب و توان حرکت نماید *
 با وجود این بهر قسمی بود خود را بزرعه
 رساند و در جوار قصر مزرعه بملکوت الله
 صعود نمود * جان بجانان رسید و طاقش
 از صبوری طاق شد * و عبرت عشاق
 کشت * و جان در طلب نیرافاق بیاخت *
 جرعه الله کاساً دهاقاً فی جنۃ البقاء وتللاً
 وجهه نوراً و اشراقاً فی الرفیق الاعلی * و علیه بهاء الله
 قبر مطهرش در مزرعه عکا واقع

حضرت کلیم یعنی جناب آقا

میرزا موسی

هو الله

حضرت کلیم یعنی جناب آقا میرزا موسی علیه
 بهاء الله برادر حقیقی جمال مبارک بود * لهذا از سن
 طفولیت در اغوش تربیت جمال قدم اسم اعظم نشو
 و نما نمود * و محبت الهیه با شیر ممتاز شد * یعنی در

شیر خوار کی تعلق غریبی بجمال مبارک داشت همیشه
 مورد عنایت بود و مظهر الطاف حضرت احدیت *
 بعد از وفات حضرت والدشان در پناه مبارک تربیت
 شد و در ظل عنایت نشو و نما نمود * تا بدرجه بلوغ
 رسید روز بروز بر عبودیت افزود * و در جمیع موارد
 امثال او امر مینمود * از فکر دنیا بکلی فارغ بود *
 و مانند سراج بازغ دران خاندان می افروخت * ابدا
 در فکر مناصب نیفتاد و دل بستگی بمقاصد نداشت *
 نهایت امال و آرزویش خدمت جمال مبارک بود *
 این بود که بهیچوجه از حضور انفکاک نیافت * هر
 قدر که سائرین جفا نمودند او وفا کرد * و از باده
 صفا سرمست بود * تا آنکه ندا از شیراز بلند شد
 بیانی از فم مطهر قلبش منور گردید و بنفحهئی از کاشن
 هدایت مشامش معطر شد * و بخدمت یاران و عبودیت
 دوستان پرداخت تعلق غریبی بمن داشت وانی از
 عبد البهاء فراغت نداشت * در طهران شب و روز
 بترویج مشغول بود * و بتدریج معروف کل گردید

و دائماً با نفوس مبارکه مألوف بود * تا آنکه جمال
 مبارك از طهران رو بعراق حرکت فرمودند از میان
 اخوان در رکاب مبارك او واقامیرزا محمد قلی حرکت
 کردند * از ایران و ایرانیان گذشتند * و از راحت
 و آسایش خویش چشم پوشیدند * و هر بلائی را بجان
 و دل در ره جانان پسندیدند تا آنکه بعراق رسیدند
 در ایام غیوبت مبارك یعنی سفر بگردستان حضرت
 کلیم در ورطه خوف و بیم بود یعنی همواره جانش
 در خطر * و هر روز از روز دیگر بتر بود * ولی صبر
 و تحمل مینمود خوف و هر اسی نداشت * تا آنکه
 جمال مبارك از گردستان مراجعت فرمودند بر منوال
 سابق همیشه در آستان حاضر بود * و بقدر وسع
 در خدمت میکوشید * چنانکه شهره آفاق کشت و در
 وقت حرکت موکب مبارك از دارالسلام باسلامبول
 در معیت مبارك حرکت نمود و خدمت میفرمود *
 و همچنین از اسلامبول بادرنه و در زمان سکون
 در ادرنه راتحه خلاف از میرزا یحیی استشمام کرد

شب و روز نصیحت مینمود و دلالت میفرمود ولی
 تأثیری نداشت * بلکه وساوس سید محمد مانند
 سم مهلك تأثیری عجیب داشت * عاقبت حضرت
 کلیم مایوس شد و با وجود این آرام نداشت که
 شاید این غبار را بنشانند * و شخص معهود را از این
 ورطه مهلك برهاند و از شدت غموم و همدموم در
 آتش تأسف میکداخت * و بهر آهنکی مینواخت *
 عاقبت ملاحظه کرد که

(نکته رمز سنائی پیش نادانان چنان

پیش کر بریطسراو پیش کورآینه دار*)

چون نومیدشد کناره گرفت * گفت اے
 برادر اگر دیگران پی بحقائق نبرند * امر در پیش من
 و تو مشبه نیست ان الطاف جمال مبارك را فراموش
 نمودی که من و تو هر دو را تربیت مینمودند * چه
 قدر مواظب درس و مشق تو بودند شب و روز املا
 و انشاء تعلیم میدادند * و هر دم بخطوط متعدده
 تشویق میفرمودند * حتی بانامل مبارکه تعلیم مشق

میدادند * جمیع خلق میدانند که بچه درجه مورد
الطاف بودی * و چگونه تو را در اغوش عنایت
تربیت فرمودند * این شکرانه ان الطاف است که
باسید محمد همدستان شوی و از ظل مبارك
خارج کردی * اینست شرط وفا این است پاس
نعمت بی منتهی * ابداً تأثیر نداشت * بلکه
روز بروز شخص معهود ضمیر خویش را آشکار
مینمود تا آنکه جدائی حاصل گشت *

باری حضرت کلیم از ارض سر در رکاب
مبارك بقلعه عكاشتافت * و در فرمان سلطانی نام او
نیز بنفی ابدی منصوص بود * و در سجن اعظم ایام
خویش را بخدمات جمال مبارك محصور مینمود *
و شب و روز بشرف لقا فائز و بالفت با یاران
مألوف * تا آنکه از این جهان خاك بعالم پاكشتافت
و در نهایت بتل و تضرع و ابتهال صعود فرمود *
در ایام عراق اهلخانی مشهور پسر موسی خان
قزوینی بواسطه جناب حاجی سید جواد طباطبائی

بحضور مبارك رسيد * جناب آقا سيد جواد در حق
 او شفاعت نمود که ايلخاني عليقلي خان هر چند کنه
 کار است و در مدت حیات اسير شهوات ولی پشیمان
 شده است و بحضور مبارك آمده است از شهوات
 نفسانیه توبه مینماید و من بعد مخالف رضای مبارك
 نفسی نخواهد کشید استعدای ان دارم که توبه اش
 قبول شود و مظهر الطاف جمال مبارك گردد * فرمودند
 چون شما را شفیع نمود لهذا خطای او را میپوشم *
 و در راحت و آسایش او میکوشم * ايلخانی معهود
 دولت بی پایان داشت * لکن جمیع را در هوا و هوس
 بر باد داد * احتیاج بدرجهئی رسید که جرئت
 خروج از خانه نمینمود * زیرا طلبکاران هجوم
 میکردند * جمال مبارك او را امر فرمودند که نزد
 والی شام عمر پاشا رود و از او سفارشنامه باسلامبول
 گیرد * ايلخانی امثال امر نمود و نهایت رعایت از
 والی بغداد دید * بعد از نو میدی امید وار گشت
 و حرکت باسلامبول نمود * چون بدیار بکر رسید

در حق دو نفر تاجر ارمنی عریضه‌ئی سفارشنامه نوشت که این دو نفر عازم بغدادند و در حق من نهایت رعایت را مجری داشتند * و از من سفارش نامه خواستند من جز الطاف مبارك ملجأ و پناهی نداشتم لهذا استدعای ان دارم که عنایتی در حق انها بفرمائید عنوان مکتوب یعنی روی پاکت را نوشته بود * حضرت بهاء الله مقتدای بابیان * این عریضه را در پیر جسر بحضور مبارك تقدیم نمودند و از آنان استفسار خاطر فرمودند * گفتند که ایلخانی در دیار بکر تفصیل این امر را برای ما حکایت کرد * و در معیت مبارك بخانه آمدند * جمال مبارك چون اندرون تشریف آوردند در مقابل جناب کلیم بود فرمودند * کلیم کلیم صیت امر الله بدیار بکر رسید بنهایت بشاشت اظهار نمودند *

باری فی الحقیقه جمال مبارك را برادر حقیقی بود این بود که در جمیع موارد استقامت نمود علیه التمجیه و الثناء * و علیه الروح و البهائم و علیه الرحمة و الالطاف

جناب
 حاجی مهمل خان
 هو الله

واز جمله مهاجرین و مجاورین حاجی محمد خان
 از اهل سیستانست * این ذات مکرّم از طائفه
 بلوچ بود * در ریغان جوانی شوری در سر افتاد
 و بسلاک عرفا در آمد * درویش فانی شد * واز
 وطن خویش برون آمد بقاعده درویشان در
 جستجوی مرشد کامل و باصطلاح قلندران مشتاق
 پیرمغان کردید * بهر کوی ب جستجوی رفت * و با
 هر نفسی گفتگو نمود از هیچ طائفه‌ئی چه عارف
 و چه حکیم و چه شیخی رائجه محبت الله استشمام
 نمود * یعنی از دراویش جزریش روئیده * و کیش
 نکدی و در یوزه ندید * بنام درویش ولی بحقیقت

در قید هر کم و بیش مشاهده نمود * در اشراقیون
 اشراف نیافت و جز مباحث بی نتیجه سخنی نشنید
 ملاحظه کرد که طمطراق الفاظ است * و غواض
 مجاز * حقیقت مفقود و دقائق معانی معدوم * حکمت
 حقیقی آنست که از آن نتیجه فضائل حاصل گردد *
 این حکما با بالعکس چون بنهایت کمال رسند اسیر
 رذائل شوند و لا ابالی و ذمیم الخصال گردند * و از
 منقبت عالم انسانی بکلی عاری و خالی شوند * و اما
 طائفه شیخی جوهر اخذ شده سفلی باقی * مغز از
 میان رفته پوستی مانده * و اکثر مسائل حشو و زوائد
 گردیده *

لهذا بمجرد استماع نداء از ملکوت اعلی فریاد
 بلی بر آورد و چون بادبادیه پیماشد * مسافات بعیده
 طی نمود و بسجن اعظم وارد گشت * و بشرف تقا
 فائز گردید بمجرد مشاهده طلعت نورا منجذب
 شد و راجعت بایران کرد * تا با مدعیان طریقت
 و رفقای سابق طالبان حقیقت ملاقات نماید * و آنچه

مقتضای وفا و فریضهٔ ذمت است مجرے دارد *
 خلاصه بهر يك از آشنايان چه در ذهاب و چه
 در ایاب همدم و همراز شد و بمسامع آنان این آهنگ
 آسمانی را با نغمه و آواز رساند تا بوطن خویش رسید
 و از برای متعلقان خود از هر جهت اسباب راحت
 و معیشت مهیا ساخت * تا در نهایت خوشی زندگانی
 نمایند بعد جمیع اقربا و خویش و عیال و اولاد را
 وداع نمود که من بعد منتظر رجوع من مباشید *
 عصائی در دست گرفت * و سرگشته کوه و بیابان
 شد و با دوستان قدیم یعنی عارف مشربان معاشر
 و مؤانس گشت * در سفر اول در طهران با مرحوم
 آقا میرزا یوسف خان مستوفی الممالک ملاقات نمود *
 چون با ایشان صحبت داشت خواهشی نمودند و آن را
 میزان حق و باطل شمردند * و خواهش اینکه ولدی
 با و عنایت شود * اگر چنین موهبتی رخ دهد بکلی
 مفتون حق گردد * بساحت اقدس عرض نمود *
 و وعدهٔ صریح بشنود * لہذا در سفر ثانی چون

بجناب میرزا یوسفخان ملاقات نمود * ملاحظه کرد
 که طفلی در آغوش دارد * گفت جناب میرزا الحمد لله
 میزان تام آمد * و همای سعادت بدام افتاد *
 مرحوم میرزا یوسف گفت برهان واضح کشت
 و مرا اطمینان حاصل و در این سنه چون مشرف کردی
 این طفل را عنایت مبطلیم تا در صون حمایت حق
 محفوظ و مصون ماند *

باری حاجی خان مذکور نزد سرور سعده
 حضرت سلطان الشهداء رفت و ایشانرا شفیع نمود که
 پامبان آستان مبارک گردد * حضرت مشار الیه
 بعرضه بی استدعای حاجی خان را عرض نمود
 و شفاعت فرمود * حاجی خان بسجن اعظم وارد و در
 جوار یار مهر بان ساکن شد * مدتی بشرف جوار
 موفق بعد در باغ مزرعه اکثر اوقات بشرف قدوم
 مبارک مشرف میشد * و بعد از صعود حضرت
 مقصود روحی لثربته الفداء ثابت بر عهد و میثاق
 بود * و از اهل نفاق بیزار تا آنکه در غیوبت این

عبد در سفر اروپ و امریک بمسافر خانه حظیره
 القدس شتافت و در جوار مقام اعلی بجهان بالا پرواز
 نمود * روح الله روحه بنفحة مسکية من جنة الابهی
 ورائحة زکية من الفردوس الاعلی * وعلیه التحية
 والثناء جدث نورانیش در حیفا است

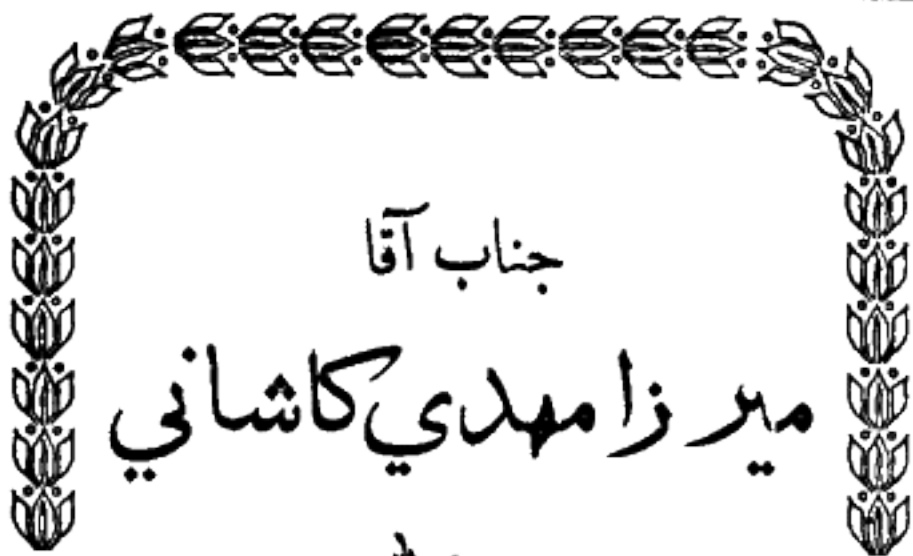
* جناب آقا محمد ابراهیم امیر *

هو الله

واز جمله مهاجرین و مجاورین جناب آقا محمد
 ابراهیم امیر بود * این وجود مسعود از اهل نیریز
 بود * و از صهای ایمان و ابقان جامی لبریز * امیر
 شاب امرد بود که اسیر دلبر مهربان کردید * و گرفتار
 دست عوانان شد * بعد از صدمات و قوعات نیریز
 ستمکاران او را بدست آوردند * و سه فراش او را
 مکتف نمودند امیر بقوت بازو خود را از بند رها
 نمود * و از هر فراش خنجری غصب کرده خود را

نجات داد * و بعراق شتافت * در انجا بتحریر آیات
 پرداخت بعد بخدمت آستان مقدس موفق شد *
 و در نهایت ثبات واستقامت شب و روز ملازم درگاه
 بود و در سفر عراق بقسطنطنیه و از انجا بادرنه و از
 ادرنه بسجن اعظم حاضر رکاب بود و بامه الله کنیز
 آستان حبیبه هم اشیان شد * و صبیهاش بدیعه بمرحوم
 حسین آقا قهوه چینی همدم و همراز گشت *
 باری امیر مذکور مدت حیات را در نهایت
 ثبات بعبودیت قیام داشت * تا آنکه بعد از صعود
 مصباح ملا اعلی بانحلال تن مبتلا شد * عاقبت عالم
 خاک را بگذاشت * و بجهان پاک شتافت نور الله
 مضجعه بشعاع ساطع من الملکوت الاعلی * و علیه
 التیمية والثناء * مزار پر انوارش در عکاست





جناب آقا

میرزا مهدی کاشانی

هو الله

واز جمله مهاجرین و مجاورین جناب آقا میرزا
 مهدی کاشانی است * این شخص محترم از اهل
 کاشان بود * و در بدایت عمر تحصیل علوم و فنون
 از پدر مرحوم مینمود * تا آنکه در شعر و انشاء
 و خط شکسته مهارت تام یافت * و در بین اقران
 ممتاز * و از جوانان دیگر مستثنی بود * در سن طفولیت
 از ظهور حضرت احدیت خبر گرفت * و بنابر محبت
 الله بر افروخت * و از خریداران یوسف حقیقی شد *
 سر حلقه طالبان گردید * و در دائره عاشقان در آمد
 لسان تبلیغ کشود * و در اثبات ظهور بیان بلیغ
 پرداخت * بعضی را بشاهراه هدایت دلالت کرد *

و در کاشان بعشق الهی رسوای جهان شد * مورد
 ملامت بیکانه و آشنا گردید و معرض شماتت هر یار
 بیوفاشد * یکی گفت این سر کشته و سودا ایدست
 دیگری گفت این بخت بر کشته و رسوائی * جفا
 کاران زبان طعن کشودند و ستمکاران رحم
 نمودند * چون عرصه تنگ شد و اشرار بستیزه و جنک
 بر خواستند * جناب مذکور ترك وطن مالوف کرد *
 و بمرکز اشراق خطه عراق شتافت * و بمحض
 دلبز آفاق رسید چندی بمصاحبت یاران پرداخت
 و بمحامد و نعوت آهنك خوشی مینواخت بعد از مدتی
 مأذون بر رجوع کاشان گشت و ایامی در وطن
 خویش بسر برد * دوباره شور بسر آمد طاقت فراق
 نماند مراجعت بعراق کرد * و همشیره خویش امة الله
 المحترمه حرم ثالث را بیغداد آورد * در بغداد در
 ظل عنایت بسر میبرد * تا آنکه موکب مبارک از
 عراق بسمت قسطنطنیه حرکت نمود * در بغداد
 بحافظه بیت ما مور شد * و از آتش فراق در احتراق

بود دمی آرام نداشت و نفسی آسایش و راحت نمود *
 تا آنکه احببا از عراق بموصل نفی و تبعید شدند از جمله
 اسیران بود و از زمره مظلومان * بنهایت تعب و مشقت
 بموصل رسید * و در حدباء اسیر محنت و بلا بود *
 اکثر اوقات ضعیف و علیل بود و در منی در نهایت
 فقر و فنا * با وجود این صبور و شکور بود و محول
 و وفور تا آنکه طاقت طاق شد * و تحمل فراق نماند
 اذن حضور خواست ما ذوناً ما جوراً بسجین اعظم
 شتافت * از شدت صدمات راه و شدت محنت
 و مشقت با جسمی ضعیف و نحیف و ناتوان بزندان
 عکا و اصل کشت ایامی بود که جمال مبارک در
 داخل قلعه در وسط قشله محبوس و مسجون بودند *
 باری جناب مذکور باتعب و وفور ایامی بوجد
 و سرور گذراند * بلارا عطا یافت و رحمت را
 رحمت دانست و نعمت را نعمت شمرد * زیرا در
 سبیل الهی بود و ابتغاء رضاء ربانی ایام را میگذراند *
 تا آنکه مرض شدت یافت و روز بروز جسم بر

انحلال افزود * و در پناه عنایت بجوار رحمت
 کبریه طیران نمود * این ذات مکرم بین خالق
 محترم بود * ولی در سبیل محبت الله بی نام و نشان
 کشت * و انواع بلا یا ورزایا تحمل نمود * و هیچ
 وقت شکوه ننمود * راضی بقضا بود * و راه تسلیم
 و رضامی پیمود * مشمول نظر عنایت بود و در
 درگاه کبریا مقرب * لهذا از بدایت حیات تا نهایت
 بر حالت واحده مستغرق بجز رضا بود * و رب
 ادرکنی ادرکنی میگفت تا آنکه بجهان پنهان صعود
 نمود * عطر الله مشامه بنفحات القدس فی الفردوس
 الاعلی و سقاء شرابا طهورا فی کأس کان
 مزاجها کافورا * و عایه النجیة و الثناء
 رمس معطرش در عکاست



* جناب *

مشکین قلم

واز جمله مهاجرین و مجاورین و مسجونین خطاط
 شهیر میر عماد ثانی حضرت مشکین قلم است * قلم
 مشکین بود * و جبین روشن بنور مبین * از مشاهیر
 عرفا و سر حلقه ظرفا بود * این عارف سالک صیثش
 بجمیع ممالک رسید * در ایران سرور خطاطان بود *
 و معروف در نزد بزرگان * در طهران در نزد وزرا
 و امنای مکانت مخصوصی داشت * و بنیان
 مرصوصی گذاشت * و در روم شهیر هر مرز
 و بوم بود * و جمیع خطاطان حیران از مهارت
 قلم او * زیرا در جمیع خطوط ماهر بود و در کلمات
 نجعی ماهر *

این شخص کامل صیت امر الله را در اصفهان شنید * لهذا عزم کوی جانان نمود * مسافرات بعیده طی کرد * ودشت و صحرا پیمود * واز کوه و دریا گذشت * تا آنکه بارض سر وارد شد * و بمنتهی درجه ایمان وایقان واصل گشت * صهبای اطمینان نوشید * وندای رحمن شنید بحضور مشول یافت * و باوج قبول عروج نمود * سرمست باده عشق کردید * واز شدت وله و شوق سر کشته و سر کردن گشت * آشفته و سودائی شد * و سر کشته و شیدائی کردید * مدتی در جوار عنایت بسر میبرد * و هر روز مورد الطاف جدید میشد * و بتزین و تمیق قطعه های رنگین میپرداخت * و اسم اعظم یا بهاء الابهی را باشکال مختلفه در غایت انقاف مینکاشت و بجمع آفان میفرستاد * پس ما مور سفر باسلامبول کردید * و با حضرت سیاح همراه شد * چون بان مدینه عظمی رسید در بدایت جمیع بزرگان ایرانی و عثمانی کل نهایت احترام مجربے

داشتند و شیفته خط مشکین او گردیدند * ولی
 اسان بلیغ کشاد * و بی محابا بتبلیغ پرداخت سفیر
 ایران در کین بود * حضرت مشکین را در نزد
 وزراء متهم باین نمود که این شخص از طرف حضرت
 بهاء الله بجهت فساد و فتنه و ضروضاء باین مدینه کبری
 آمده جمعی را مسخر نموده و بانواع تدبیر باز بتسخیر
 مشغول است * این بهائیان ایران را زیر و زیر
 نمودند * حال بیاتخت عثمانیان پرداختند * دولت
 ایران بیست هزار نفر طعمه شمشیر کرد تا بتدبیر این
 نائره فساد را بنشانند * حال شما بیدار شوید عنقریب
 آتش فساد شعله زند * و عاقبت خرمن سوز بلکه
 جهانسوز گردد * و چاره از دست برود *

و حال آنکه ان مظلوم در پایتخت روم مشغول
 بخوشنویسی و معروف بخدا پرستی بود * در اصلاح
 میکوشید نه در فساد * در الفت بین ادیان سعی
 مینمود نه کلفت بین مردمان * غریبان را مینواخت
 و بتربیت اهل وطن مینپرداخت * بیچاره کائرا ملجا

و پناه بود * و فقیرانرا کنج روان بوحدت عالم انسانی
 دعوت مینمود و از بغض و عداوت بیزار بود *
 ولی سفیر ایران نفوذ عظیم داشت * و با وزراء
 روابط خصوصی قدیم * جمعی را بران داشت که در
 مجالس و محافل داخل شوند * و هر نسبت باین طائفه
 بدهند * جواسیس بتحریرك عوانان از هر طرف
 احاطه بجناب مشکین نمودند * و بتعلیم سفیر لوائجی
 بصدر اعظم تقدیم کردند که این شخص شب و روز
 بتحریرك فساد مشغول طاغی و باغی است و عاصی
 و یاغی * این بود که جناب مشکین را مسجون
 نمودند و بگالیپولی فرستادند و باین مظلومان همداستان
 شد * او را بقبرس فرستادند و مارا بسجن عکاء
 در جزیره قبرس در قلعه ماغوسا محبوس گردید
 و از سنه ۸۵ تا ۹۴ در ماغوسا مسجون و اسیر بود *
 و چون قبرس از دست عثمانیان برفت حضرت
 مشکین از اسیری رهائی یافت و آهنگ کوی دوست
 در مدینه عکاء نمود * و در ظل عنایت ایام بسر میبرد

و بتزپین و تسمیق لوحه های مکمل میپرداخت
و باطراف میفرستاد * و شب و روز در نهایت روح
و ریحان مانند شمع بنار محبت الله میکداخت * و جمیع
یارانرا تسلی خاطر بود * و بعد از صعود حضرت
مقصود در نهایت ثبوت و رسوخ در عهد و میثاق
محکم و متین بود * و مانند سیف شاهر بر رقاب ناکشین
ابدأ مدار نمیدانست * و لغیر الله محابا نمیکرد و دقیقهئی
در خدمت فتور نداشت * و در هیچ موردی قصور
نمینمود *

بعد از صعود سفری به هندوستان نمود * و در
انجا با حقیقت پرستان آمیزش کرد * ایامی بسر برد
و هر روزی همتی جدید نمود * چون خبر ناتوانی
او باین عبد رسید * فوراً او را احضار نمودم مراجعت
باین سجن اعظم کرد یاران شادی نمودند و کامرانی
کردند * شب و روز همدم و همراز بود و هم نغمه و هم
آواز حالت غریبی داشت * و انجذاب شدیدی *
جامع فضائل بود و مجمع خصائل مؤمن و موقن

ومطامن و منقطع بود بسیار خوش مشرب و شیرین
 سخن و اخلاق مانند بوستان و گلشن * ندیم بی نظیر
 بود * و قرین بی مثل * در محبت الله از هر نعمتی
 گذشت * و از هر عزتی چشم پوشید * راحت
 و آسایش نخواست * ثروت و آرایش نجست * باین
 جهان تقیدی نداشت و شب و روز خویش را بر بتل
 و تضرع میگذاشت * همیشه بشوش بود و در جوش
 و خروش محبت مجسم بود * و روح مصور * در
 صدق و خلوص بی نظیر بود * و در صبر
 و سکون بی مثل یکی فانی بود و بنفَس رحمانی
 باقی *

اگر آشفته جمال و دبسته بهلکوت جلال نبود
 از برای او هر خوشی میسر بود * زیرا بهر مملکتی
 میرفت این خطوط متنوعه سرمایه عظیم بود و فضا نانش
 واسطه حرمت و رعایت هر امیر و فقیر * ولی چون
 سرگشته و سودائی معشوق حقیقی بود * از جمیع
 این قیود آزاد شد و در اوج نامتناهی پرواز داشت *

عاقبت در غیاب این عبد از این جهان تار یک و تنک
 بعالم نورانی شتافت * و در جوار رحمت کبرے
 فیض نامتناهی یافت . علیه التحية والثناء وعلیه
 الرحمة الکبری من الرفیق الاعلی *

۹

— جناب —

* استاد علی اکبر نجار *

وا از جمله مهاجرین و مجاورین جناب استاد علی
 اکبر نجار بود * از خیل ابرار بود * و سر حلقه
 اخیار * در ایران از قدمای احباب بود * و از اجله
 اصحاب از بدایت امر الله همدم و همراز کشت *
 و با نعمه و آواز شد * مطلع بر حجج و براهین شد
 و متبع در آیات نور مبین * طبع شعری داشت *
 و قریحه سیال فصائدی در محامد جمال مبارک انشا
 نمود * و در صنعت نجاری خارق العاده مهارت
 داشت * مصنوعات دقیقه ترتیب میداد * نجاری را

بدقیقی مشابه خاتم سازی نموده بود * در فن ریاضی
 نهایت مهارت داشت * و ملاحظات دقیقی بیان
 مینمود *

باری این شخص بزرگوار از یزد بعراق شتافت
 و بساحت اقدس مشرف گشت * فوز عظیم یافت
 و فیض مبین جست * جمال مبارك نهایت عنایت در
 حق او مجری میفرمودند * و اکثر ایام بساحت اقدس
 مشرف میگشت * و از جمله نفوسی است که از زوراء
 سر کون بجد با گشت * و مشقت زیادی دید *
 مدتی در موصل در نهایت عسرت و بنهایت قناعت
 ایامی بسر میبرد * همیشه زبان اشکر داشت و بیان
 تضرع و تبتل *

نهایت از موصل بیقعه مبارکه آمد * و در جوار
 روضه مقدسه بذکر و فکر و مناجات مشغول بود
 در شبهای تاریک جزع و زاری مینمود * و بیقراری
 میکرد * در مقام ابتهال با چشمی اشکبار و قلبی
 آتش بار مناجات مینمود * و بکلی از این خاکدان

فانی منقطع و بیزار بود * و دائماً آرزوی صعود
 مینمود * و رجای اجر موعود میفرمود * زیرا از
 فراق نیر آفاق طاقتش طاق و مشتاق جنت لقا
 و مشاهده انوار ملکوت ابهی بود * عاقبت دعایش
 مستجاب شد * و صعود بجهان الهی محفل تجلی رب
 الارباب نمود * علیه صلوات الله و سلامه و ادخله الله
 فی دار السلام بقوله تعالی و لهم دار السلام عند ربهم
 والله رؤف بالعباد

جناب آقا

❁ شیخ علی اکبر مازکانی ❁

❁ هو الله ❁

و از جمله مهاجرین و مجاورین جناب آقا شیخ
 علی اکبر مازکانی بود * این سرور آزاد کان و سر
 حلقه آوار کان طفل رضیع بود که در مازکان از پستان
 عنایت شیر خوار گشت * سلیل حضرت فاضل
 جلیل شیخ مازکانی بود * پدر پاک کهرش در قصر

کاشان شخص شهیر بود * و در زهد و تقوی بی مثل
 و نظیر * جامع اخلاق حمیده بود * و دارا
 اطوار پسندیده در خوش خوئی مسلم عموم بود *
 و در حلاوت مشرب در نزد کل مشهور و معلوم *
 در محبت الله چون خلع عذار کرد * و کشف اسرار
 نمود * بی وفایان از آشنا و بیگانه روی گردان گشتند
 و بر قتل ان بزرگوار قیام نمودند * مدتی ترویج
 دین مبین نمود و تهییج قلوب سائرین میکرد *
 و اکرام بر واردین مینمود * تا آنکه در کاشان صیت
 و صوت ایمان و ایقان او بگهکشان رسید * عوانان
 دست تطاول گشودند و مروّت و رحم نمودند *
 و ان شیخ جمیل را شهید در سبیل رب جلیل کردند *
 پسر مهر پرور جناب شیخ علی اکبر زیست
 دران کشور نتوانست اگر بدست مستمکاران می
 افتاد بعد از پدر او نیز مانند پدر مهر بان عرضه
 شمشیر میکشت * و هر چند مومی الیه در عراق
 مدتی بشرف لقا فائز بود * بعد بایران رفت * دوباره

شوق مشاهده شعله ور شد * و با حرم خویش
 سر کشته کوه و بیابان کشت * پیاده و سواره
 قطع مراحل نمود * و از سواحل مرور کرده باضجیع
 خویش ببقعه مبارکه واصل کشت * و در پناه
 حق امن و امان یافت * و در ظل سدره منتهی روح
 و ریحان جست * و بعد از صعود طلعت مقصود
 روحی لاجبائنه الفداء ثابت عهد و پیمان بود و ثابت
 از فیض رحمت یزدان * به صرف فطرت از شدت
 محبت شوق شاعری داشت و آرزوی قصائد
 و غزلخوانی * ولی عاری از سجع و قوافی * قافیه اندیشم
 و دلدار من * گویدم مندیش جز دیدار من * بارے
 شیخ مذکور در نهایت فرح و سرور شوق صعود بجهان
 رب غفور داشت * لهذا بنار اشتیاق میکداخت *
 عاقبت از این جهان رفت و در جهان بالا خیمه بر
 افراخت * امطر الله علی جدته الوابل المطال من
 ملکوت الغفران * و متعه بالفوز العظیم فی فردوس
 الجنان و افاض علیه سجال الرحمة فی جنة الرضوان

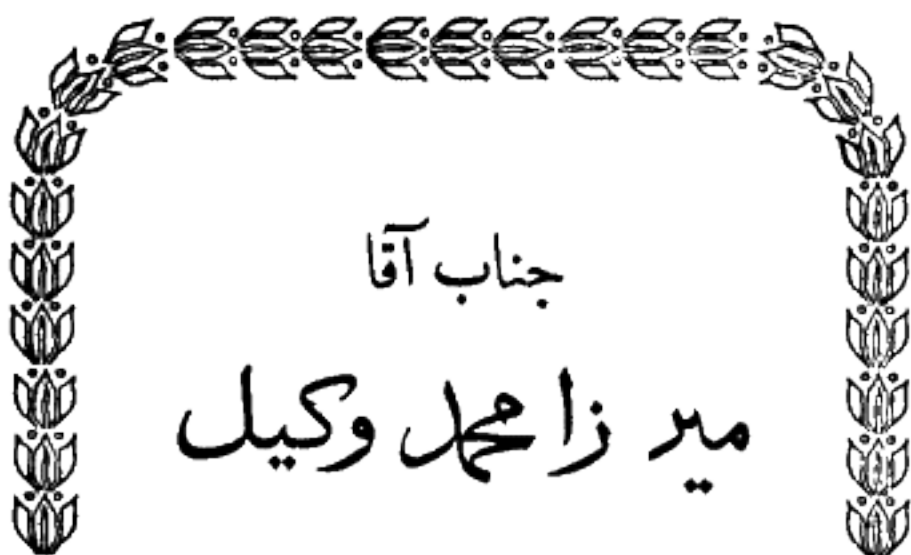
جناب آقا
میرزا محمد خادم
مسافر خانه

وازمهاجرین ومجاورین جناب آقا میرزا محمد
خادم مسافر خانه است * این جوان الهی از اهل
اصفهان بود و در ربیعان شباب * در بین اجلاء علماء
شهر بفرط ذهن و ذکاء از خانواده محترم بود * و در
نجابت و فطانت و تحصیل معارف مشهور و مسلم * از
منقول و معقول بهره گرفت * و از علوم و فنون
نصیب موفور یافت * ولی تشنه امرار حقیقت بود *
و طالب عرفان حضرت احدیت * از زلال فنون
و معارف حرارت و عطش ساکن نکشت همیشه
جو یا بود و پو یا و در محافل با دانایان ناطق و گویا
تا آنکه این رو یا تعبیر کشت * مر مکنون و رمز

مصون ظاهر و آشکار شد * از نفعه کاشن ابھی
 مشام معطر نمود * و بپرتوی از شمس حقیقت دل
 و جان را منور کرد * ماهی تشنه لب بچشمه حیات
 رسید و پروانه مشتاق شمع روشن یافت * بشارت
 کبری طالب صادق را احیا نمود و پر تو صبح هدی دل
 و دیده را روشن کرد * چنان نار محبت اللہ بر افروخت
 کہ دیده از این جهان و راحت کبری و نعمت
 عظمی بدوخت و بسجن اعظم توجه نمود *
 در اصفهان بر فاهیت معیشت مینمود * و بخوشی
 و سرور زندگانی مینرمود * ولی شوق لقا اورا آزاد
 از هر قیود نمود * قطع مسافت بعیده کرد و مشقت
 شدیده دید * و از ایوان بزندان شتافت در سجن
 اعظم بعبودیت جمال ابھی و خدمت احبا پرداخت *
 مخدوم بود خادم کشت * خواجه بود بنده گردید *
 سرور بود اسیر شد * شب و روز آنی فراغت نداشت
 و دمی راحت ندید * مسافرین را کف امین بود *
 و مجاورین را مونس بی نظیر * فوق طاقت میکوشد

و بمحبت یاران میجو شید و میخروشید * جمیع مسافرین
 از او راضی و خوشنود * و جمیع مجاورین از او سرور
 و ممنون * و از کثرت خدمات دائماً ملازم صمت
 و سکوت بود *

تا آنکه مصیبت کبری رخ نمود * و بنیان
 صبر و قرار ویران شد آتش فراق چنان جانسوز
 کشت که شب و روز آرام نداشت * و مانند شمع
 میکداخت * از شدت التهاب احتراق حاصل شد
 و شعله بر قلب و کبد زد * جسم را تحمل نماند شب
 و روز بتل و تضرع مینمود * و آرزوی پرواز بجهان
 اسرار میکرد * و رب ادر کنی ادر کنی من هذا
 الفراق و جرّ عنی کأس الوصال و اجرنی فی جوار رحمتک
 یا رب الارباب میگفت * تا آنکه از این خاکدان بجهان
 بی پایان طیران نمود * هنیئاً له هذه الکأس الطائفة
 بوهبة الله مرئياً له هذه المائدة التي حياة للقلوب
 والارواح * متعده الله بالورود علی الورد المورود * و رزقه
 الحظّ الموفور من الرفد المرفود *



جناب آقا
میرزا عجل وکیل

واز جمله اسرا از زوراء بجدباء جناب آقا میرزا
 محمد وکیل است * این نفس زکیه از نفوسی است
 که در دار السلام از کأس تسلیم ورضا آشامید ودر
 سایه شجر طوبی بیامود و بیارمید * این شخص
 امین و کریم بود * ودر تمشیت مهام امور همت غربی
 داشت و غیرت شدید * در عراق شخص شهر بود
 و معروف بحسن تدبیر * چون مؤمن و موقن گردید *
 بلقب وکیل ممتاز کشت و سبب تلقیب بوکیل این
 بود که در بغداد شخص شهری بود معروف بحاجی
 میرزا هادی جواهری مشار الیه را فرزندى بود
 ارجمند نام او آقا میرزا موسی که از قلم اعلی بحرف البقاء

ملقب گردید * جناب حرف البقاء مؤمن و موقن
 شد و ثابت و راسخ * و اما حاجی مشار الیه شخصی
 بود امیر منش و در ایران و عراق حتی هندوستان
 معروف بیدل و بخشش * از اصل از وزراء ایران
 بود چون مرحوم فتحعلی شاه رادیده بر اموال دنیا
 دید که طمع بمال وزراء مینماید * و آنچه اندوخته اند
 میرباید * بلکه در مصادره حطام دنیا بيمحابا
 عقوبت و شکنجه مینماید * و نام انرا جریمه مینهد *
 از خوف این ورطه خوفناک از وزارت و امارت
 گذشته بغداد شتافت * و فتحعلی شاه او را از والی
 بغداد داود پاشا بخواست * ولی پاشای مذکور غیر
 بود و حاجی مشار الیه بحسن تدبیر مشهور * لهذا
 حرمت و رعایت نمود و حاجی بتجارت مشغول شد
 و بجواهری معروف گشت * ولی نظیر امیری جلیل
 بحشمت بی پایان زندگانی مینمود * و این شخص از
 نوادر دهر بود زیرا در قصر خویش در نهایت
 مکننت ایام بسر میبرد ولی خدم و حشم گذاشت

بتجارت مشغول و بمحصل منافع کایه مألوف *
 در خانه فی باز داشت و از ترك و تاجیک و دور
 و نزدیک همیشه مهمانان عزیز داشت * بزرگان
 ایران چون بزیارت عتبات عالیات میرفتند اکثر در
 خانه او مهمان میشدند * سفره فی مهنا و عیاشی مهیا
 موجود میدیدند * و حاجی مشار الیه فی الحقیقه از
 صدراعظم ایران محترم تر و از جمیع وزراء حشمتش
 بیشتر و با پنده و رونده در بذل و بخشش روز بروز
 قدم پیشتر مینهاد * در عراق نخر ایرانیان بود *
 و مباحات هموطنان حتی بر وزراء و مشیرین عثمانی
 و بزرگان بغداد بذل و بخشش و انعام مینمود در عقل
 و تدبیر بی نظیر بود *

باری حاجی مشار الیه را هر چند در اواخر ایام
 از کبر سن امور تجارت پریشان شد * ولی در
 زندگانی ابداً تغییر و تبدیلی نداد * بر مثال سابق
 در نهایت حشمت و عزت زندگانی میکرد *
 و اموال عزیز بی بزرگان از او بوام گرفتند و ندادند

از جمله والده آقا خان محلاتی صد هزار تومان
 قرض کرد ولی فلس واحد ادا نمود زیرا بزود
 فوت شد از جمله اهلخانی مسمی بعلیقلی خان از جمله
 سیف الدوله پسر فتحعلی شاه از جمله والیه دختر
 فتحعلی شاه و قس علی ذلک از بزرگان ایران و امراء
 عثمانی و اعظم عراق و جمیع این دیون سوخت نمود *
 ولکن ان امیر کبیر بر حالت قدیم قائم و مستقیم *
 و در اواخر ایام محبت غربی بجمال مبارک پیدا نمود
 و بحضور مشرف میشد و خاضع بود * روزی بمخاطر
 دارم که در حضور مبارک عرض مینمود که در تاریخ
 هزار و دو بیست و پنجاه و چیزی میرزا مویز کب منجم
 مشهور در عتبات بود که شهیر آفاق بود روزی
 بن گفت میرزا در نجوم قران عجیبی میدینم که مثل
 و نظیر نداشته و ندارد و این دلیل بر ظهور امر
 عظیمی است و یقین است که ان امر عظیم ظهور قائم
 موعود است *

باری این امیر جلیل در این حالت بود که

وفات نمود وارث يك پسر و دو دختر گذاشت *
 نام را کمان چنان بود که حاجي مشار اليه بر ثروت
 سابق باقی و بر قرار است * لهذا مال ميراث چند
 کرور موجود چه که هر کس از روش و سلوک او
 چنین کمان مینمود * کار پرداز ایران و مجتهدین آخر
 الزمان وقاضی بی ایمان جمیع دندان تیز نمودند *
 و در میان ورثه عربده و ستیزه انداختند * تا باین واسطه
 مداخل کلیه نمایند لهذا تا توانستند بخرابی ورثه همت
 کاشتند کار بجایی رسید که جمیع ورثه فقیر و برهنه
 ماند و کار پرداز و مجتهدین وقاضی اموالی اندوخته
 نمایند *

جناب حرف البقا آقا میرزا موسی مؤمن و موقن
 و نفس مطمئنه بود * ولی دو خواهر که از مادر دیگر
 بودند بکلی از امر بیخبر * روزی این دو خواهر
 با داماد مرحوم میرزا سید رضی بدر ب خانه آمدند
 دو دختر باندرون وارد * و داماد در برون منزل نمود
 بعد بساحت اقدس دختران عرض کردند که ای حاجی

وقاضی و مجتهدان بی ایمان خاندان مارا ویران کردند *
 اما جناب مرحوم میرزا در اواخر ایام اعتمادی جز
 بمقام مقدس نداشت * هر چند غفلت نمودیم و در
 التجاء تا خیر ورزیدیم * حال پناه آورده ایم و عفو
 گناه میطلبیم * امید چنانست که نومید نکرديم و در
 صون عنایت و حمایت از این خطر شدید نجات یابیم
 توجهی در امور ما بنمائید * و از قصور چشم پوشید *
 جمال مبارك جواب قطعی فرمودند که مداخله در
 این امور منفور جمال مبارك است * ولی آنان دست
 از دامان بر نداشته يك هفته در اندرون اقامت
 نمودند * و هر صبح و شام فریاد الأمان بر آوردند
 و گفتند که ما از این در گاه سر بر نداریم * بلکه
 عاکف آستان شویم * و مقیم عتبه ملائک پاسبان
 تا توجهی در امور ما کردد * و از دست ستمکاران
 و ظالمان رهائی یابیم *

جمال مبارك هر روز نصیحت میفرمودند که این

امور راجع بحکام و مجتهدانست * ما را مدخلی نیست

ولی آنان بنهایت الحاح اصرار و ابرام مینمودند
 و استدعای نظر عنایت میکردند * از قضا خانه
 مبارك از حطام دنیا منزله و مقدس بود و حضرات
 خوش گذران بآب و نان قناعت نمینمودند * باید
 بوام طعام مهیا گردد خلاصه از هر جهت مشکلات
 حاصل شد *

عاقبت روزی جمال مبارك مرا خواستند
 و فرمودند این مخدرات از کثرت الحاح ما را بزحمت
 انداخته اند چارهئی نه باید تو بروی ولی در يك روز
 این مسئله مهمه را انجام دهی * روز ثنی با جناب
 کایم بخانه حاجی مرحوم رفتیم * فوراً ارباب خبره
 حاضر ساختیم جمیع جواهرات را در غرفهئی مهیا
 نمودند * و دفاتر املاک را در غرفهء دیگر * و اشیاء
 ذیقیمت خانه را در غرفهء دیگر حاضر ساختند * چند
 نفر جواهری بتقومیم جواهر پرداختند * و چند نفر
 از اهل خبره قیمت خانهها و دکانهها و باغها و حمامها
 تعیین کردند * چون آنان بکار مشغول شدند من

بیرون آمدم و در هر غرفه‌ئی نفسی کاشتم تا اهل خبره
 کار را بانقان تمام نمایند * قریب ظهر بود که این
 کار انجام یافت * بعد بصرف ناهار پرداخته شد *
 بعد از ناهار گفته گشت اهل خبره این اشیاء را بدو
 قسم منقسم کنند * تا قرعه انداخته شود * قسمی
 سهم دختران * و قسمی سهم جناب حرف بقا معلوم
 گردد * و من بجهت دفع کسالت در بستر آریدم *
 قریب عصر بر خواستم و صرف چای شد باندرون
 خانه آمدم ملاحظه شد که سه قسمت کرده اند سوأل
 نمودم که من تنبیه کردم دو قسمت شود چگونه سه
 قسمت شد * جمیع ورثه و متعلقین بقول واحد جواب
 دادند البته باید ثلث خارج گردد لهذا سه قسمت نمودیم
 يك قسمت تعلق بحرف بقا دارد * و يك قسمت تعلق
 بدختران * و قسم ثالث در تحت تصرف شماست
 ثلث مال میت است هر نوع مناسبت و مصلحت
 دانید صرف نمائید * نهایت استیجاب حاصل شد که
 چنین امری از امکان خارج است * ابدآ چنین تکلیفی

میارید که ممتنع و محال است * و بجمال مبارک قسم یاد
 شد که فلس واحد قبول نمیشود * انان نیز قسم
 خوردند که ما جز باین قسم راضی نکرديم و قبول
 ننمائيم * اینعبد گفت پس حال این مسئله را بگذارید
 آیا حرفی دیگر در میان شما باقی مانده * جناب حرف
 بقا فرمودند البته نقود موجوده بکجا رفته * سوال
 از مقدار شد گفتند سیصد هزار تومان صبایای
 مرحوم حاجی گفتند از دوشق خارج نیست یا
 این مبلغ در خانه است در صندوق و یا در زیر خاک
 و یا در خارج است * ماخانه و ما فیه را تسلیم میرزا
 میکنيم * و هر يك با چادری برون میرويم * و اگر
 چیزی یافت از حال باو هبه مینمائيم * و اگر در خارج
 است لابد نزد شخصی امانت گذارده شده * وان
 شخص چون مطلع است که در این کار خیانت
 شده است چگونه با ما صداقت مینماید وان مبالغ را
 اعاده میکند بلکه جمیع را از میان میبرد * و جناب
 میرزا باید برهان کافی در این مسئله اقامه کند

بمجرد دعوی ثابت نکرد جناب حرف بقا
فرمودند که جمیع اموال تسلیم اناث بود * من
نه خبر داشتم و نه اثری میدانستم هر قسم خواسته
مجری داشته اند *

باری برهان واضحی در دست نداشت جز
اینکه میفرمودند حاجی مرحوم ممکن است بی نفوذ
باشند * اینعبد ملاحظه نمود که در این دعوی برهانی
در دست نه و پاپی شدن سبب رسوائیست و نتیجه
ندارد * لهذا گفتم قرعه بیندازید قرعه انداختند
ثالث ثالث را گفتم در غرفهئی گذاشتند و مهر و موم
نمودند * مفتاح غرفه را بحضور مبارك آوردم عرض
کردم کار با تمام انجامید * و این بصرف تأیید مبارك
بود و الا یکسال تمام نمیشد * ولی مشکلی در میان
آمده تفصیل ادعا و فقدان بینات را عرض کردم
وقوعات را بتامه شرح دادم و عرض کردم که حضرت
حرف بقا بسیار مدبوانست و اگر موجود خویش را
بدهد و ام تمام نکرد * پس بهتر آنست که مستدعای

ورثه را بعد از الحاح نفس مبارك قبول فرمائید
 و بحرف بقا بیخشند * تا اقلّا از گیر و دار دیون
 رهایی یابد و چیزی از برای او باقی ماند *
 روز ثانی حضرات ورثه حاضر شدند و از
 ساحت اقدس رجا کردند که من ثلث را قبول نمایم
 فرمودند این مستحیل است * بسیار الحاح و التماس
 و رجا نمودند که نفس مبارك قبول فرمایند * و در
 موارد خیر به بامر مبارك صرف شود * فرمودند من
 این مبلغ را شاید در مورد واحد صرف نمایم *
 عرض کردند ما را دران خصوص رأی نیست *
 ولو بدریا افکنده شود * و ممکن نیست دست از دامن
 برداریم مگر آنکه این رجا مقبول در گاه شود *
 در جواب فرمودند من این ثلث را قبول نمودم و پیرادر
 شما حرف بقا بخشیدم * بشرط آنکه من بعد با دعائی
 دم نزنم * ورثه بشکرانه پرداختند * و این قضیه
 عظیم در هوم واحد انجام یافت * نه صدائی و نه ندائی
 و نه دعوائی باقی ماند * حضرت حرف البقاء بنهایت

الحاح خواستند قدری از جواهرها تعارف کنند
قبول نمودم * نهایت قبول انکشتری خواهش
نمودند * ولی انکشتگران قیمت باقوت زمانی حسابی
بی عیب بود * نادر الامثال بود * و اطرافش مرصع
بالماس بود قبول نشد در حالتیکه عبادر بر نبود *
بلکه قبائی ریسمانی که از قدم عالم خبر میداد در
بر بود * و فلس واحد غیر مالک * بقول خواجسته
حافظ (کنج در آستین و کیسه تھی)

باری جناب حرف البقاء در مقابل این عنایت
جمع ما یملك را از بساتین و عقار و اراضی و املاك
تقدیم حضور نمود قبول نفرمودند * بعد علمای
عراق را شفیع قرارداد * جمیعاً بحضور شتافتند
و استدعای قبول نمودند * بکلی امتناع فرمودند *
عرض کردند اگر قبول نفرمائید جناب حرف بقاء
در اندک زمانی جمیع را بیاد میدهد * خیر خود او
اینست که تصرف در وی نتواند * باری بخط خود
هبه نامه متعدده مطابق مذاهب خمسہ عربی و فارسی

دو نسخه مرقوم نمود * و حضرات علمای را شاهد اتخاذ
 کرد * و هبه نامه را بواسطه علمای بغداد از جمله عبد
 السلام افندی عالم تحریر * و سید داود افندی فاضل
 شیر نقدیم کرد * جمال مبارک فرمودند ما خود میرزا
 مومی را وکیل قرار دادیم *
 باری بعد از اینکه جمال مبارک برومیلی تشریف
 بردند جناب حرف بقا بلوک هندیه که قریب کربلا
 است حاصلات عشریه اش را از حکومت بالتزام
 اشتری نمود * و خسران عظیم کرد * قریب صد هزار
 تومان زیان نمود * حکومت املاک را ضبط کرد *
 و جمیع را بفروخت ولی باجنس اثمان * بساحت اقدس
 عرض شد فرمودند ابدآ تنوه منمائید * و نامی از این
 املاک مبرید * در این اثناء از ادرنه نفی بعکا واقع
 شد * جناب آقا میرزا محمد بحکومت مراجعت
 کرد که من وکیل جمال مبارکم این املاک تعاق
 بحرف بقا ندارد چگونه ضبط نمودید ولی چون
 سندی در دست نداشت زیرا اوراق هبه در عکا

بود * لهذا مد علی بن محمد نزد حکومت مقبول نیفتاد
ولی در بین کل شهرت میرزا محمد وکیل یافت اینست
سبب تلقیب کو بود نکالت *

بازی در ادرنه بودیم که خاتم مذکور یعنی
یاقوت را بواسطه سپه علی اکبر جناب حرف بقا
ارسال نمود * جمال مبارک امر بقبول فرمودند *
چون یصکار رسیدیم یازان الهی بیمار شدند * و در بستر
بعال و امراض گرفتار گشتند اینعبد ان انکشتر را
بهندوستان نزد نفسی از احباب فرستاد تا بزودی
بفروشدند * و مبلغ را بفرستند و صرف بیماران کردد *
ولی آن نفس مبارک فلسی نفرستاد * بعد از
دو سال مر قوم نمود که من بیشت و پنج لیره فروختم
و صرف زائرین کردم * و حال آنکه قیمت خاتم
وافر بود * ولی اینعبد شکوه نمود و بشکرانه
پرداخت که الحمد لله از ان اموال غباری بدامن
تعلق نیافت *

خلاصه جناب میرزا محمد وکیل اسیراً از عراق

بجدباء ارسال شد * و بنهایت زحمت و مشقت گرفتار
 کشت * غنی بود فی سبیل الله فقیر شد *
 راحت بود در راه خدا بزحمت افتاد * و ایامی چند
 در نهایت تذلل و تبطل در موصل بسر برد * و عاقبت
 منقطعاً عما سوا الله و منجذباً بنفحات الله از این عالم
 ظلمانی بجهان نورانی صعود نمود * علیه التحية والثناء
 و فتح الله على ترابه ابواب السماء بما منهم من العفو
 والغفران *

۹

* جناب *

حاجی محل رضای شیرازی

وا از جمله مهاجرین و مجاورین جناب حاجی
 محمد رضای شیرازی است * این شخص ربانی از اهل
 شیراز بود * در نهایت عجز و نیاز * مظهر ایمان
 و ایقان بود * و در نهایت اطمینان چون ندای الهی
 بلند شد * این مستمند بظل عنایت خداوند شتافت

نداسم الست را بلی گفت * و مشکوة نور هدی
 کشت * در نهایت بتل و تضرع بود * و مدتی مدیده
 بخدمت افنان سدره مبارکه حضرت حاجی میرزا
 محمد علی موفق شد * و همیشه مجالس و مؤانس بود *
 و در جمیع امور خیر خواه و خالص * تا آنکه بعد از
 مسافرت بمالك بعیده بارض مقدس شتافت و در
 نهایت خضوع و خشوع مر باستان حضرت احدیت
 گذارد و بشرف اقا فائز کشت * و از دریای
 الطاف بی پایان مغترف شد * مدتی در عتبه علیا
 اقامت نمود * و در اکثر ایام بشرف حضور مشول
 می یافت * نظر عنایت شامل بود * و فضل و موهبت
 کامل * و در حسن اخلاق فائق و بتعالیم الهیه
 سالک و عامل * در نهایت صبر و سکران بود * و بکلی
 فانی در اراده حضرت بیچون * از خود مقصدی
 نداشت * و تعلق باین عالم فانی نیافت * جز رضای
 الهی آرزو نبود و بغير از سلوک در سبیل او آمال
 و امانی نه *

بعد بمدینه پیروت شتافت * و در انجام خدمات
 حضرت افنان علیه بهاء الله قیام کرد * مدتی مدیده
 بر اینمنوال ایام بسر برد و بکرات و مرات باستان
 مقدس رجوع نمود * و بمنظر اکبر مشول یافت * تا
 آنکه در صیدا عایل و مریض شد * و طاقت و تحمل
 رجوع بعکانهامند * در نهایت تسلیم و رضا بملکوت
 ابهی پرواز کرد * و مستغرق ببحر انوار گردید * و از
 قلم اعلی در ذکر او عنایت بی پایان صدور یافت *
 فی الحقیقه این شخص از ثابتین راسخین بود *
 و در عبودیت جمال مبارک رکنی رکین * بکرات
 و مرات از فم مطهر ذکر خیر او مسموع گشت * علیه
 التحیه و الثناء و علیه البهاء الابهی و علیه الرحمة الکبری
 وله المغفرة العظمی من رب السموات العلی * قبر
 منورش در مدینه صیدا در جوار مقام
 مشهور بمقام حضرت یحیی است

۹

* جناب *

حسین افندی تبریزی

واز جمله مهاجرین و مجاورین حسین افندی
 تبریزیست * این جوان از اهل تبریز و از صهبای
 محبت الله جام لبریز بود * در ریغان جوانی از ایران
 بیونان سفر نمود * و اقامی دران خطه و دیار بکسب
 و کار مشغول بود * و اوقاتی بسر میبرد * تا آنکه
 بدرقه عنایت رسید * از یونان باز میرشتافت *
 و دران اقلیم بشارت ظهور جدید شنید بجوش
 و خروش آمد و از آهنگ سروش مست و مدهوش
 شد از سود و زیان برست * و آهنگ کوی جانان
 نمود و باستان مقدس فائز گشت * مدتی ملازم
 درگاه بود و مقرب بارگاه * بعد مأمور بسکنی در

مدینه حیفا گردید * همواره بخدمت یاران پرداخت
 ومحط رحال دوستان بود بسیار خوش خلق و خوشنحو
 بود * اخلاق بدیع داشت * و مقصد رفیع * با دوست
 و بیگانه آشنا بود * و بجمع ملل ارض خیر خواه
 و مهربان *

بعد از صعود نیر اعظم بالأعلى ثابت و مستقیم
 بود * و بر عبودیت جمال مبارک راسخ و مستقیم
 و بایاران مونس و ندیم * مدتی مدیده بر اینمنوال
 سلوک مینمود * و خود را عزیز تر از سلاطین و ملوک
 میدید * تا آنکه صهریت حضرت آقا میرزا محمد قلی
 برادر جمال مبارک حاصل کرد * بر اینمنوال اوقاتی
 در کمال روح و ریحان بسر برد * و از افتتان و امتحان
 خائف و هراسان بود که مبادا طوفان امتحان اوج
 گیرد * و موج افتتان نفوس را بقعر بی پایان رساند *
 همواره خائف و هراسان بود * و آه و فغان مینمود * تا
 آنکه از حیات دنیا بیزار شد و بدست خویش نزع
 ثياب حیات این جهان کرد * علیه التحية والثناء *

وعليه الرحمة والرضوان وغفر عنه وادخله الله في
الجنة العليا وفردوسه الاعلى قبر معطرش در حيفا
است *

۹

❀ جناب آقا ❀

❀ جمشید کرجی ❀

واز جمله مهاجرین و مجاورین جناب آقا جمشید
کرجی بود * این رجل رشید منشأ حیاتش کرجستان
بود * ونشو و نمایش در شهر کاشان * جوانی بود
در نهایت صدق و امانت و دیانت و غیرت چون
بشارت طلوع صبح هدای شنید * و بژده اشراق
شمس حقیقت از افق ایران بیدار شد * بشور و وله
آمد و شوق و شعف یافت * نار محبت الله بر افروخت
پرده شبهه و ارتیاب بسوخت * نور حقیقت
درخشید * شمع هدایت روشن کردید * مدتی در ایران
بود عاقبت برومیلی اقلیم عثمانیان شتافت * در ارض

سر بحضور مشول یافت و بشرف لقا فائز گردید *
 در نهایت انجذاب و انبساط بود تا آنکه بامر مبارك
 با جناب آقا محمد باقر و جناب آقا عبدالغفار باسلامبول
 سفر نمود * در اینجا اسیر ستمکاران گشت * و بسلاسل
 و زنجیر افتاد * سفیر کبیر ایران او را با جناب استاد
 محمد علی دلاک هر دورا صفدر وصف شکن قلم
 داد * جناب جمشید را رستم دستان گفت * و جناب
 استاد محمد علی را شیر ژیان شمرد * این دو نفس
 محترم را بعد از حبس و قفس از بلاد روم بمرزوبوم
 ایران اسیر فرستاد * تا تسلیم حکومت آن دیار
 کنند و بدار و صلابه زنند * تنبیهات شدیده
 نمودند که مواظبت تمام نمایند مبادا فرار کنند * لهذا
 در منازل و مراحل آنان را در جاهای سخت حبس
 می نمودند تا روزی ایشانرا در چالهئی مانند چاه
 انداختند و تا بصبح آن دو بیگناه در نهایت مشقت
 و عنا اوقات بسر بردند * صبح آقا جمشید فریاد بر
 آورد که ای عوانان مکرما حضرت یوسفیم که در قعر

چاه افتاده ایم اما یوسف صدیق از قعر چاه باوج
 ماه رسید * و چون وقوع ما در چاه در سبیل الهی
 است شبهه‌ئی نیست که این بئر عمیق رفیق اعلی است
 باری آنانرا در حدود و شعور ایران تسلیم
 رؤسای اکراد کردند که بطهران بفرستند * سروران
 اکراد چون این دو مظلوم را خیرخواه عباد دیدند که
 بدون گناه بدست تطاول اعداء مبتلا گشتند *
 لهذا رها نمودند و بطهران نفرستادند * بمجرد رهائی
 بانهایت روح و ریحان پیاده بکوی جانان شتافتند *
 تا آنکه در سجن اعظم در جوار جمال قدم منزل
 و مأوی نمودند *

آقا جمشید ایامی بنهایت سرور و فرح راحت
 و خوشی میکرد * و بالطاف حضرت رحمن وجد
 و طرب داشت * و بعضی اوقات بشرف حضور
 مشول می یافت * و در نهایت سکون و قرار بود
 جمیع یاران از او راضی و او از خدای راضی در این
 حالت ندای یا ایها النفس المعتمنة ارجعی الی

ربك راضية مرضية شنيد وندای ارجعی را بلی
 گفت * از سجن اعظم باوج اعلى شتافت * واز
 عالم خاك بجهان پاك پرواز نمود * اغاثه الله في الرفيق
 الاعلى وادخله في فردوس الابهي * واخلله في
 جنة المأوي وعليه التحية والثناء * قبر معتبرش در عكا
 است *

 ۹

حاجی جعفر تبریزی

واخوان

واز جمله مهاجرین و مجاورین جناب حاجی
 جعفر تبریزیست * اینها سه برادر بودند * حاجی
 حسن و حاجی جعفر و حاجی نقی * این سه برادر
 مانند سر طائر سه ستاره بودند که بنور محبت الله
 روشن و از افق ایمان و ایقان میدرخشیدند *
 اما حاجی حسن از سه سابقین بود * واز بدایت

طلوع فجر ساطع مستضیئی و لامع کشت * ولی پرشور
 بود و شدید الشعور * بعد از ایمان بهر شهر و گوی
 ایران رفت و نفسش در قلوب مشتاقان اثر نمود *
 تا آنکه بعراق عرب شتافت * و در سفر اول
 طلعت مقصود بشرف حضور موفق کشت * از
 مشاهده انوار جمال منجذب بملکوت جلال گردید *
 مرکشته و سودائی شد * و فروخته و نورانی گردید
 مأمور بر جوع بایران شد * تاجر پیله و ر بود و از
 شهر بشهر سفر میکرد *

در سفر ثانی جمال مبارک بعراق آتش اشتیاق
 شعله ور شد * و در نهایت انجذاب در دار السلام
 بغداد سرمست باده وصال گردید * هر چندی
 سفر بایران میکرد * و مراجعت مینمود * و بذکر
 و فکر و ترویج مشغول بود * بکلی رشته تجارت
 از دست رفت و اموال تالان و تاراج دزدان گردید *
 با اصطلاح خود او سبکبار شد * و از هر تعلق بیزار
 کشت انجذاب بدرجهئی رسید که مجنون یار مهربان

شد و مفتون دلبر دو جهان گردید * مشهور بمجدوبی
 شد حالات عجیبه رخ میداد * گهی در نهایت
 فصاحت و بلاغت بتبلیغ میپرداخت * و آیات
 واحادیث شاهده می آورد * ودلائل عقایه اقامه
 مینمود * حاضران میگفتند که این شخص بسیار
 عاقل ودانا ومتین ورزین است * و گهی از فرط
 انجذاب صبر و قرار نمیاند برقص و طرب میپرداخت
 گهی با آواز بلند اشعار میخواند * گهی بتصنیف تغنی
 میکرد * و در اواخر ایام مؤانس ومصاحب جناب
 منیب بود * و بایکدیگر رازها داشتند * و آوازه
 در دل و جان *

باری در سفر اخیر یاران با آذر با ایجان شتافت
 و بی محابا نعره یا بهاء الابهی زد * و بی مدارا صیحه
 بلند نمود * بعضی از ملحدان با خویشان متفق شدند
 و آن مجذوب مظلوم را بیاغی بردند * در بدایت
 سؤال وجواب کردند بی پرده بیان امرار نمود *
 و براهین قاطعه بر اشراق انوار اقامه کرد * آیات

قرآن تلاوت نمود * و احادیث از حضرت رسول
 وائمه اطهار علیهم السلام روایت کرد * بعد در کمال
 شوق و وله با آواز و شهناز پرداخت * و اشعاری که
 دلیل بر ظهور بود ترانه نمود * ان ستمکاران خون
 انمظلوم برینختند * و جسد مطهرش را شرحه شرحه
 نموده در زیر خاک متواری نمودند *

و اما جناب حاجی محمد جعفر این پاك كهر نظیر
 برادر منجذب جمال انوار گردید * و در عراق بنقای
 نیر آفاق مشرف شد * او نیز مشتعل بنار محبت الله
 گردید * و منجذب بنفحات الله گشت * مانند
 برادر پیله ور بود * و همیشه در گردش و سفر *
 وقت حرکت جمال مبارك از دار السلام پیای تخت
 اسلام در ایران بود * و چون ر کاب مقدس در ارض
 سر استقرار یافت * از آذر بایجان با برادر خویش
 حاجی ثقی بادر نه وارد شدند * و در گوشه‌ئی منزل
 و مأوی کردند * و چون ظالمان دست تطاول
 کشودند تا جمال مبارك را بسجن اعظم برند *

احبار را از معیت معشوق حقیقی ممانعت کردند *
 مقصودشان ان بود که جمال مبارک را با معدودی
 از متعاقبان باین زندان بیاورند * حاجی مذکور
 چون خود را ممنوع دید بتیغی حلقوم خویش را
 برید * بجائی که خلق بجزع و فزع آمدند *
 و حکومت اجازه سفر کل احباب بمعیت مبارک
 داد * و این برکت حرکت عاشقانه حاجی
 مذکور شد *

بعد حلقوم جناب حاجی را دوختند * و بهیچوجه
 کمان التیام نبرفت * و او را موقتاً گفتند که باید
 باشی اگر حلقوم التیام یافت ترا با برادر حرکت
 میدهم مطمئن باش و محبوب آفاق نیز چنین امر
 فرمودند * لهذا حاجی مذکور را در خسته خانه
 گذاشتیم * و بزندان عکاشتاقتیم * بعد از دو ماه
 جناب حاجی با برادر حاجی ثقی وارد قلعه عکاشدند
 و بمسجونین انضمام یافتند * جناب حاجی ناجی
 روز بروز شعله بیشتر میزد * و از شام تا سحر بیدار

بود * و بناجات و گریه میپرداخت * تا آنکه
شب از ایوان رباط بیفتاد و صعود بملکوت آیات
نمود *

و همچنین برادر خوش اخترش حاجی ثقی او نیز جعفر را
از هر جهت برادر بود * بهمان حالت لکن ساکن تر
همیشه بعد از حاجی در اطاقی تنها بسر میبرد *
وصمت و سکوت صرف بود * و دائماً تنها در کمال
ادب می نشست حتی در شبها شبی در بالای بام در
نصف شب بناجات مشغول بود صبح او را افتاده
در پای دیوار یافتند * ولی از هوش رفته معلوم نشد
که سهواً افتاده * و یا آنکه خود را انداخته * چون
بهوش آمد گفت چون از بقا بزار شدم * لهذا
آرزوی فنا کردم نمیخواهم دقیقهئی در این جهان بمانم
دعا کنید تا بروم *

اینست شرح حال این سه برادر * هر سه
از نفوس مطمئن بودند * و راضی و مرضیه گردیدند *
مشتعل و منجذب بودند * پاک و مقدس بودند * لهذا

در نهایت انقطاع و توجه بملکوت اعلیٰ ارتحال و ارتقا
 کردند * البسهم الله خاع الفضل والاحسان فی
 ملکوت الغفران * واغرقهم فی بحار رحمته الی ابد
 الآباد وعلیهم التحیة والثناء *

۹

— ❁ حضرت ❁ —

❁ حاجی میرزا محمد تقی افغان ❁

واز جمله نفوس زکیه و حقیقت نورانیه و جلوه
 رحمانیه حضرت حاجی میرزا محمد تقی افغان و کیل
 الدوله است * این فرع جلیل از افغان سدره مبارکه
 است و شرف اعراق با حسن اخلاق جمع نموده بود
 نسبتش نسبت حقیقی بود * و از جمله نفوسی بود که
 بمجرد فرائد رساله ایقان منجذب بنفحات الله شد
 و منشرح بتربیل آیات الله * چنان بهیجان آمد که از
 ایران لیبیک کو بیان در نهایت روح و ریحان بعراق
 شتافت * آتش اشتیاق چنان بر افروخت که کوه

و بیابان طی کرد و تا ورود عراق آرام نیافت * در دار
السلام بساحت اقدس مشول یافت * و باوج قبول
رسید * ولی بروحانیتی و وهی و انجذابی و انقطاعی که
وصف نداشت * وجه مبارکش چنان نورانی و صبیح
بود که احبا نام او را در عراق افنان ملیح گذاشتند *
فی الحقیقه نفس مبارکی بود * و شخصی محترم *

از بدایت حیات تا نفس اخیر در خدمت
تقصیر نمود * فاتحه الحیات انجذاب بنفحات الله
و خاتمه المطاف اعظم خدمت بامر الله * خوش رفتار
بود و خوش گفتار * و خوش کردار * دقیقهئی
در عبودیت فتور نداشت * و بنهایت فرح و سرور
بمقام امور میپرداخت * اخلاق و اطواری داشت که
حرکات و سکونات و رفتار و معاملات تبلیغ امر الله
بود * و سبب تنبه ناس و چون در بغداد بشرف لقا
فائز شد * بعد از رجوع بایران بلسان فصیح نیز
مباشرت بتبلیغ کرد * تبلیغ چنین باید بلسان فصیح
و قلم سریع و حسن اخلاق و حالات و خوشی

رفتار و کردار حتی اعداء و خصماء شهادت بر علویت
 و روحانیت او میدادند که این شخص از جهت رفتار
 و گفتار و تقوی و امانت و دیانت بی نظیر است *
 و در جمیع شئون فرید و وحید * ولی حیف که
 بهائیت * یعنی مثل ما بی باک و بی مبالات و مرتکب
 سیئات و منہمک در شهوات و مطیع نفس و هوے
 نیست * سبحان الله ملاحظه نمودند که بمجرد وصول
 نفعات جنت ابھی بمشام ان مطلع هدی منقلب
 شد و منقطع کشت و مشکوة شعاع شمس حقیقت
 شد *

باری متنبه نشدند ایامیکه در یزد بود بظاہر
 مشغول تجارت * ولی بحقیقت سبب انتشار نور
 هدایت * مقصدے جز اعلاء کلمة الله نداشت *
 و آرزویی جز نشر نفعات الله نمینمود و فکری جز
 تقرب بارگاه کبریاء نمیکرد * و ذکری جز ترتیل
 آیات الله نداشت * مظهر رضای جمال مبارک بود
 و مطلع عطای اسم اعظم * بکرات و مراتب از فم

مطهر نهایت رضایت در حق او استماع کردید * لهذا
 یقین کل بود که مصدر امر عظیمی خواهد شد *
 تا آنکه بعد از صعود نهایت ثبوت و رسوخ در میثاق
 ظاهر نمود * و بیش از پیش بخدمت پرداخت با
 وجود موانع بسیار * و مشاغل بی حد و شمار *
 و تشنت افکار راحت و تجارت و املاک و اراضی
 و عقار را ترك نمود * و بعشق آباد شتافت * و بنای
 مشرق الاذکار پرداخت * و این خدمتی عظیم بود زیرا
 اول شخصی است که بنیان مشرق الاذکار
 کرد * و در بنای بیت توحید عالم انسانی بانی اول
 کشت * و بهعاونت احبای عشق آباد موفق بان
 شد که بر دیگران سبقت جست * و مدت مدیدی
 در عشق آباد آرام نداشت * شب و روز آشویق
 و تحریر میگرد * تا احبای عشق آباد نیز همت
 نمودند * و بیش از قوت و استطاعت بانفاق پرداختند
 تا بنیان رحمن بلند شد * وصیت ان بشرق و غرب
 رسید * جمیع اموال خویش را در بنیاد این بنیان

صرف نمود * مگر اقل قلیای لهذا انفاق چنین باید
و شرط وفا چنین است *

بعد بارض مقدس شتافت * و در جوار مطاف
ملاً ابھی در پناه مقام اعلی در نهایت تضرع و ابتهال
و غایت تنزیه و تقدیس ایامی بسر برد * همیشه بذکر
حق مشغول بود * و بقلب و لسان مناجات میکرد *
روحانیت عظیمی داشت * و نورانیت عجیبی * از
جمله نفوسی است که قبل از کوس الست طبل
بلی زد * در ایام عراق در سنین بین سبعین و ثمانین
مشتعل بنار محبت نیر آفاق شد و مشاهده اشراق
از افق ابھی نمود * و انبی انا حی فی افق الابھی ملاحظه
کرد *

بشاشت غریبی داشت * هر وقت محزون
میشدم با ایشان ملاقات مینمودم * فوراً فرح و سرور
رخ میداد * الحمد لله عاقبت در نهایت نورانیت
در جوار مقام اعلی بملکوت ابھی شتافت و مصیبت
ایشان بعبد البهاء بسیار اثر کرد * مرقد منورش

در حيفا در جوار حظيرة القدس نزدیک بمقام خضر
 است * باید در نهایت ايقان بنیان گردد * نور الله
 مضجعه بانوار ساطعة من ملكوت الابهي * وطيب الله
 جدته المطهر بصيب مدرار من الرفيق الاعلى * وعليه
 البهاء الابهي *

۹

❀ جناب آقا ❀

❀ عبد الله بغدادی ❀

واز جمله مهاجرین و مجاورین جناب آقا عبد الله
 بغدادیست * در بدایت جوانی در بین خلق مشهور
 بهوس و هوس بود * و منهمك در لذائد * كل
 اورا اسیر شهوات میدانستند * و مستغرق احساسات
 جسمانی میگفتند * ولی بمجرد ایمان و ايقان و انجذاب
 بنفحات رحمن خلق جدیدی شد * و حالت غریبی
 یافت * بکلی منقلب شد * زمینی بود آسمانی شد *
 جسمانی بود روحانی شد * ظلمانی بود نورانی شد

هوایی بود * رحمانی شد * خرف بود در صدف
 کشت * سنک سیاه بود لعل درخشان شد * حتی
 در میان اغیار ولوله افتاد که این جوان را چه
 انقلابی حاصل شده * منقطع و منجذب گشته *
 الوده بود پارسا گردیده * منهک در هوی
 بود مظهر زهد و تقوی گشته از دنیا گذشته
 بساط عیش و طرب برچیده شور و وله
 یافته *

باری آسایش و زندگانی رها کرد * و پیاده رو
 به کا گذارد * بدرجه‌ئی رویش نورانی * و خویش
 روحانی شده بود که مشاهده اش سبب سرور انسان
 بود * میگفتم آقا عبد الله در چه حالتی * در جواب
 میفرمود بفضل و عنایت جمال مبارک تار یک بودم
 روشن گشتم * کلخن بودم کلشن شدم * معذب
 بودم راحت شدم * دلبسته هر قیدی بودم * پاک و منزه
 گشتم * دلبسته کی بخلق داشتم * تعلق بحق یافتیم * مرغی
 در قفس بودم آزاد شدم * هر چند در صحرا بستر

و بالین از خاک است و لکن در انظم پرنده و پرنیان *
 سابق فراش حریر بود * اما روح در عذاب
 الیم * حالی بی سر و سامان ولی در نهایت روح
 و ریحان *

باری این شخص آشفته * دل از مشاهده
 مظلومیت نیر آفاق بخون آغشته کردید و آرزوی
 جانفشانی داشت * تا آنکه فدای یار مهربان
 کشت * و از این جهان تاریک بعالم نورانی
 شتافت *

قبر منورش در عسکاست
 علیه البهائم الابھی و علیه الرحمة
 من فیض الکبریاء



۹

* حضرت آقا *

محل مصطفی بغدادی

واز جمله مهاجرین و مجاورین حضرت آقا محمد
 مصطفی بغدادی بود * این سراج و حاج سلیل جلیل
 عالم نجریر الشیخ محمد شبل در عراق عرب بود * واز
 جوانی فرید و یکنانه در نهایت شهامت و شجاعت
 و وفاق شهیر آفاق بود * از بدو طفولیت در شبستان
 دل بدالات پدر شمع هدایت بر افروخت * و پرده
 موهوم بسوخت * دیده بینا کشود * و آیات کبری
 مشاهده نمود * و بی محابا نعره قد اشرفت الارض
 بنور ربها بلند نمود *

سبحان الله با وجود آنکه تعرض شدید بود *
 و عقوبت پدید * و یاران هر يك در زاویه نقیه

در نهایت خوف و بیم * در چنین اوقاتی آن
 شخص کریم در نهایت شجاعت جسورانه حرکت
 مینمود * و مردانه مقاومت هر ظالمی میکرد * کسیکه
 در عراق در تاریخ هفتاد شهر بمحبت نیر آفاق
 بود این ذات محترم بود * چند نفسی دیگر که در دار
 السلام و حوالی بودند در زوایای احتیاط و کتمان
 خزیده اسیر نسیان بودند *

باری این هزار فائق در هر کوئی جسورانه
 و مردانه عبور و مرور مینمود * و عوانان از قوت
 بازو و شدت باس او جرأت تعرض نمینمودند *
 و چون جمال قدم از سفر کردستان رجوع فرمودند
 جلوه مردانه آن شخص رشید در اعین و انظار
 بیفزود * هر وقت مآذون میشد بحضور میشتافت *
 و از فم مطهر اظهار عنایت میشنید * اول شخص
 احبا در عراق بود * و بعد از وقوع فراق و حرکت
 موکب مبارک بمدینه کبری * در نهایت ثبوت
 و استقامت مقاومت اعدا مینمود * مگر بر خدمت

بست * وواضحاً مشهوداً نفوس را هدایت مینمود *
 چون اعلان من بظهره الاهی بمسامع اهل آفاق
 رسید * جناب مشار الیه از نفوسی بود که قبل از
 اعلان مؤمن و موقن بود فرمود انا آمنا قبل
 ان یرتفع النداء * زیرا قبل از نداء نفس
 اشراق پرده از اهل آفاق برداشت * هر
 بینائی مشاهده انوار مینمود * و هر طالبی جمال
 مطاوب میدید *

باری بنهایت قوت بر خدمت امر برخواست
 و شب و روز آرام نداشت * بعد از حرکت جمال
 قدم بسجن اعظم * واسیری یاران از زوراء بمجدباء
 و خصومت مشاهد اعدا * و تعرض اهل بغداد در دار
 السلام باز فتوری نیاورد بلکه بکمال استقامت
 مقاومت مینمود * مدتی بر این منوال گذشت *
 شوق لقا چنان بهیچان آمد که فریداً و حیداً توجه
 بسجن اعظم نمود * و در ایام شدت و ضیق بهکام
 وارد گشت * و بشرف لقا فائز گردید * و خواهش

سکنی در حوالی عکا نمود مأذون بیروت شده
 در انجا بخدمت پرداخت * و جمیع زائرین را حین
 حضور و رجوع خادم صادق بود * و عابد فائق *
 بنهایت مهربانی میزبانی میکرد * و در تمثیت امور
 حین عبور و مرور جانفشانی مینمود * تا شهیر آفاق
 کشت * و چون شمس حقیقت افول نمود * و نیر
 ملا اعلی صعود فرمود * بر عهد و میثاق چنان
 ثبوت و استقامت بنمود که متزلزلین جرئت نفس
 نداشتند مثل شهاب ثاقب رجم شیاطین بود *
 و مانند سیف قاطع ناگم ناکشین * هیچ یک از ناکشین
 جرئت عبور و مرور از کوی او نینمود * و اگر
 تصادف میکرد صم بکم عمی فهم لا یرجعون بودند *
 مظهر لا تأخذه فی الله لومة لائم بود * ولا یرزعزعه
 صولة شاتم ظاهر و آشکار بود *

باری بر نمط و اسلوب سابق بقلبی فارغ و نیتی

صادق خادم یاران ثابت بود * و قاصدان ان تربت
 پاک و طائنان مطاف ملا اعلی را بجان و دل خدمت

مینمود * و از بیروت باسکنندرون ثقل و حرکت نمود * و در انجا ایامی بسر برد و منجذباً الی الله و منقطعاً الیه و مستبشراً بپشارات الله و متشبثاً بالعروة الوثقی شهیر تقدیس بگشود و برفیق اعلی پرواز نمود رفعه الله الی الاوج الاعلی و الرفیق الابهی * و ادخله فی عالم الانوار ملکوت الاسرار محفل تجلی ربه العزیز المختار و علیه البهاء الابهی *

۹

— ❖ جناب ❖ —

❖ سلیمان خان تنکابانی ❖ —

و از جمله مهاجرین و مجاورین جناب سلیمان خان تنکابانی بود که ملقب بجمال الدین گشت * جناب مذکور در تنکابان تولد یافت * و از خاندان قدیم ان اقلیم است * در مهد عزت نشو و نما نمود * و از پستان راحت و عنایت شیر خوار شد * و در اغوش رفاهیت و ثروت تربیت گشت از صغر سن بدو

طفولیت همتی بلند داشت * و مقاصدی ارجمند *
 غیرت مجسمه بود * و همت مشخصه بفکر مناصب
 افتاد * و بر اقران و امثال تفوق خواست * لهذا از
 موطن اصلی بمقر سریر سلطنت مدینه طهران
 شتافت * امید سروری داشت و رجای بهتری و بر
 اقران و امثال برتری *

ولی در طهران نفعه رحمن بمشام رسید و ندای
 یار مهربان بشنید * و از دغدغه جاه و غلغله بارگاه
 وحشمت و عزت این خاکدان برهید * از قید آزاد
 شد * و بموهبت الهیه دلشاد گشت * صدر جلال را
 صف نعال شمرد * و مسند و منصب را سریع
 الزوال یافت * از آلودگی گذشت و با سودگی دل
 بست * از قید زنجیر آزاد شد * و از سلاسل تعلق
 بدنیا رهائی یافت * لهذا احرام حرم کبریا بست *
 و عزم کوی دوست نمود * و بسجن اعظم رسید
 و ایامی چند در پناه جمال قدم آرמיד * بشرف تقا
 فائز شد و در محضر کبریا از فم مطهر جوامع الکلام

وفصل الخطاب استماع نمود * چون مشام معطر
 کشت * و بصر منور گردید * و سمع باصفای
 خطاب رب جلیل بهره و نصیب یافت * و اذون
 سفر هندوستان شد * و ما مور بتبلیغ طالبان صادقان
 گردید * متوکلا علی الله و منجذباً بآنفحات الله و مشتغلاً
 بنار محبت الله بخطه هند شتافت و سرگشته آن
 بوم و دیار گردید بهر شهری رسید آهنگ ملکوت
 جلیل بلند کرد و بشارت بظهور مکام طور داد * دهقان
 الهی شد * و تخمی پاک از تعالیم الهی بپوشاند آن
 بذرات کشت و جمعی بسفینه نجات در آمدند *
 نفوسی مهتدی بنور هدی شدند * و دیده‌های جمعی
 بمشاهده آیات کبری روشن کشت * شمع جمع
 گردید * و شاهد انجمن شد الی الآن اثر ازان
 وجود مسعود در خطه هندوستان واضح و مشهود *
 نفوسی را که تبلیغ نمود بر اثر او به هدایت خلق
 مشغولند *

باری بعد از سیاحت هندوستان رجوع بساحت

حضرت رحمن نمود * ولی بعد از صعود و فرود یافت
 و با آتش حسرت بکداخت * دیده گریان بود *
 و دل بجز آتش سوزان * ثابت بر پیمان بود * و نابت
 در روضه رضوان * جمال مبارك قبل از صعود
 فرمودند اگر نفسی بایران رود و از عهده براید بامین
 السلطان این پیام برساند که همتی در حق اسیران
 نمودی و معاونت شاهان و رایگان کردی این خدمت
 فراموش نشود * و یقین بدان سبب عزت و برکت
 در جمیع شئون گردد * اے امین السلطان هر
 بنیانی پایان ویران گردد * مگر بنیان الهی که روز
 بروز بر متانت و محکمگی بیفزاید * پس تا توانی
 خدمت بدیوان الهی نما تا بایوان رحمانی راه یابی *
 و بنیانی بنهی که پایان ندارد *

بعد از صعود این پیام بامین السلطان رسید *
 و در آذربایجان جناب آقا سید اسد الله را آخوندهای
 ترك در اردبیل ذلیل نمودند * جفا روا داشتند و بقتل
 برخاستند * حکومت باطائف الحیل از ضرب و قتل

نجات داد مغلولا بتبریز فرستاد و از تبریز بطهران
 رسال داشتند * امین السلطان رعایت نمود و بناب
 آقا سید اسد الله را در دیوانخانه خورش منزل و مأوی
 داد * و چون مشار الیه بیمار گردید * ناصر الدین
 شاه بعیادت آمد * مشار الیه کیفیت را بیان
 نمود * و مدح و ستایش کرد بنوعیکه شاه محین
 خروج نهایت دلداری و مهربانی با آقا سید اسد الله
 مذکور نمود * و حال آنکه اگر سابق بود فوراً زینت
 دار میکشت و هدف تیر آتشبار میشد *

باری مشار الیه امین السلطان بعد از چندی
 مغضرب شهریار گردید * مبعوض و منکوب و سر کون
 بمدینه تم شد * این عبد سلیمان خان مذکور را
 روانه بایران کرد * و مناجات و مکتوبی مصحرب
 داشت که اثر قلم خویش بود * در مناجات طلب
 عون و عنایت الهی گردید و رجایه صرن و حمایت
 شد که مشار الیه از زاویه خول با وج قبول رسد *
 و در نامه صراحتاً نگاشته گردید که حاضر الرجوع

بطهران باش * عنقریب تأیید الهی رسد و پرتو
 عنایت بدرخشد و بر مسند صدارت در نهایت
 استقلال قرار خواهی یافت * این مکافات خدمت است
 و پاس همت که در حق مظلومی مجری داشتی ان نامه
 و ان مناجات الآن در خاندان امین السلطان موجود
 است * جناب سلیمان خان از طهران بقم رفته و بموجب
 دستور العمل در دائره معصومه در غرفهائی منزل
 کرد * متعلقان امین السلطان بدیدن آمدند * پرسش
 احوال نمود * و اظهار اشتیاق ملاقات کرد * چون
 این خبر بمشارالیه رسید * احضار فرمود متوکلا
 علی الله بخانه امین السلطان شتافت در خلوت
 ملاقات نمود * و نامه اینعبدالرا تقدم کرد * مشارالیه
 برخاست و نامه را در نهایت احترام تلقی نمود و بخان
 مشارالیه گفت که من نومید بودم * اگر چنین امیدی
 میسر گردد * دامن خدمت بر گرز نم * و حمایت
 و حصیانت یاران الهی نمایم * اظهار ممنونیت کرد *
 و بیان خوشنودی نمود * و گفت الحمد لله امیدوار

کشتم و یقین است بعون و عنایت الهی کامکار
کردم *

باری تعهد خدمت نمود و سلیمان خان وداع
کرد * مشار الیه بذل و بخششی بعنوان خرجی راه
خراسان بخان بدهد خان مشار الیه ابازان قبول نمود
انچه اصرار و ابرام کرد امتناع فرمود * هنوز خان
مذکور در بین راه بود که مشار الیه امین السلطان
از سر کوفی رهائی یافت * و رأماً برای مسند
صدارت احضار گردید * در کمال استقلال بوزارت
پرداخت و در بدایت فی الحقیقه حمایت میکرد ولی
در اواخر در مسئله شهدای یزد کوتاهی کرد * ابدأً
حمایت و صیانت نمود و انچه شکایت کردند اذن
صاغیه نداشت * عاقبت جمیع شهید شدند لهذا او
نیز معزول و منکوب * عالم افراخته منکوس
شد * و دل و جان امید وار مایوس گردید *
باری جناب سلیمان خان در بقعه مبارکه
در جوار مطاف ملا اعلی ایامی بسر برد * و با یاران

مألوف و ما نوس بود * تا انکه اجل محتوم رسید *
 و آهنگ بارگاه حی قیوم فرمود * از خاکدان
 بیزار شد * و بجهان انوار شتافت * و از قفس امکان
 رهائی یافت * و بفضای نامتناهی لامکان پرواز نمود *
 اغرقه الله فی غمار رحمته و انزل علیه شایب مغفرت *
 و اسبغ علیه جلائل نعمته * و رزقه جزیل موهبت *
 و علیه النحیه و الثناء

۹

❁ جناب آقا ❁

❁ عبد الرحیم مسکر ❁

و از جمله مهاجرین و مجاورین آقا عبد الرحیم
 مسکر است * این شخص بردبار و حلیم از اهل
 کاشان و از قدمای احب ای حضرت یزدانست *
 هنوز عارضش سادد که باده محبت الله نوشید *
 و مائده آسمانی مهیا و آماده دید * نصیب از هدایت
 کبری یافت * و بهره از موهبت عظمی *

بعد از انداء زمانی از موطن خویش بکاشن
 زوراء پرید * و بشرف لقاء حضرت مقصود رسید *
 در عراق ایامی بسر برد از الطاف بی پایان تاجی
 بر سر نهاد * زیرا بحضور مشرف میشد بکرات
 در رکاب مبارک پیاده بکاظمین علیهما السلام
 میشتافت * و حظ موفور مییافت * او نیز از جمله
 امراء در موصل حدباء بود عاقبت خود را بقاعه
 عکا کشید * و در جزار الطاف ایامی بسر میبرد
 کسب ضعیفی داشت * ولی قناعت مینمود *
 و مشرور و راضی بود * و در سبیل رشاد عمرش بهشتاد
 رسید * و در نهایت صبر و سکون بدرگه حضرت
 بیچون صعود نمود * تقمده الله بنضار و رحمة و البسه
 حال الغفران فی جنه الرضوان * قبر روشنش

در عکا است



۹

جناب آقا

محل ابراهیم

تبریزی

واز جمله مهاجرین و مجاورین جناب آقا محمد
 ابراهیم تبریزی بود * این شخص کریم خلق عظیم
 داشت * و لیل جناب عبد الفتاح در عکاء
 بود چون از محبوسی پدر خبر یافت * سر یعاماً بسجن
 عکاشافت * تا در این مشقت کبری شریک
 و سهم پدر بزرگوار باشد * با هوش و کوش بود
 واز باده محبت الله مست و پر جوش * سکونی
 غریب داشت * و متانتی عجیب * از اخلاق پدر
 نصیب داشت * والولد سر آیه بود * لهذا در جوار
 پروردگار مدتی مدیده براحته و آسایش کبری
 محظوظ بود * روز بکسب و کار میپرداخت و شام

بدرخانه میشتافت و بایاران دمساز بود * و باثباتان
 هم نغمه و هم آواز غیور بود و شکور * و پاک بود و حضور
 و مطمئن بفضل و عنایت رب غفور * شمع پدر
 بر آفر و خت و خاندان مشهدی عبد الفتاح روشن
 نمود * و سلاله باقی در اینجهان فانی تشکیل نمود *
 همیشه سبب سرور پاران بود * و باعث روح و ریحان
 دوستان * فطین بود و ذکی * و متین بود و ورزین *
 حیات خویش را با ایمان و ایقان و اطمینان بفضل
 منان منتهی نمود * سقاء الله کأس العفو والغفران *
 و جرعه من عین العنایة والرضوان * و رفته الی اوج
 الفضل والاحسان * و قبر معطرش در عکا است *

۹

جناب آقا

محل علی اردکانی

واز جمله مهاجرین و مجاورین آقا محمد علی اردکانی
 بود * این جوان نورانی در ربیع زندگانی و طراوت

و لطافت جوانی نداء ربانی شنید * و دل بسته بفیض
 آسمانی گشت * و بخدمت افنان شجره الهی
 پرداخت * و بروح و ربحان زندگانی میکرد و باین
 وسیله بمدینه عکارسید * و مدتی بخدمت آستان
 مقدس مشرف بود لهذا افسری از موهبت کبریه
 و در بهی از عزت عظمی شایان و رایگان دید *
 ملحوظ نظر عنایت بود * و با نیتی صادق بخدمت
 قائم خوشنحو بود و خوشرو و مؤمن و ممتحن و در جستجو *
 در ایام نیر آفاق قدیمی ثابت داشت و بعد از
 صعود و رز به عظمی قلبی راسخ * مرست باده
 پیمان بود * و دل بسته بالطف حضرت یزدان * بعد
 بحیفا انتقال نمود * و در جوار حظیره القدس مقام
 اعلی بنهایت ثبوت و استقامت عمری بسر میبرد * تا
 آنکه انقاس منتهی شد و خاتمه المطاف رخ داد *
 و بساط حیات منظومی گشت * این شخص آستان را
 خادم صادق بود * و دوستان را حبیب موافق *
 و هر کس از او راضی و خوشنود زیرا خوش شرب

بود و خوشخو * اغاثه الله في ملكوته الاعلى * و اسكنه
 في ما كوته الابهي و افاض عليه فيضاً مدراراً في جنة
 الفردوس مقام المشاهدة واللقاء * تراب معبرش
 در حيفا است *

۹

❁ حاجي ❁

❁ آقای تبریزی ❁

واز جمله مجاورین و مهاجرین حاجي آقای تبریزی
 بود * این مرد ربانی از اهل تبریز و مشامش از
 نفحات کاشن عرفان مشکبیز بود * در جوانی سر مست
 جام ربانی کشت * و تا ناتوانی قدمی ثابت داشت
 مدتی در آذربایجان بسر برد * و شیفته جمال جانان
 بود * دران قطعه و دیار چون با هم حق شهیر کشت
 عرصه بر او تنگ شد خویشان و آشنایان بستیزه
 بر خواستند * و هر روز بهانه می جستند تالانه و آشیانه
 بهم زد * و با متعلقین باوض سر پرواز نمود * و در اواخر

ایام بادرنه رسید ایامی نکذشت دردست عوانان
اسیر شد *

بهمراهی این آوارگان در ظل عنایت جمال
قدیم بسجن اعظم آمد و همراز و همدم بود در بلایا
و مصائب در این زندان شریک و سهیم و صبور و سلیم
بود *

بعد از آنکه اندک حریتی حاصل شد بکسب
و تجارت پرداخت ایامی بسر میبرد * و در سایه الطاف
راحت و آسایش داشت * ولی از صدمات اول
و مصائب و بلایا جسم علیل بود و قوی ضعیف لهذا
عاقبت مریض شد و بانجلال شدید مبتلا گشت *
و در جوار مبارک در ظل سدره منتهی از این عالم
ادنی بفردوس اعلی شتافت * و از این جهان ظلمانی
بعالم نورانی پرواز نمود * اغرقه الله فی بحار الغفران
و ادخله فی جنة الرضوان و اخلده فی فردوس الجنان *
خاک پاکش در عکا است

۹

جناب استاد
غلامعلی
نجار

واز جمله مهاجرین و مجاورین استاد غلامعلی
 نجار بود * این استاد ماهر از اهل کاشان و در ایمان
 و ایقان سیف شاهر * در وطن خویش در نزدیکانه
 و خویش مسلم در دیانت بود * و مجرب در امانت
 و عدم خیانت * بسیار غبور بود و پاک و حضور *
 چون دیده بنور هدی روشن کرد شوق لقا آتش
 افروخت * در کمال وجد و طرب و شور و وله از
 ارض کاف بعراق سفر نمود و مشاهده انوار اشراق
 کرد مهجور و مظلوم بود * و در نهایت صبر
 و سکون * در دارالسلام بصنعت خویش مشغول
 گشت * و با یاران مألوف شد و بشرف حضور

سرزوق کردید * ایامی در نهایت راحت و سرور
 میگذرانند * تا آنکه حرکت امرای بسمت حدباء
 کردید * او نیز از مظلومان بود و مغضوب عوانان *
 مدتی در اسیری بسر برد و چون حریت حاصل نمود
 بمدینه عکا آمد * و با زندانیان همدم و همراز شد *
 در این قلعه نیز بصنعت خویش پرداخت * و از
 بیگانه و خویش در کنار بود * بتنهائی میل داشت
 اکثر اوقات منفرد آزیست مینمود *

تا آنکه مصیبت کبری رخ داد و رزیه تظمی
 واقع شد * نجارے تربت پاک را در عهده گرفت
 و در نهایت اتقان سعی و کوشش نمود * الی الآن
 سقف شیشه که بر حیاط حجره مقدسه است کار
 و صنعت او است * این شخص بی نهایت صافی ضمیر
 بود * و روی منیر داشت * بر حالت واحده ثابت
 بود تلون و تزلزل نداشت تا نفس اخیر در نهایت متانت
 و محبت و دیانت بود بعد از سالهای چند که در جوار
 بود بجوار رحمت کبری پرواز نمود * و با اهل جنت

علیا همدم و همراز گردید * در دو جهان بشرف انا
 فائز شد * اینست موهبت عظمی اینست عطیه کبری
 وعلیه التمجیة والثناء * وجدث نورانیش در عکا
 است *

۹

جناب منیب

علیه بهاء الله الابهی *

این روح مصور اسم مبارکش میرزا آقا واز
 اهل کاشان بود * در ایام حضرت اعلی منجذب
 بنفحات الله شد و مشتعل بنار محبت الله * جوانی بود
 بی نهایت برازنده و زپنده * و در غایت صباحت
 و ملاححت * خطاط بی مثل بود * و طبعی روان
 داشت و الحانی بدیع * زیرک و دانا بود و ثابت و مستقیم
 بر امر الله * شعله نار محبت الله بود و منقطع از ما
 سوی الله *

در ایامیکه جمال مبارک روحی لاجبانه الفداء

در عراق تشریف داشتند از کشان مفارقت نمود *
 و بساحت اقدس شتافت * در خانه حقیری منزل
 نمود * و بنهایت عسرت معیشت میکرد * و بتحریر
 آیات و کلمات الهی مشغول بود * و در جبین موهبت
 نور مبین واضح آشکار داشت * و بخدمت امر الله
 مشغول بود * در این عالم فانی جز یک دختر چیز
 دیگر نداشت * و آن را نیز در ایران گذاشت * و بدار
 السلام بغداد شتافت * و چون موکب جمال مبارک
 در نهایت عزت و حشمت از بغداد باسلامبول
 حرکت نمود پیاده در رکاب مبارک بود *

این جوان در مدت حیات در ایران بنهایت
 رفاهیت و خوش گذرانی معروف و بنازکی و آزادی
 موصوف * دیگر معلوم است چنین جسم لطیفی پیاده
 از بغداد تا باسلامبول چه مشقتی تحمل نمود * ولی
 در نهایت روح و ریحان بادیه میپیمود * شب و روز
 بتضرع و ابتهال و مناجات مشغول و اینعبد را مونس
 دل و جان بود * حتی بعضی شبها در مین و یسار

رکاب مبارک میرفتیم * و بحالتی بودیم که از وصف
خارج است * در بعضی از شبها غزلی میخواند از جمله
غزلهای حافظ را میخواند یا تا کل بر افشایم و می
در ساغر اندازیم و همچنین غزل

* کرچه ما بندگان پادشهم

پادشاهان ملک صبح حکیم *

* رنگ تزویر پیش ما نبود

شیر سر خیم وافی سهیم *

باری در اسلامبول در وقت سفر بارض

سر جمال مبارک روحی لاجبانه الفداء حضرت

منیب را مرخص فرمودند که رجوع بایران نمایند *

و بتبلیغ مشغول کردند * لهذا مراجعت بایران نمود

و مدتی در ایران علی الخصوص در طهران بمخدمات

فائقه مشغول بود * تا آنکه دو باره از ایران بارض

سر آمد و بساحت اقدس مشرف گشت * و مدتی

در انجا بشرف لقا فائز بود * و در بلیه کبری یعنی

نقی بهکا ضعیف و عایل در رکاب حضرت رب

جلیل در این سبیل اسیر گشت * ولی بسیار ناتوان
 بود زیرا برضی شدید مبتلا با وجود این راضی نشد
 که در ادرنه بماند و بمعالجه پردازد * بلکه آرزوی
 ان داشت که در اقدام جمال مبارك جانفشانی نماید
 آمدیم تا بدریا رسیدیم * از شدت ضعف سه نفر
 او را بلند نمودند تا آنکه بکشتی رساندند * در کشتی
 مرض شدت یافت بدرجهائی که قاپیتان کشتی
 اصرار در اخراج نمود * ولی بسبب الحاح ماتا از میر
 صبر نمود * در از میر قاپیتان بمأمور دولت میرالایه
 عمر بیک که به همراهی ما بود گفت اگر او را برون
 نبرید من جبرا برون کنم زیرا کشتی مر یض قبول
 نکند *

لهذا مجبور شدیم که ایشانرا بخرسته خانه از میر بریم
 بان حالت ضعف که توانائی تلفظ يك حرف نداشت
 خود را کشان کشان بقدم مبارك رساند بر پای
 مبارك افتاد و گریه بسیار کرد * از وجه جمال
 مبارك نیز شدت احزان ظاهر و اشکار شد * بعد

ایشانرا بخته خانه از میر بردیم * ولی کما شتکان
 ما را بیش از يك ساعت مهات ندادند ان وجود
 مبارك را در خسته خانه در بستر گذاشتیم * و سر
 مبارکش را بر بالین نهادیم * و از سر تا پا بوسیدیم *
 بعد ستمکاران اجبار بر مراجعت نمودند * دیگر
 معلوم است که چه حلتی دست داد که هر وقت
 بخاطر می آید با چشم بگریان و قلبی سوزان ذکر اطوار
 واحوال ان بزرگوار مینمائیم بی نهایت فطین و متین
 ورزین بود و در ایمان و ایقان بی نظیر * زیرا کمالات
 معنویه با کمالات صوریه در شخص ایشان جمع
 شده بود * لهذا مورد الطاف بی پایان بود

قبر منورش در از میر است ولی مهجور هر
 وقت ممکن گردد * باید احبای الهی تجسس و تحری
 نمایند * وان قبر مهجور را بیت مهور کنند *
 تازائین را مشام برائحه طیبه ان
 جدث مطهر معطر گردد *

۹

جناب آقا
میرزا مصطفی
نراقی

از جمله نفوس طیبه طاهره جناب آقا میرزا
مصطفی نراقی است * این شخص محترم از معتبرین
نراق بود و از قدمای اجداء الله رخی بپرتو
محبت الله روشن * ودی بشقائق وحقائق معانی
رشك گلزار وچمن داشت *

در ایام حضرت اعلی روحی له الفداء از جام
سرشار معنوی سرمست باده الهی کشت * شوری
عجیب در مرد داشت * و شوقی شدید در قلب * در
سبیل الهی جانفشانی نمود * بلکه پاکبازی کرد *
از وطن مألوف و اقربای معروف و راحت جسم
وجان گذشت * و مانند ماهیان تشنه آب ببحر

الهی شتافت * بعراق آمد و بیاران روحانی پیوست
 و بشرف لقا فائز گشت * مدتی در نهایت روح
 و ریحان در جوار الطاف بی پایان گذران
 مینمود * تا آنکه مرخص گشت و بیاران شتافت *
 و بقدر قوه خویش بخدمت پرداخت شخصی کامل
 بود و ثابت و راسخ * مانند جبل شامخ متین و رزین
 بود * و مکن و امین * در شدت انقلاب و اضطراب
 نباح کلاب او را طنین ذباب بود * و آزمایش
 سبب آسایش در آتش افتتان مانند ذهب
 خالص رخ بر افروخت *

باری روزیکه موکب مبارک از قسطنطنیه رو بادره
 بر خواست * آن شخص بزرگوار از ایران
 وارد گشت * فرصت نشد مگر یک دفعه بحضور
 مبارک رسید * بعد مامور بمراجعت بایران گشت *
 در چنین حالتی بشرف لقا فائز گردید * و چون
 باذربایجان رسید * در آنجا بتبلیغ پرداخت شب
 و روز بحالت مناجات بود * تا آنکه در تبریز جامی

لبریز نوشید * شورانگیز کشت * و از تبلیغ رستخیز
 برخاست * و چون جناب فاضل کامل و عالم نحریر
 شهید حضرت شیخ احمد خراسانی با ذربایجان رسید *
 بان شخص بزرگوار همدستان شد * و هم نغمه
 و هم آواز کشت * بدرجه ثی شور و وله احاطه نمود که
 چهاراً بتبلیغ پرداختند * و اهل تبریز بستیزه بر
 خواستند * .

فراشان تجسس ان نفوس مبارکه نمودند آقا
 میرزا مصطفی را یافتند * عوانان گفتند میرزا مصطفی
 زلف داشت * بقین این او نیست * فوراً کلاه
 برداشت * و زلفها برون ریخت * و گفت ببینید
 من خود او هستم * پس او را گرفتند و ان دو بزرگوار را
 نهایت ظلم و اذیت نمودند * عاقبت جام شهادت
 لبریز را در تبریز نوشیدند و بافق اعلی شتافتند *
 در قتلگاه آقا میرزا مصطفی رجا نمود که من را پیش
 از جناب شیخ شهید نمائید تا شهادت او را بنیم * در
 الواح مبارک ذکر بزرگوارى انان الی الابد باقی *

ز برا توقیعات متعدده داشتند * و بعد از شهادتشان
از قلم اعلی ذکر مصیبتشان کشت *

این شخص شخیص از عنفوان جوانی تا زمان
نا توانی جمیع اوقات را در سبیل رب الآیات
بخدمات گذراند * والیوم در ملکوت ابھی در جوار
رحمت کبری در نهایت شادمانی وفرح و مسرت
و کامرانی بتسبیح و تقدیس کبریاء مشغول است *
طوبی له و حسن مآب بشری له من رب الارباب
جعل الله له مقاماً علیاً فی الرفیق الاعلی *

۹

❁ جناب ❁

❁ زین المقر بین ❁

وا از جمله مهاجرین و مجاورین حضرت زین
المقر بین است * این شخص جاہل از اجله اصحاب
حضرت اعلی و اعظام احباب جمال ابھی بود * در کور
فرقان مشهور بتقدیس و تزهد بود * و در فنون

شتی مهارت تامه داشت * مقتدای جمیع اهل نجف
 آباد بود * و در نزد اکابر و اعظم بلاد بی نهایت
 محترم * کلمه اش کلمه فصل بود * و حکمش نافذ
 و جاری * زیرا مسلم عموم بود * و مرجع خاص رعام
 بجزرد استماع خبر از ظهور حضرت اعلی روحی له
 الفدا فریاد ر بنا انا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان
 آمنوا بر بکم فآمنوا از جان بر آورد * و جمیع حجبات
 بدرید * و کشف سبحات نمود * و دفع شبهات کرد
 و بتسبیح و تقدیس جمال موعود برخاست * و بتبلیغ
 ظهور حضرت مقصود در موطن خویش و اصفهان
 شهره آفاق شد * و مورد طعن و اذیت اهل
 نفاق * عوام کاهوام که او را میپرستیدند بتعدیه
 پرداختند * هر روز جفائی از ستمکاران و اذیت
 و آزاری از عوانان صادر شد * جمیع را متحمل بود
 و در تبلیغ لسان فصیح بکشد * و در نهایت متانت
 مقاومت کرد * و روز بروز بر غضب عوانان یفزود *
 جامی سرشار از بشارات الهی در دست داشت *

و پیاده معرفت الله هر نفسی را سرمست مینمود *
 ابدأ خوف و خطری نداشت بی باک بود و در سبیل
 الهی چالاک * ولی بعد از قضیه شاه پناه نماند *
 و اذیت شدیده در هر شام و صبحگاه * و چون بقای
 ایشان در نجف آباد از برای جمیع احبا مورد خطر
 بود لهذا بعراق سفر نمودند *

در ایامیکه جمال مبارک در کردستان بودند
 و مغاره سر کاو خلوتگاه نموده بودند * جناب زین
 بیگداد وارد * ولی مأیوس و متأثر شد * زیرا دید از
 امر الله نه صدائی و نه ندائی نه جمعی و نه
 انجمنی نه صوتی و نه صیتی یحیی در گوشه خوف
 و خمول غائب * و در زاویه خمود و خسوف آفل *
 هر چه تحریری نمود نفسی نیافت * یک مرتبه با حضرت
 کلیم ملاقات کرد * و چون ثقیه بسیار بود سفر
 بکر بلا نمود * و مدتی در کربلا بتحریر آیات و کلمات
 مشغول گشت * پس دوباره بنجف آباد رجوع
 نمود و از هجوم اعداء و فجور ظالمان بقا و استقرار نماند *

ولی بنفخ صور مرة اخرى حیات تازه یافت *
 و بشارت ظهور جمال مبارك را بکوش جان استماع
 کرد و بجواب طبل الست کوس بلی زده و بتبلیغ
 امر مبارك لسان فصیح کشود * و بدلائل عقلیه
 و نقلیه اثبات ظهور من يظهره الله مینمرد * هر تشنه را
 آب کوآرا بود * و هر طالبی را برهان ساطع ملأ
 اعلی * در تقریر و تحریر سرور ابرار بود * و در توضیح
 و تفسیر آیت کبری *

باری در ایران در تحت خطر ناگهان بود و بقای
 در نجف آباد سبب ضوضاء اهل عناد * لهذا لبیک
 زنان بارض سر شتافت * و قصد حرم کبریا نمود *
 احرام کعبه دوست بست و بشعر و مقام مقصود
 رسید * اوقاتی در حضور بسر برد بعد با جناب آقا
 میرزا جعفر یزدی مأمور بتبلیغ شد * دو باره بایران
 رفت * و در ایران با زبان و لسان بلیغ تبلیغ آغاز نمود *
 و بشارت ظهور مالیک وجود را باعلی علین واصل
 نمود * در ایران با آقا میرزا جعفر بهر شهر آباد و ویران

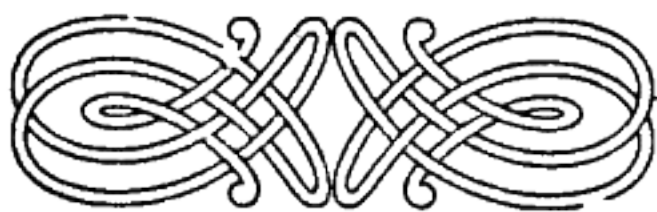
مرور نمود * و بشارت بظهور جمال مبارک داد *
 پس دوباره سفر بعراق نمود * در اینجا شمع جمع بود
 و سبب روح و ریحان عموم * همواره بنصائح
 و مواعظ میپرداخت * و از آتش محبت الله
 میکداخت *

و چون یارانرا در عراق اسیر کردند * و بموصل
 نفی و کسبیل نمودند * مردار اسیران شد و سرور
 مظلومان کشت * مدتی در موصل تسلی خاطر
 منفيان بود * و حل مشکلات یاران میکرد * قلوب را
 الفت میداد * و نفوس را بیکدیگر مهر بان مینمود *
 بعد اذن و اجازه حضور خواست حاجتش بشرف
 قبول مقرون شد * پس وارد نجف کشت * و بحضور
 حضرت مقصود مشول یافت * و بتحریر آیات
 مشغول بود * و بتشویق اصحاب مألوف مهاجرین را
 رشته الفت بود * و مسافرین را شعله محبت * انی
 از خدمت فراغت نداشت * و هر روز مورد
 عنایت میشد * و کتب و الواح بکمال دقت صحیح

مرفوم مینمود *

بارے این شخص جلیل از بدایت حیات تا
 نفس اخیر در خدمت نور مبین فتور و قصور نمود
 و بعد از صعود چنان با آتش حسرت بر افروخت *
 که هر روز میگردید و میکداخت * و یوماً فیوماً
 انحلال جسم تزپید می یافت * در نهایت ثبوت
 واستقامت بر عهد و میثاق بود * و مونس و انیس این
 بنده نیر آفاق *

هر روز منتظر صعود بود و هر دم آرزوی عروج
 میفرمود * عاقبت در نهایت روح و ریحان و بشارت
 بملکوت رحمن پرواز بملکوت راز کرد * و از هر غمی
 آزاد شد * و در محفل تجلی غرق انوار گردید * علیه
 النخبة والثناء من ملکوت الانوار * و علیه البهاء
 الابهی من الملائع الاعلی * وله السرور والحبور فی عالم
 البقاء * و جعل الله له فی جنة الابهی مقاماً عالیاً *



۹

جناب عظیم تفریشی

واز جمله مجاورین و مهاجرین جناب آقا عظیم
 تفریشی بود * این مرد خدا از بلوک تفریش بود *
 و بی قید و تشویش * و آزاد از هر بیکانه و خویش * از
 قدمای احباب بود * و از سلسله اهل وفا * در ایران
 بشرف ایمان فائز شد * و بخدمت یاران پرداخت *
 هر شخص موثمنی را خادم بود و هر مسافری را بنده
 صادق *

با جناب آقا میرزا موسای قمی علیه بهاء الله
 و علیه التحية و الثناء بعراق وارد و از الطاف نیر آفاق بهره
 و نصیب گرفت * در محضر کبریاء حاضر و بشرف
 لقا فائز گشت * مظهر الطاف بود و مشمول عنایت

واسعاف * بعد از مدتی با جناب حاجی مشارالیه
 مراجعت بایران نمود * حیا الله بخدمت احباب
 میپرداخت * و بدون جیره و مواجب سالهای چند
 خدمت بمیرزا نصر الله نفری میگرد * و روز بروز
 بر ایمان و ایقان می افزود * تا آنکه آقا میرزا نصر الله
 مذکور از ایران رحلت نموده بارض مر وارد شد *
 جناب عظیم در معیت او نیز بشرف لقا فائز گشت
 و در نهایت محبت و صداقت لله خدمت مینمود *
 و چون موکب مبارک بعکة حرکت کرد * بشرف
 معیت فائز و باین سجن اعظم وارد گردید *
 در سجن بخدمات در خانه تخصیص یافت *
 و بآب یاری و سقائی در داخل و خارج قیام نمود *
 و در قشله زحمات بسیار میکشید * ابدأ روز و شب
 آرام نداشت * و عظیم خلق عظیم داشت و بسیار
 حلیم و مسلیم و برد بار بود و از هر آلودگی بیزار
 و در کنار * و چون سقای در خانه بود هر روز
 بشرف حضور فائز * و با پاران و دوستان مؤانس

و مجالس جمیع را تسلی خاطر بود و سبب فرح و مسرت
 هر حاضر و غائب * بکرات و مراتب از فم مطهر در حق
 او کلمه رضا صادر و بر حالت واحد بود * ابداً تغییر
 و تبدیلی نداشت * همیشه بشوش بود خستکی نمیدانست
 و آزرده کی نمی یافت * هر نفسی او را بخد متی امر
 میکرد فوراً مجری مینمود * در ایمان و ایقان ثابت
 بود * و در بوستان محبت الله شجری ثابت * تا آنکه
 بعد از سالهای زیاد در آستان مقدس مشغول بخدمات
 بود * در نهایت سکون و اطمینان مستبشراً بملکوت
 الله از اینجهان فانی بجهان باقی شتافت * و جمیع احبا
 از وفات او متأثر و متحسر گشتند * جمال مبارک
 جمیع را تسلی دادند * زیرا در حق او بسیار اظهار
 عنایت داشتند * علیه الرحمة من ملکوت الغفران
 و علیه بهاء الله فی کل عشی و اشراق *

۹

جناب آقا

میرزا جعفر

یزدی

واز جمله مهاجرین و مجاورین جناب آقا میرزا
جعفر یزدی است * این مرد میدان از طب لاب
علوم بود * و در فنون شتی اطلاع داشت * مدتی
در مدارس واز فوارس میدان فقه و اصول بود * و در
منقول و معقول تتبع نمود * چون اثر نخوت و تکبر
از دیگران دید تنفر نمود * در این اثنا نداء از ملا
اعلی شنید * بدون توقف و تردد فوراً فریاد بلی
برآورد * و ر بنا انا سمعنا منادياً ینادی للایمان ان آمنوا
بر بکم فآمننا گفت *

باری چون در یزد کیر و دار شدید دید
وازدحام عجیب * لهذا از وطن مألوف بنجف اشرف

شتافت * و بجهت حفظ وصیانت با طلاب محشور
 شد * و بعلم و فضل مشهور گشت * چون صبت
 دار السلام بلند شد از نجف بیفداد شتافت * و تبدیل
 لباس کرد * یعنی بر سر کلاه نهاد * و بجهت مدار
 معیشت بصنعت نجاری پرداخت * سفری بطهران
 کرد بعد مراجعت نمود و در ظل عنایت در نهایت
 صبر و بردباری زندگی می نمود * و در لباس
 فقر کامکاری می کرد * با وجود علم و فضل
 در نهایت خضوع و خشوع و محویت و فنا بود *
 همواره صمت و سکوت داشت * و با هر نفسی ممتزج
 و محشور

تا آنکه در سفر عراق با سه لامبول در رکاب
 نیر آفاق بود * و با این عبد شریک در خدمت یاران
 چون بمنزل میرسیدیم جمیع دوستان از خستگی راه
 میخفتند و راحت می جستند * من و میرزا جعفر بد هات
 اطراف میرفتیم * تا تهیه از وقفه این قافله و گاه وجو
 نمائیم * چون در راه قحط و غلا بود * بعضی اوقات

از بعد ظهر تا نیمه شب در دهات سرگردان بودیم
 بهر نحوی بود چیزی بدست می آوردیم و مراجعت
 می کردیم

باری این شخص حلیم بردبار و سلیم بود
 و در آستان مقدس مقیم * جمیع یاران را خادم بود
 و شب و روز بر عبودیت قائم بی صدا بود و بی ندا
 و در جمیع امور متوکل بر خدا * باری در ارض سر
 مشغول بخدمت بود تا آنکه اسباب نفی بعکافرا هم آمد
 او نیز مسجون گشت و خوشنود و ممنون بود * و همواره
 شکرانه بحضرت بیچون میکرد که الحمد لله در فلك
 مشحون است * زندان را گلستان میدید و تنگی سخن را
 فضای بوستان می یافت * در سر باز خانه زمان
 حبس بمرض شدید مبتلا گشت * و اسیر بستر
 امراض متعدده گردید * عاقبت طبیب جواب داد
 و دیگر حاضر نشد * جناب آقا میرزا جعفر دم
 در کشید * و نفس اخیر بر آورد میرزا آقا جان
 بساحت اقدس شتافت و خبر فوت میرزا جعفر

عرض کرد و گذشته از نفس اخیر بعضی از اعضاء را
 قوت ماسکه نمانده بود و بکلی باز شده بود *
 و متعلقش بگریه وزاری انباز * جمال مبارك
 فرمودند بروید مناجات یاشافی بخوانید میرزا
 جعفر زنده میشود * و بنهایت سرعت بحالت اول
 می آید بر سر بالین او آمدیم در حالتیکه سرد شده
 بود * و جمیع آثار موت ظاهر و مشهود بود * اندک
 اندک بحرکت آمد * و اعضاء بحالت اصلی عود
 نمود * يك ساعت نگذشت که میرزا جعفر بر
 خاست و نشست و بنای مازحه و مطایبه گذاشت *
 باری بعد از آن واقعه مدت مدیدی زیست نمود *
 همواره بخدمت یاران می پرداخت * و این
 خدمت را مدار مفخرت میدانست * یعنی هر نفسی را
 خادم بود * در بنهایت تبطل و تذکر بود * و در
 منتهای ایمان و ایقان و اطمینان * عاقبت در سجن
 اعظم عالم ناسوت بگذاشت * و بجهان لاهوت
 پرواز کرد * علیه التحية والثناء و علیه البهاء الابهی

وعلیه نظر العنايه من حضرة الکبرياء * قبر منورش
در عکاست

* جناب *

حسین آقای

* تبریزی *

واز جمله مهاجرین و مجاوزین جناب حسین آقای
تبریزی بود * این مقرب درگاه کبریا سلیل
محترم جناب آقاعلی عسکر تبریزست * از تبریز بانهایت
شوق و وله در معیت پدر بارض سر سفر نمود و از
ادرنه بسجن اعظم بخواهش خویش در نهایت
آرزوشتافت * از بدایت ورود بقلعہ عکاء خدمت
قهوه خانه بعهدہ گرفت * و در آستان مقدس
بخدمت یاران قیام کرد * این شخص ادیب بدرجهئی
حایم و سلیم بود که در مدت چهل سال با وجود
انکه مشقت عظیم داشت و شب و روز دوستان
و بیگانه و آشنایان هجوم بدرب خانه داشتند * حسین

آقا بخدمت کل فرداً فرداً میپرداخت * و در نهایت
 ائقان عبودیت بکل مجری میداشت * در این
 مدت مدیده نفسی مکدر نشد و شکایت نمود فی
 الحقیقة این معجزه بود * جز حسین آقا کسی از عهده
 این خدمت برنی آمد * همیشه بشوش بود و مسرور
 * و در خدمات موکوله خویش مواظب و بائقان
 مشهور * و در امر الله مخلص و غیور و ثابت و وقور *
 و در بلا یا متحمل و صبور * بعد از عود نائره امتحان
 شعله زد و از یاح افتتان بنیان برافکند * این مؤمن
 موقن با وجود خویشی نزدیک چنان استقامتی بنمود
 که لا تأخذه فی الله لومة لائم ظاهر گشت * ابدأ
 توقف نمود و ادنی تنزل نیافت * بلکه مانند کوه
 ثابت و پر شکوه بود * و بنشابه قلعه حصین رزین
 و حصین

امة الله المقدسه والده اش رانا قضان بحمل
 خویش نزد دخترش بردند * و بجمیع وسائل
 کوشیدند تا او را متزلزل نمایند محبت و مهر بانی

بدرجه ئی کردند که بوصف نیاید * و نقض عهد را
 مستور میداشتند * تا اینکه این کنیز محترمه جمال
 مبارک بوی نقض یافت * فوراً قصر را گذاشت و بعا
 شتافت * گفت من کنیز جمال مبارکم و ثابت
 و راسخ بر عهد و میثاق * داماد ولو امیر بلاد باشد
 چه ثمری از برای من دارد و من دبستی بخویشی
 و مهربانی ندارم * و وابسته مدارا از مظاهر نفسانی
 نخواهم بود * من ثابت بر عهدم و متمسک بمیثاق *
 دیگر راضی نشد که با ناقضین ملاقات نماید بکلی تیرا
 نمود و بحق تولی جست *

باری جناب حسین آقای مذکور از عهد الهیاء
 دقیقه ئی انفکاک نکرد * همیشه مواظبت تام
 داشت * و انیس و مونس دائمی بود * لهذا نهایت
 تعلق باو داشتم * و صعود او مصیبت عظیم بود الی
 الان هر وقت بخاطر می آید نهایت تأثر و تحسر حاصل
 میکرد * ولی شکر خدا را که این مرد الهی در ایام
 مبارک شب و روز در جوار بیت زندگانی مینمود *

ومظهر رضا بود وبكرات و ممرات از فم مطهر مسموع
 شد كه حسين آقا بجهت اين خدمت خلق شده
 است *

باري اين مؤمن نوراني بعد از خدمات چهل
 ساله ترك اين جهان فاني كرد و بعالم الهی پرواز
 نمود * عليه التحية والثناء * وعليه الرحمة من فيض
 الكبرياء * وحفف جدته بانوار ساطعة
 من الرفيق الاعلى * جدت نورانیش
 در حيفا است

* جناب حاجي *

علي عسكر تبریزی

اين شخص جليل از اهل تبریز بود * و تجارت
 مشغول در آذربايجان در نزد عموم آشنایان محترم
 و بدیانت و امانت و زهد و ورع و تقوی مسلم * جميع
 اهل تبریز شهادت بر بزرگوارے او میدادند *

وستایش اخلاق و اطوار مینمودند * و بهر منقبتی
 می ستودند از قدمای احباب بود و از اجله یاران *
 در نفع اول صوز منصعق و بنفخه ثانیه منجذب
 و حیات تازه یافت * شمع محبت الله بود و شجره
 مبارکه در جنت ابری * جمیع خاندان و خویشان
 و آشنایانرا هدایت کرد * و موفق بخدمات کشت
 ولی از ظلم اشرا در ضیق شدید افتاد * و در هر
 روزی بیلابی جدید مبتلا گردید * و لکن بهیچوجه
 ملال و کلال نیافت * و روز بروز بر ایمان و ایقان
 و جانفشانی افزود * تا آنکه از وطن بیزار گشت
 و با خاندان بارض سر یعنی ادرنه وارد شد *
 در نهایت عسرت و قناعت اوقاتی بسر میبرد *
 و قور و صبور بود و راضی و شکور * در ارض سر
 قدری اجناس بهمراه برداشت و بشهر جمعه بازار
 شتافت که مدار معاش تحصیل نماید بضاعتی مزجاة
 داشت و از هجوم طراران بیاد داد * چون خبر
 بقونسول ایران رسید قونسول تقریری بحکومت داد

و مبلغ گزافی بقله آورد که اموال مسروقه مبلغی وافر بود از قضاے اتفاق دزدان گرفتار شدند و متمول بودند قرار بر تحقیق مسئله شد قونسول حاجی را احضار نمود و گفت این سارقان پر دولتمند و من در تقریر خویش بحکومت مبلغی وافر نوشته‌ام لهذا شما بمجلس استنطاق بروید و مطابق آنچه من نوشته‌ام تقریر دهید

حاجی بزرگوار گفت سرکار خان اموال مسروقه چیزی جزئیست چگونه من بر خلاف واقع تقریر دهم در مجلس استنطاق عین واقع را خواهم گفت و جز این تکلیف خویش ندانم قونسول گفت حاجی خوب وسیله‌ئی بدست آمده ما و تو هر دو مداخل خواهیم نمود چنین منفعت عظیمی را از دست مده جناب حاجی فرمود حضرت خان جواب خدا را چگونه بدهم از من دست بردار جز عین واقع نکویم قونسول متغیر شد تهدید کرد که تو میخوای مرا تکذیب کنی و رسوائی تورا حبس کنم و نفی

غلام وهر اذیتی برنووارد آورم الآن تورا تسلیم
 پولیس کنم و میگویم مفضوب دولت است باید دست
 بسته بجدود ایران رسد * ان شخص بزرگوار
 تبسم نمود گفت جناب خان ما جان خویش را
 فدای صدق و راستی نموده ایم و از هر چیز در گذشته ایم
 حال ما را بکذب و افترا دلالت میفرماید البته
 آنچه میتوانی بکن من از راستی و حق پرستی رو نگردانم
 * قونسول چون ملاحظه کرد ان شخص
 جلیل ممکن نیست که خلاف واقع کلمهئی بر زبان
 راند لهذا خواهش نمود پس بهتر آنست که شما از
 اینجا بروید تا بچکومت بنکارم که صاحب مال اینجا
 نیست رفته است و الا من رسوا خواهم شد * جناب
 حاجی رجوع بادر نه نموده و نامی از اموال مسروقه
 نبردند * این قضیه شهرت یافت و سبب حیرت
 دیگران گردید

بارے ان پیر بی نظیر در ادرنه مانند

دیگران اسیر شد و در رکاب جمال مبارک

بسجنت اعظم این زندان بلا شتافت * ولی باجمیع
 خاندان سنین چند بنهایت شکرانیت در سبیل الهی
 مسجون بود مسجوننی سبب سرور و شادمانی بود *
 وزندان او را ایوان * در این مدت کلهئی جز شکر
 و حمد از او استماع نشد * هرچه عوانان بر ظلم افزودند
 او خوشنود تر گردید و از فم مطهر بکرات و مرآت
 در حق او اظهار عنایت مسموع شد میفرمودند من
 از او راضی هستم

باری این روح مصور بعد از سنینی چند
 در نهایت ثبوت و استقامت و فرح و مسرت از عالم
 خاک بجهان پاک شتافت و اثری عظیم گذاشت *
 در اکثر اوقات انیس و ندیم اینعبید بود * روزی در
 بدایت سجن بلانه و کاشانه او در قشله شتافتم در
 اطای محقر منزل داشت * خود حاجی تب شدید
 داشت و مست و مدهوش افتاده بود * در طرف
 مینش حرم محترمه اش در لرزشدید بود * در یسارش
 دختر محترمه اش فاطمه محرقه نموده بود * بالای سرش

پسرش حسین آقا حصبه نموده بود و فارسی را فراموش کرده فریاد میکرد (یاندی یوره کم) یعنی دلم آتش گرفته است * در زیر پایش صبیه دیگر مستغرق مرض در کنار اطاق برادرش مرحوم مشهدی فتاح سرسام کرده بود * در چنین حالتی زبانش بشکرانه حضرت پروردگار مشغول و اظهار بشارت و سرور مینمود

حمد خدا را که صابر و شکور و ثابت و وقور
در سجن اعظم معود بجوار رب غنور نمود علیه
البهاء الابهی و علیه التیمه و الثناء و علیه الرحمة و الغفران
الی ابد الابد *

۹

* جناب آقا *

* علی قزوینی *

وا از جمله مهاجرین و مجاورین جناب آقا علی
قزوینی بود این شخص محترم همتی عالی داشت

و علویّتی نامتناهی ثبوت و استقامتی عظیم داشت
 و قوه ایمانی محکم و متین از قدمای احباب بود و از اجله
 اصحاب در بدایت طلوع صبح هدی منجذب
 بحضرت اعلی روحی له الفداء گردید و بهدایت
 دیگران پرداخت از صبح تا شام بصنعت مألوف
 بود و اکثر شبها بمیزبانی یاران مشغول و اجبای
 روحانی را مهمانی مینمود و باین وسیله بهدایت
 طالبان میپرداخت و آهنگ خوشی در عشق الهی
 مینواخت همت غریبی داشت و ثبوت و استقامتی
 عجیب و چون تفحات کلشن ایهی منتشر شد مشام
 معطر گردید فوراً بنار موقده برافروخت و پرده
 او هام بسوخت و بنشر امر مبارک قیام کرد هر شب
 انجمنی بود و محفل غبطه کزار و کفش تلاوت آیات
 بود و ترتیل مناجات و بشارت بظهور اعظم و اغلب
 اوقات محبت بایار و اغیار میکرد و الفت با آشنا
 و بیگانه مینمود شخص کریم بود و دست و دل
 کشوده داشت

تا آنکه آهنگ سجن اعظم کرد و باخا نواده
 بقلمه عکا وارد شد در راه زحمت و مشقت بسیار
 کشید ولی از شوق لقاهر بلائی کوارا بود
 راه میپیمود تا در جوار عنایت حق مسکن و مأوی
 نمود در بدایت اسباب معیشت مهیا بود و بخوشی
 و راحت زندگانی مینمود ولی بعد نهایت عسرت
 رخ کشود و مشقت غریبی داشت اکثر اوقات
 جزنان طعمهئی نبود و بجای چای آب روان صرف
 مینمود ولی در نهایت قناعت و مرور و شادمانی
 زندگانی میکرد شرف حضور او را مرور و حبور بود
 و آقای محبوب نعمت موفور غذایش مشاهده جمال
 بود و شرابش بساده وصال همیشه بشوش بود
 و خواش و لی دل و جان در نهایت جوش و خروش
 اکثر اوقات اینعبدا همدم بود و بی نهایت شاد و خرم
 رفیق و جلیس بود و رفیق و انیس در مساحت اقدس
 مقرب بود و در میان احباب و اصحاب محترم
 از دنیا بکلی بیزار بود و متوکل بحضرت پروردگار

ابداً تلون نداشت بر حالت واحده بود وثابت
و مستقیم مانند جبل راسخ

چون صبر و سکون و قناعت و ثبوت او بخاطر
آید بی اختیار طلب الطاف از حضرت پروردگار
کرد نوازل شدیدی بر این شخص محترم مستولی
بود که همیشه مریض و بیمار بود در تعب و مشقت
بیشمار سبب آن بود که در قزوین در سبیل الهی
بدست اهل کین گرفتار گشت چندان بر سر
مبارکش زدند که اثر تا نفس اخیر باقی بود

انواع ستم ظالمان مجری داشتند و عوانان هر
اذیتی رواد انستند و جرمی جز ایمان و ایقان نداشت
و گناهی غیر از محبت پروردگار نبود بقول شاعر

(جفدها بر باز استم میکنند

پر و بالش بیگناهی میکنند)

(که چرا تو یاد آری زان دیار

باز قصر و ساعد آن شهر یار)

(جرم او اینست که بازاحت و بس

غیر خوبی جرم یوسف چیست پس)

این مصداق حالت جناب آفا علی بود

باری این شخص جلیل در نهایت تبتل

و تضرع و توجه در سجن اعظم اوقات میگذراند

و منظور نظر عنایت بود و مشمول الطاف یحیی

و محصر در اکثر اوقات بشرف حضور مشول می

یافت و مورد الطاف نامتناهی میشد این بود سرور

او این بود حبور او این بود شادمانی او این بود

کامرانی او تا آنکه اجل محتوم رسید و صبح امید

دمید و نوبت صعود بجهان ناپدید آمد در ظل

مبارك بملکوت امرار شتافت علیه التعمية

والثناء وعلیه الرحمة من رب الاخرة

والأولى نور الله مضجعه بانوار

ساطع من الرقیق الأعلى

۹
جناب آقا مهمل باقر
و آقا مهمل اسماعیل

و از نفوس مسجونه که در سیل الهی بزندان
عکافتادند جناب آقا محمد باقر و آقا محمد اسماعیل
خیاطند اینها دو برادر مرحوم پهلوان رضا
هستند که از ایران هجرت بارض سر کردند و بظل
عنایت شتافتند و در پناه جمال مبارک بعکا وارد شدند
اما پهلوان رضا علیه الرحمة والرضوان و علیه البهاء
الابهی و علیه التعیة والثناء شخصی بود بظاهر
از رداء علم عاری و در صف کسبه مانند سائر اهالی
اولی بعشق و محبت الهی کریبان درید و باوج
اعظم عرفان پرید از نفوس سابقین است چنان
بیان و تبیینی یافت که اهل کاشان مبهوت و حیران

شدند *

از جمله این شخص بظاهر عامی نزد حاجی
 محمد کریم خان در کاشان رفت سوال کرد * جناب
 آقا شمار کن رابعید زیرا من تشنه عرفانم و رکن
 رابع را شناسائی خواهم * چون جمعی از امرای سیاهی
 و عسکری حاضر بودند حاجی مشار الیه گفت
 استغفر الله من از کسانی که مرارکن رابع میدانند
 بیزارم من ابدآ چنین ادعائی ندارم * هر کس این
 روایت نماید کاذب است لعنة الله علیه * پهلوان
 رضا چند روز بعد دوباره نزد حاجی مذکور رفت
 و گفت جناب آقا من ارشاد العوام را من البداية
 الى النهاية مطالعه کرده ام معرفت رکن رابع را فرض
 و واجب دانسته اید و فی الحقیقه همعنان امام زمان
 شمرده اید لهذا نهایت آرزو دارم که او را بشناسم شما
 البته برکن رابع واقفید رجا دارم بمن بنمائید حاجی
 مشار الیه متغیر شد گفت رکن رابع شخص موهومی
 نیست شخص معلوم است نظیر من عمامه بسر دارد

و عبائی در بر و عصائی در دست پهلوان رضا در جواب
 تبسم نمود گفت جناب حاجی بی ادبی است در بیان
 سر کار تناقض است اول چنین فرمودید و حالا چنین
 میفرمائید که تغیر حاجی شدید شد و گفت حال من
 فرصت ندارم در وقتی دیگر در این مسئله صحبت
 با همدیگر میکنیم حال مرا معاف بدارید * مقصود
 اینست که این شخص بظاهر عامی چنین رکن
 را بی را بقول علامه حلی بر کن رابع انداخت و ملازم
 و حیران کرد *

باری این مرد میدان غضنفر عرفان در هر محفلی
 که زبان میکشود مستمعین را حیران میکرد * و تا آنس
 اخیر مجیر و دستگیر هر طالبی بود * تا آنکه با سم حق
 شهزه آفاق شد و بیسر و سامان گشت و بملکوت
 ابی صعود نمود *

اما دو برادر مهر پرورش بعنایت جمال مبارک
 اسپر عوانان گردیده در سجن اعظم مقید و شریک
 و سهم این آوارگان گردیدند * و در نهایت انقطاع

و انجذاب در بدایت ورود بعکاء بملکوت ابھی شتافتند
 زیرا ستمکاران بمحض ورود کل را در ضمن قلعه
 در قشله عسکر حبس نمودند * و عمر دخول
 و خروج را بر بستند * و هوای عکاء در آن اوقات
 مسموم بود هر غریبی بمجرد ورود بستری میشد *
 جناب آقا محمد باقر و آقا محمد اسمعیل مبتلا بمرض
 شدید شدند طبیب و دوائی در میان نبود *
 آن دو نور مجسم در يك شب دست در اغوش
 یکدیگر صعود بجهان ابدی نمودند * و یاران را
 بحسرت بی پایان انداختند آن شب جمیع کریان
 بودند *

صبح خواستیم تا جسد مطهرشانرا برداریم
 عوانان گفتند شمارا خروج از قشله جائز نه این
 دو جنازه را تسلیم کنید ما غسل و کفن و دفن
 مینمائیم * ولی مصارف را شما باید تکلف نمائید * از
 قضا چیزه موجود نبود سجادهئی زیر پای
 جمال مبارک بود جمال مبارک روحی لاجبائه القداء

ان سجاده را از زیر پای مبارک برداشتند و فرمودند
 بفروشید و بعنوانان بدهید * بصد و هفتاد فروش ان
 سجاده فروش زفت و تسلیم ستمکاران شد * ولی ان
 ظالمان ان دوروح مجسم رانه غسلی نمودند و نه
 کفنی بل زمین را کاویده ان دو مظلوم را
 بالباس دفن نمودند که الآن قبرشان متصل
 بهم است * همچنانکه جانشان در ملکوت
 ابهی همدم جسمشان نیز در زیر خاک دست
 در اغوش یکدیگر است *

جمال مبارک نهایت عنایت در حق این دو برادر
 داشتند * در ایام حیات مشمول الطاف بودند و بعد
 از وفات مذکور در الواح شدند * قبرشان در عکا
 است و علیهم النجیة و الثناء و علیهم البهاء الابهی *
 و علیهم الرجعة و الرضوان

۹

جناب آقا

ابو القاسم سلطان آبادی

واز جمله مسجونین جناب آقا ابو القاسم سلطان
 آبادیست که رفیق سفر جناب آقا فرج بود * این
 دو شخص مؤمن ثابت مستقیم با قایم سلیم و جانی
 زنده بنفثات روح الامین از ایران بارض مر
 شتافتند * زیرا از ظلم عوانان و اعتساف ممتکاران
 اقامت در وطن مألوف نتوانستند * پیاده از هر
 قیدی آزاده سر کشته کوه و صحرا شدند و مکشته
 دشت و دریا بسی شبها که نخفتند * و بی لانه
 و آشیانه ماندند * و بی آب و دانه گذراندند * بستری
 جز خاک نداشتند * و رزقی جز گیاه صحرا نیافتند *
 تا خود را کشان کشان بارض مر رساندند *

از قضا در ایام اخیر بود انا نیز اسیر شدند *
 و در معیت جمال مبارك بسجن اعظم شتافتند *
 جناب آقا ابو القاسم بیمار شد و بمحرقة شدیدة گرفتار
 او نیز مقارن صعود ان دو برادر آقا محمد باقر و آقا
 محمد اسمعیل صعود نمود و جسم مطهرش در خارج
 عکا مدفون شد * و جمال مبارك اظهار رضایت از او
 نمودند * و جمیع یاران در مصیبت او با چشمی کریان
 و قلبی سوزان آه و فغان نمودند * علیه البهائم الابھی *
 و اما :

جناب آقا فرج

در جمیع این موارد با آقا ابو القاسم همدم
 و همقدم بود * و چون در عراق عجم غلغله ظهور نیر
 اعظم شنید زلزله بارکان افتاد زمرمه آغاز نمود هلهله
 کویان بعراق عرب شتافت * وجد و طرب یافت
 بساحت قدس در آمد * و در محفل انس داخل شد
 بشرف حضور مسرور گشت * و بپشارت موفور

بسلطان آباد رجوع نمود * اهل کین در کین عاقبت
 نائره فساد شعله زد و حضرت پاك و مقدس ملا ماشی
 با یاران چند در نهایت مظلومی شهید شدند *

آقا فرج با آقا ابو القاسم متواری گشتند بارض
 مر شتافتند * عاقبت با یاران در معیت یار مهر بان
 بزندان عکاء افتادند آنها فرج در سجن اعظم بشرف
 خدمت جمال قدم فائز * دائم ملازم آستان بود
 و تسلی دوستان * در ایام جمال مبارك خادم صادق
 بود و یاران را رفیق موافق * و همچنین بعد از صعود
 مبارك بر عهد و میثاق ثابت و در بوستان بندگی نخلی
 باسق * این شخص بارع صادق بجمیع حالات قانع
 و در موارد بلا صابر *

باری در کمال ایمان و ایقان و توجه بملکوت
 رحمن رحلت از اینجهان نمود و مظهر الطاف بی پایان
 بود * علیه الرحمة والرضوان و علیه التحية في جنه
 الرضوان * و علیه الثناء في فردوس الجنان

حرم حضرت سلطان الشهداء

واز جمله مهاجرات حرم حضرت سلطان
 الشهداء امة الله المحزونه فاطمه بيگم است * اين
 ورقه مقدسه شجره الهيه از بدايت جواني در سبيل
 الهی ببلایای نامنناهی گرفتار گشت * اول مصیبت
 پدر پاك كهرش در اطراف بدشت بعد از مشقتهاى
 عظیمه در بیابان در کار و انسرانی بزحمت بی پایانی
 در غربت و کربت و نا توانی وفات نمود * و این
 مخدره یتیم گشت * چندی گرفتار بود تا آنکه
 بدرقه عنایت رسید و در ظل عفت و عصمت حضرت
 سلطان الشهداء در آمد و چون سلطان الشهداء
 بهائی شهیر آفاق و دلداده دلیبر رحمانی و سرگشته

و سودائی بود و ناصر الدین شاه در نهایت خونخواری
 و اعداء در کین بودند هر روز سعایتی مینمودند
 و فتنه و آشوبی می انداختند * لهذا خاندان سلطان
 الشهداء روزی در حق او امین نبودند * و همیشه
 مترصد شهادت او بودند * و در نهایت اضطراب
 ایام بسر میبردند * خاندان مشهور بهائی اعدا
 در نهایت ظلم و بیعدادی * حکومت در تعرض
 نامتناهی * پادشاه اقلیم در غایت خونخواری *
 دیگر معلوم است که این خانواده ایام را چگونه
 بسر میبردند * هر روز صدائی بود هر دم ضوضائی
 در هر نفس غوغائی * تا آنکه شهادت حضرت
 سلطان الشهداء بمیان آمد حکومت چنان درندگی
 ظاهر نمود که عالم انسانی بجزع و فزع آمد و جمیع
 اموال بتالان و تاراج رفت و آن خانواده بقوت
 ضروری محتاج شد *

فاطمه بیگم هر شب زار زار گریه مینمود
 و تا بامداد همدم چشم اشکبار بود * چون نظر

باطفال مینمود از آتش حسرت مانند شمع میکداخت
 ولی بشکرانه حضرت پروردگار میپرداخت که الحمد
 لله این مصائب و نوائب در سبیل نیر آفاق و در محبت
 کوکب اشراق است مظلومیت خاندان حضرت
 سید الشهداء علیه السلام را بخاطر میآورد که بچه
 مصائب شدیده در راه خدا امتیاز یافتند * چون
 متذکر میشد قلبش پرواز مینمود که الحمد لله ما نیز
 با خاندان نبوت همدم و همراز شدیم * و چون
 تضییق بز خاندان سلطان الشهداء شدید بود لهذا
 جمال مبارك امر بحضور آنان نمودند تا در سجن
 اعظم در جوار موهبت کبری تلافی مافات گردد *
 چندی در نهایت شکر و شادمانی در جوار رحمانی
 زندگانی نمود و هر دم حمد و ستایش ربانی بر زبان
 میراند با وجود آنکه سلیل سلطان الشهداء آقا میرزا
 عبدالحسین در سجن اعظم وفات نمود والده اش
 فاطمه بیکم در نهایت تسلیم و رضا بود ابدآ آه و فغان
 نمود و ماتم نکرفت و کلمه ئی متباثرانه و متحسرانه

بر زبان نراند *

این امة الله بی نهایت صبور و شکور و وقور
 بود ولی بوقوع مصیبت کبری و رزیه عظمی
 صعود سراج ملا اعلی صبر و فرار نماید اضطراب
 و احتراق بدرجهائی رسید که دائماً مانند ماهی لب
 تشنه بر روی خاک میغلطید * و جمیع اعضا
 در اضطراب و انقلاب بود * عاقبت مقاومت
 فراق نماید اطفال را وداع کرده بچوار رحمت
 کبری صعود نمود * و بظل عنایت حضرت
 احدیت بشتافت و در بحر انوار مستغرق گشت
 علیها التحية والثناء وعلیها الرحمة والبهاء و طیب الله
 ترابها بصیب الرحمة من السماء واکرم الله مثویها فی
 ظل سدرۃ المنتهی *



۹

ترجمه احوال

شمس الضحی

واز جمله مهاجرات و مجاورات والده حرم
سلطان الشهداء امة الله المنجذبة بنفحات الله حضرت
خورشید بیکم الملقبة بشمس الضحی است * این امة
الله الناطقة بنت عم حاجی سید محمد باقر معروف است
که در اصفهان امیر العلماء و شهیر الآفاق بود * این
امة الله المنجذبة در سن طفولیت چون پدر و مادر
وفات نمودند * در اغوش جدہ شان در سرای عالم
فائق مذکور و مجتهد مشهور تربیت شدند * و در علوم
و فنون و معارف دینی تتبع نمودند * و چون بسن
بلوغ رسید اقتران بجناب آقا میرزا هادی نهری نمود *
و چون هر دو از نفحات عرفان النجم الساطع و البارع

الصادع حضرت حاجي سيد كاظم رشتي مشام
 معطر داشتند * لهذا با برادر آقا ميرزا هادي جناب
 آقا ميرزا محمد علي نهری بکر بلا شتافتند * و در مجالس
 سيد كاظم حاضر ميشدند * و اقتباس انوار معارف
 مينمودند * تا آنکه امة الله المنجذبة از مسائل الهیه
 و کتب سماوی به اطلاع و در حقائق و معانی تتبع تام
 یافت * و يك دختر و يك پسر سلاله يافتند * پسر
 نامش سيد علي و دختر نامش فاطمه بيگم که بعد از
 بلوغ حرم حضرت سلطان الشهداء گشت *

باری ان کنیز نورانی الهی در کر بلا بود که
 ندای رب اعلی از شیراز بلند شد * فوراً فریاد بلی
 بر آورد * اما قرین محترم آقا ميرزا هادي نهری با برادر
 بزرگوارش فوراً عازم شیراز شدند * زیرا این دو
 برادر در روضه سيد الشهداء علیه الصلوة والسلام
 جمال مبارك نقطه اولی روحی له الفدا را مشاهده
 نمود بودند * و از آن شمائل نورانی و خصائل و فضائل
 رحمانی حیران گشته بودند * که این شخص جلیل

شبهه‌ئی نیست که رجل عظیم است لهذا بمجرّد استماع
 نداء فریاد بلی بر آوردند* و بنابر محبت الله بر افر و ختند
 و همچنین هر روز در محل پر فیض مرحوم میسید
 صراحة می‌شنیدند که می‌فرمودند ظهور نزدیک است
 و مطلب بسیار دقیق و باریک کل باید در تجسس
 و تفحص باشند* شاید حضرت موعود در بین خلق
 حاضر و مشهود* ولی کل غافل و محبوب چنانکه
 در حدیث اشاره بان شده*

باری ان دو برادر چون بایران رسیدند سفر
 مکه حضرت اعلی را شنیدند* لهذا حضرت آقا
 سید محمد علی باصفهان رفتند* و جناب آقا میرزا
 هادے بکر بلا مراجعت کردند* اما شمس الضحی
 در این بین با امة الله ورقة الفردوس همشیره جناب
 باب الباب آشنا گشتند* و بواسطه ورقة الفردوس
 ملاقات با جناب طاهره کردند* و شب و روز در
 نهایت الفت و محبت و موافقت بودند و بتبلیغ مشغول
 چون بدایت امر بود امتیحا ش نامس چندان نبود

از ملاقات حضرت طاهره انجذاب و اشتعالشان
 بیشتر گشت و استفاضه پدید نمود *
 سه سال در کربلا با حضرت طاهره معاشر
 و مجالس بود و شب و روز مانند دریا بنسائم رحمن
 پر جوش و خروش و بلسان فصیح در گفتگو *
 چون حضرت طاهره در کربلا شهرت یافت * و امر
 حضرت اعلیٰ روحی له الفدا صیبتش در جمیع ایران
 منتشر گشت * علماء آخر الزمان بر تکفیر و تدمیر
 و تحقیر قیام نمودند و فتویٰ بقتل عام دادند * از جمله
 علماء سوء در کربلا جناب طاهره را تکفیر نمودند
 و چون کمان مینمودند که در خانه شمس الضحیٰ است
 در خانه او ریختند و امة الله المنجذبه را احاطه کردند
 و بسب و شتم و لعن پرداختند و زجر و آسیب شدید
 وارد آوردند * و کشان کشان از خانه بازار بردند
 و بچوب و سنک و دشنام هجوم مینمودند * در این اثنا
 ابوی قرین محترمشان حاجی سید مهدی رسید *
 فریاد بر آورد که این زن جناب طاهره نیست ولی

فراشان و چاوشان و نفیر عام دست برداشتند * و بر
 این مدعا شاهی خواستند * در بین این ضوضاء
 و غوغا شخصی فریاد بر آورد که قره العین را گرفتند
 لهذا از شمس الضحی دست برداشتند *

بارے در درخانه جناب طاهره مستحفظ
 گذاشتند * و دخول و خروج ممنوع بود * و منتظر
 او امر از بغداد و اسلامبول بودند * چون انتظار
 بطول انجامید جناب طاهره از حکومت خواهش
 نمودند که ما را بگذارید خود بیفداد بیرویم و تسلیم
 صرف هستیم هر چه وارد گردد همان بهتر و خوشتر
 است حکومت نیز اجازه داد لهذا جناب طاهره
 و جناب ورقه الفردوس و والده شان و جناب شمس
 الضحی از کربلا رو بیفداد حرکت کردند * ولی
 عوام کالھوام تا مسافتی از دور سنکسار مینمودند *
 چون بیفداد رسیدند در منزل جناب آقا شیخ محمد
 شبلی والد جناب آقا محمد مصطفی منزل کردند *
 چون از کثرت مراوده عربده در محله افتاد از انجا

بمنزل مخصوصی نقل و حرکت کردند و شب و روز
بتبلیغ و اعلاء کلمه الله مشغول بودند و علما و مشایخ
و دیگران حاضر میشدند و سوئال و جواب مینمودند
لذا در بغداد شهرت عجیب یافتند زیرا در ادق
مسائل الهیه صحبت میداشتند *

چون این اخبار بدیوان حکومت رسید حضرت
طاهره را با شمس الضحی و ورقه الفردوس بخانه مفتی
شهر بردند * و مدت سه ماه در خانه او بودند تا
جواب از اسلامبول رسید * و در ایام اقامت در خانه
مفتی با مشار الیه در اکثر اوقات بمکالمه و مذاکره
مشغول بودند * و اقامه براهین و حجت قاطعه
مینمودند * و تشریح مسائل الهیه میکردند و بحث از
حشر و نشر مینمودند * و از حساب و میزان سخن
میراندند * و بیان معضلات حقائق و معانی مینمودند
و بعد پدر مفتی روزی وارد و بنهایت تعرض و اطاله
لسان پرداخت * مفتی از این معامله قدری آزرده
گشت و بغذر خواهی پرداخت و گفت که جواب

شما از اسلامبول آمد پادشاه شما را مرخص کرده
 ولی بشرط آنکه از مملکت او خارج شوید لهذا
 صبحی از خانه مفتی بیرون آمده بجهام رفتند و جناب
 حاجی شیخ محمد شبل و جناب شیخ سلطان عرب
 تهیه اسباب سفر دیدند و بعد از سه روز از بغداد
 بیرون آمدند * یعنی جناب طاهره و جناب شمس
 الضحی و جناب ورقه الفردوس و والده آقا میرزا
 هادی و چند نفر از سادات یزدی از بغداد رو بایران
 برون آمدند و مصارف طریق را جناب شیخ محمد
 متحمل شد تا آنکه بکرمانشاه رسیدند * این مخدرات
 در خانه منزل نمودند * و رجال در خانه دیگر *
 ولی تبلیغ و تحقیق مستمر بود و چون علماء مطلع شدند
 حکم باخراج دادند لهذا کدخدا با جمعی بخانه ریختند
 و اسباب حضرات را تالان و تاراج نمودند *
 و در کجاوه بی روپوش نشانند * و از شهر
 براندند تا بصحرائی رساندند * مکاریها حضرات را
 بر روی خاک نهادند و دواب برداشتند و بردند

نه زاد و نژاد نه لانه و آشیانه‌ئی نه اسباب سفری *
 جناب طاهره بوالی کرمانشاه نامه‌ئی مرقوم
 نمودند که مسافر بودیم و میهمان * اگر موا الضیف ولو
 کان کافرا * ایامیهمانرا تحقیر و تدمیر جائز و شایان *
 والی شهر حکم باعاده منہویات نمود که آنچه تالان
 و تاراج نمودند دوباره ارجاع نمایند لهذا معکار بها
 نیز از شهر آمدند و حضرات را سوار نموده بهمدان
 وارد شدند * و در همدان نساء حتی شاهزاده خانها
 هر روز می آمدند و ملاقات مینمودند * دو ماه
 در انجا زیست نمودند * جناب طاهره در همدان
 بعضی از همراهان را مرخص نمودند تا مراجعت
 بیغداد نمایند * لکن بعضی دیگر تا قزوین مراقبت
 نمودند در بین راه سوارانی از منسویین جناب طاهره
 رسیدند * یعنی برادرانشان گفتند که ما با امر و اراده
 پدر آمده ایم تا او را تنها ببریم * ولی جناب طاهره
 قبول ننمودند لهذا مجتمعاً وارد قزوین شدند
 جناب طاهره بخانه پدر رفتند * و احباب

از سواره و پیاده در کار وانسرای منزل نمودند *
اما جناب آقا میرزا هادی قرین شمس الضحی
بجهت تشرف بحضور حضرت اهل باکو رفته بود
حین مراجعت در قزوین منتظر ورود شمس الضحی
شد * و چون وارد شدند با او باصفهان حرکت نمودند
و چون باصفهان رسیدند جناب آقا میرزا هادی سفر
بیدشت نمودند * در بدشت و اطراف آن بدرجهائی
اذیت و جفا و مشقت و ابتلا حتی سنکساری دیدند
که در کار و انسرای خرابهائی وفات نمودند * و جناب
آقا میرزا محمد علی اخویشان در سر راه ایشان را
دفن نمودند * حضرت شمس الضحی در اصفهان
ماندند ولی شب و روز بذکر حق مشغول بودند
و بتبلیغ امر الله در بین نساء مألوف بلسان فصیح
موفق بودند و بییان بدیع موید * در میان اجلاء
نساء در اصفهان بسیار محترم بودند * و در زهد
و ورع و تقوی تزد کل مسلم عنایت مجسمه بود
و عصمت مشخصه و شب و روز یا ترتیل

آیات مینمود یا تفسیر آیات کتاب یا تشریح
غوامض مسائل الهیه یا تبلیغ امر الله و نشر نفعات
قدسیه *

لذا حضرت سلطان الشهداء روح المقربین له
الغدا بصهریت او قیام نمودند و بصیبه محترمشان
اقتران کردند * و چون در خانه ایشان منزل
کردند و سرای حضرت سلطان الشهداء شب و روز
مملو از آینده و رونده بود * زیرا اجله نساء از آشنا
و ییکانه و یار و اغیار مر او ده مینمودند * و شمس
الضحی بنار محبت الله افروخته و بنهایت انجذاب
در اعلاء کلمة الله میکوشید این بود که در میان اغیار
بفاطمة الزهراء بهائیان مشهور کشت *

حال بر این منوال میکذشت که رؤشاء و ذئب
اتفاق نمودند و فتوی بر قتل حضرت سلطان الشهداء
دادند و با حاکم شهر همدامتان شدند تا اموال بی
پایان بتالان و تاراج ببرند * شاه نیز با این دو کراز
همراز کشت و هم آواز شد امر بسفک دم مطهر

دو برادر حضرت سلطان الشهداء و حضرت محبوب
 الشهداء داد بغتة عوانان رقصاء و ذئب و فرآشان
 و چاوشان پر جفا هجوم نمودند * وان دو بزرگوار را
 بسلاسل و اغلال بچس خانه بردند * و برای سلطان
 الشهداء و محبوب الشهداء را بتامه تالان و تاراج
 کردند حتی باطفال شیر خوار رحم نمودند * تا
 توانستند بستکان و منسوبان آن دو نفس مقدس را
 طعن و لعن و سب و ضرب و اذیت بی پایان
 نمودند *

ظل السلطان در پاریس حکایت میکرد و بقسم های
 مؤکده روایت مینمود که من آن دو سید
 جلیل را بکرات و مرآت نصیحت نمودم ولی فائده
 نبخشید * عاقبت شبانه آنان را خواستم و بالمشافهه
 بنهایت الحاح پند و نصیحت دادم که حضرات سه
 مرتبه است که شاه امر بقتل شما نموده و فرمان پیایی
 رسیده حکم قطعی است چارهئی ندارد مگر اینکه شما
 در حضور علماء تبری نمائید * در جواب گفتند

یا بهاء الابهی جانها فدا باد عاقبت راضی شدم که
 نبرے ننمائید همین قدر بگویند که ما بهائی نیستیم
 کفتم باین دو کلمه اکتفا مینمایم تا من این را وسیله
 نموده کیفیت را بشاه نکارم تا سبب خلاصی و نجات
 گردد * گفتند این ممتنع است ما بهائی هستیم یا
 بهاء الابهی تشنه شهادت کبری هستیم یا بهاء الابهی
 عاقبت نغیر نمودم و بجدت و شدت خواستم که انانرا
 منحرف و منصرف نمایم ممکن نشد * و فتوای
 رقصاء و ذنب ضاری و حکم شاه مجری کشت *
 باری بعد از شهادت آنان پاپی شمس الضحی
 شدنندان امة الله المنجذبة مجبور بر این شد که بخانه
 برادر رود * زیرا برادرشان هر چند مؤمن نبود ولی
 در اصفهان مشهور بزهد و تقوی و علم و فضل و اعتکاف
 و انزوا بود لهذا محل رسوخ و اعتماد و اعتقاد عموم ناس
 کشت در خانه برادر ماندند ولی حکومت پاپی بود
 و در نهایت جستجو تا آنکه از او خبر یافت حکومت
 شمس الضحی را خواست علماء سوء نیز با حکومت

همراز و همداستان شدند لهذا برادرشان مجبوراً او را
 برداشته بخانه حاکم رفتند خود در خارج و شمس
 الضحی را باندرون حاکم فرستادند حاکم در دم
 اندرون رسید و شمس الضحی را بزیر لگد
 بدرجهئی کو بید که نفس منقطع شد و حاکم
 فریاد برآورد و به سر خویش خطاب کرد امیر
 زاده امیر زاده بیا و تماشای فاطمة الزهراء
 بهائیان نما *

باری زنها او را برداشته در اطایق نهادند برادر
 در بیرون سرای حیران عاقبت شفاعت کنان
 به نام گفت که این خواهر از شدت ضرب پی جان
 و روان کشته و وجودش در اینجا چه ثمر دارد امید
 حیاتی نه لهذا مساعده فرمائید که بخانه مراجعت دهم
 در اینجا اگر از این جهان در گذرد بهتر است این سیده
 است از سلاله طاهره است جرم و قصوری ندارد
 مگر نکه منسوب بداماد خویش است حاکم گفت
 این از صنایع بهائیانست باز مسبب هیجان گردد

برادرشان گفت من تعهد مینمایم که تقوی بر نیارد
 و یقین است بیشتر از چند روز بقائی نخواهد داشت
 جسمی است بیجان و تنی است در نهایت ضعف
 و ناتوان و مورد صدمات بی پایان * چون انشخص
 بسیار محترم بود و محل اعتماد خواص و عام لهذا حاکم
 او را بخشید و بدست برادر بسپرد چندی در آن
 خانه بسر میبرد و شب و روز بیکاه و ناله و فغان و ماتم
 و عزا داری اوقات میگذراند ولی نه برادر راحت
 بود و نه عوانان دست بردار هر روز همه‌ئی بود *
 و هر وقت دمدمه‌ئی * برادرشان مصلحت در آن
 دید که او را بز یارت مشهد برد بلکه این غوغا
 و ضوضا بنشیند * و ایشانرا بز یارت مشهد برد *
 و در جوار حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام
 در خانه مخلا بطبع آنها منزل داد * چون برادر
 بسیار زهد و تقوی داشت هر روز صبحی بز یارت
 میرفت و تا قریب ظهر بعبادت مشغول بود * و همچنین
 بعد از ظهر ببقعه مبارکه میشتافت * و تا شام بنماز

واذکار میپرداخت * خانه خالی بود * و همچنین
 شمس الضحی باین وسیله بنساء احباب راه یافت *
 و بنای مراوده گذاشت * و چون نار محبت الله
 در قلب مشتعل بود تحمل سکوت و صمت نداشت
 در وقتیکه برادر در خانه نبود مجلس گرم بود
 نساء احباب میرفتند و بیان بلیغ و کلام فصیح
 میشنیدند

باری با وجود آنکه دران اوقات در مشهد
 بی نهایت سخت بود و ستمکاران پاپی * و بمجرد
 آنکه احساس از نفسی مینمودند فوراً بقتل
 میپرداختند * ابدآ راحت و امان نبود * لکن شمس
 الضحی را اختیار از دست رفته * با وجود آن
 بلا یا بی محابا خود را با آتش و دریا میزد * برادر چون
 با کسی معاشر نبود و بی خبر * و روز و شب از خانه
 بز یارت و از زیارت بخانه مراجعت میکرد و کسی را
 نمیشناخت چونکه منزوی بود حتی با نفسی مکالمه
 نمینمود * با وجود این روزی ملتفت شد که در شهر

همه ایست و منجر بصدمة خواهد شد * از بسکه ساکن و بی صدا بود تعرض بخواهر نمود بغنة اورا برداشت و مراجعت باصفهان کرد * و در اصفهان نزد صبیبه خویش حرم سلطان الشهداء فرستاد در خانه خود منزل نداد *

باری شمس الضحی در اصفهان بود و در نطق و بیان جسور و در نشر تفحات الله از صورت نار محبت الله هر طایبی می یافت بی محابا زبان میکشود و چون ملحوظ بود که خاندان سلطان الشهداء دو باره در رنج و بلا افتند * و در اصفهان در نهایت زحمت و ابتلا هستند * لهذا اراده مبارک بحضور آنان بسجن اعظم صدور یافت * شمس الضحی با حرم سلطان الشهداء و اطفال بارض مقدس وارد شدند * و در نهایت روح و ریحان و سرور بی پایان اوقات بسر میبردند * تا آنکه سایل جایل حضرت سلطان الشهداء آقا میرزا عبدالحسین از اثر شدت صدمات در اصفهان بمرض سل مبتلا شده در عکافوت شد *

از وفات او شمس الضحی بی نهایت متأثر و محزون
 گردید * و با آتش فرقت و حسرت میسوخت علی
 الخصوص چون مصیبت کبری و رزیه عظمی رخ
 نمود بکلی بنیان حیاتش متزلزل گشت * و شب
 و روز چون شمع میکداخت * عاقبت شمس الضحی
 بستری شد و اسیر فراش گشت قوه حرکت
 نداشت * با وجود این دمی ساکن و ساکت نبود
 یا از ایام گذشته صحبت میداشت و از وقایع امریه
 حکایت میکرد * یا ترتیل آیات بینات مینمود *
 یا بتضرع و مناجات میپرداخت * تا آنکه در سجن
 اعظم بجهان الهی پرواز نمود و از این ورطه خالک بجهان
 پاک شتافت * و از این خاکدان رخت بر بست *
 و بعالم انوار رحلت نمود * علیها التحية والثناء * و علیها
 الرحمة العظمی فی جوار رحمة ربها الکبری *



هو الله

وانك انت يا الهي ترى في جوار روضتك
 الغناء وحوالي حديقتك الغلبا مجمع احبائك واجتماع
 ارقائك في يوم من ايام عيدك الرضوان يوم السعيد
 الذي فيه اشرقت بانوار تقديسك على الممكنات
 واظهرت انوار توحيدك على الآفاق * وخرجت
 من الزوراء بقدره وسلطنة احاطت الآفاق * وعظمة
 خرت لها الوجوه وذلت لها الرقاب وعنت لها الوجوه
 وخضعت لها الاعناق * متذكرين بذكرك منشرحين
 الصدر بانوار الطافك * ومنتعشين الروح باثار
 احسانك * وناطقين بالثناء عليك * ومتوجهين الى
 ملكوتك * ومتضرعين الى جبروتك * ليتذكروا
 بذكرا متك المقدسة النوراء وورقة شجرة رحمانيتك
 الخضراء الحقيقة النورانية والكيونة المتضرعة الرحمانية
 التي ولدت في حضن العرفان * ورضعت من ثدى

الايقان * ونشئت في مهد الاطمينان * وانتعشت في
 حجر محبتك يا رحيم ويا رحمن * وبلغت اشدها في
 بيت انتشرت منها نفحات التوحيد على الافاق *
 واصابتها الضراء والبأساء في صغر سنها في سبيلك
 يا وهاب * وتجرعت كؤوس الاحزان والآلام منذ
 نعومة اظفارها حباً بجمالك يا غفار * الهى انت تعلم
 بلايا التي احتملت بكل مرور في سبيلك * والرزايا
 التي قابلتها بوجه طافح بالسرور في محبتك * فكم من
 ليل استراحت النفوس في مضاجعهم وهي تبتهل
 وتضرع الى ملكوتك * وكم من ايام اطمئت عبادك
 في حصن امنك وامانك * وهي مضطربة القلب
 مما جرى على اصفياك * فيا الهى مضت عليها ايام
 واعوام كلما اصبحت بكت على مصائب ارقائك وكما
 امست ضجعت وصرخت واحترقت حزناً على ماورد
 على امنائك * وقامت بجميع قوائها على عبادتك
 والتضرع الى سماء رحمتك والتبتل اليك والتوكل
 عليك * وظهرت بازار القديس في حمل التنزيه

عن شئون خلقك الى ان دخلت في ظل عصمة عبدك
 الذي اكرمت عليه بمواهبك الكبرى * واظهرت
 فيه آثار رحمتك العظمى * ونورت وجهه بنور البقاء
 في ملكوتك الابهي * وامكنته في نزل اللقاء في
 الملأ الاعلى . ورزقته كل الموائد والآلاء ولقبته
 بسلطان الشهداء فعاشت اعواماً في حمى ذلك النور
 المبين . وخدمت بروحها عبتك المقدسة النوراء بما
 كانت تهباً الموائد والمنازل والمضاجع لعموم احبابك
 وليس لها سرور الا ذلك نخضت وخشعت وبخعت
 لكل امة من امائك وخدمتها بروحها وذاتها وكونتها
 حباً بجمالك وطلباً لرضائك الى ان اشتهر بيتها باسمك
 وشاع صيت قرينها بنسبته اليك . واهتزت وربت
 ارض الصاد بنزول ذلك الفيض المدرار من ذلك
 الجليل المغوار . وانبتت رياحين معرفتك واوردت
 موهبتك واهتدى جم غفير الى معين رحمتك فقاموا
 عليه جهلاء خلقك والزعماء من بريتك وافتوا بقتله
 ظلماً وعدواناً وسفكوا دمه الطاهر جوراً واعتسافاً

وذلك الرجل الجليل يناجيك تحت اهتزاز السيف ويقول
 لك الحمد يا اهلبي على ما وفقني على هذا الفضل المشهود
 في اليوم الموعود واحمرت الغبراء بثاري في سبيلك
 وانبتت بازهار حمراء لك الفضل ولك الجود على
 هذه الموهبة التي كانت اعظم آمالي في حيز الوجود
 ولك الشكر بما وفقني وايدتي وسقيتي هذا الكأس
 الذي مزاجها كافور في يوم الظهور عن يد ساقى
 الشهادة الكبرى في محفل الجور انك انت المعطي
 الكريم الوهاب

وبعد ما قتلوا اغاروا الى بيته المعمور وهجموا
 هجوم الذئاب الكاسرة والسباع الضارية ونهبوا
 الاموال وسلبوا الامتعة والحلى والحطام فكانت هي
 مع افلاذ كبدها في خطر عظيم وكان هذا الهجوم
 الشديد عند انتشار نبا قتل الشهيد فضج الاطفال
 وارتعب قلوب الاولاد وبكوا وصرخوا وارثع
 العويل من ضواحي ذلك البيت الجليل فلم يرث لهم
 احد ولا ترق لهم نفس بل زادوا الظلمة طغيانا واشتد

جميع الاعتداف نيرانا فما ابقوا من عذاب الا اجره
 وما بقي من عقاب الا نفذوه * وبقت هذه الورقة
 المباركة مع اطفالها تحت سلطة الظالمين وتعرض
 الغافلين بلا ناصر ومعين * وقضت ايامها وانيسها
 بكائها وجليسا ضجيجها وقرينها احزانها وخدمتها
 آلامها وما وهنت يا الهى مع كل هذه الآلام في
 حبك ولا قدرت يا محبوبى مع هذه الاحزان في امرك
 فتتابعت عليها المصائب والرزايا * وترادفت عليها
 المحن والبلايا * وتحملت وصبرت وشكرت وحمدت
 على هذه: المحنة العظمى وعدتها انها هي المنحة الكبرى
 ياذا الاسماء الحسنى * ثم تركت وطنها وراحتها
 ومسكنها ومأويها وطارث كالطيور مع افراخها الى
 هذه الارض المقدسة النوراء حتى لتعشش في
 اوكارها وتذكرك كالطيور بالخانها وتشتغل بحبك
 بجميع قوياتها وخدمتك بقلبيها وروحها وكنونتها
 وخضعت لكل امة من امائك وخشعت لكل
 ورقة من ورقات حديفة امرك وانقطعت عن

دونك وتذكرت بذكرك وكان يرتفع ضجيجها
 في الاسحار وصوت مناجاتها في جنح الليالي
 ورابعة النهار الى ان رجعت اليك وطارت الى ملكوتك
 وانتجأت الى عتبة رحمانيتك وصعدت الى افق
 صمدانيتك * ايم رب اجبها بمشاهده لقاءك وارزقها
 من مائدة بقاءك واسكنها في جوارك وارزقها
 ما تحب وترضى في حديقة قدسك واكرم مشواها
 وظلل عليها بسدره رحانيتك * وادخلها في خيام ربانيتك
 واجعلها آية من آياتك ونوراً من انوارك

انك انت المكرم المعطي

الغفور الرحيم *



جناب طاهره

هو الله

واز جمله نساء طاهرات و آیات باهرات قبسه
 نار محبت الله و سراج موهبت الله جناب طاهره است
 اسم مبارکش ام سلمه بود صبیحه حاجی ملا صالح
 مجتهد قزوینی برادرزاده ملا ثقی امام جمعه قزوین
 و اقتران بملا محمد پسر حاجی ملا ثقی نمودند و سه اولاد
 از ایشان تولد یافت دو اولاد ذکور و یک دختر ولی
 هر سه محروم از موهبت مادر *

خلاصه در سن طنبولیت پدر معلمی تعیین
 نمود و بتحصیل علوم و فنون پرداختند و در علوم
 ادبی نهایت مهارت یافتند بدرجهئی که والدشان
 افسوس میخورد که اگر این دختر پسر بود خاندان

مرا روشن مینمود و جانشین من میکشت *
 روزی جناب طاهره بخانه پسر خاله ملا جواد
 مهمان گشتند در کتابخانه ملا جواد جزوه‌ئی از
 تألیفات حضرت شیخ احمد احسائی یافت جناب
 طاهره بیانات را بسیار پسندید و خواست که با خود
 بخانه برد ولی ملا جواد استیحاش مینماید که پدر شما
 حاجی ملا صالح دشمن نوزین نیرین شیخ احمد و آقا
 سید کاظم است اگر استشام نماید که نسخه‌ئی از کلشن
 معانی و رسائل آن دو بزرگوار بمشام شما رسیده
 قصد جان من نماید و شمارا نیز مغضوب نماید * در جواب
 جناب طاهره میگوید که من مدتی بود تشنه این
 جام بودم و طالب این معانی و بیانات شما از اینگونه
 تألیف هر چه دارید بدهید ولو پدر متغیر گردد لهذا
 ملا جواد تألیف حضرت شیخ و حضرت سید را
 از برای او میفرستد

شبی جناب طاهره در کتابخانه نزد پدر رفته
 و از مطالب و مسائل شیخ مرحوم صحبت میدارد *

بمجرد احساس که دختر از مطالب شیخ باخبر است
 زبان شتم میکشاید که میرزا جواد ترا کمره نموده
 در جواب میگوید که من از تألیف شیخ مرحوم این
 عالم ربانی معانی نامتناهی استنباط نمودم و جمیع
 مضامین مستند بروایات از ائمه اطهار است شاخود را
 عالم ربانی مینامید * و همچنین عموی محترم خود را
 فاضل و مظهر نقوای الهی میدانید و حال آنکه اثری
 از ان صفات مشهودنه *

باری مدتی با پدر در مسائل قیامت و حشر
 و نشر و بعث و معراج و وعید و وعود و ظهور حضرت
 موعود مباحثه مینمود * ولی پدر از عدم برهان
 بسب و لعن میپرداخت * تا آنکه شبی جناب طاهره
 در اثبات مدعای خویش حدیثی از حضرت جعفر
 صادق علیه السلام روایت نمود چون حدیث
 برهان مدعای او بود پدر بسخریه و استهزا پرداخت
 گفت ای پدر این بیان جعفر صادق علیه السلام
 است چگونه شما استیجابش نمودید و سخریه مینمائید

من بعد دیگر با پدر مذاکره و مجادله ننمود خفياً
 به حضرت سید مرحوم مکاتبه میکرد و در حل مسائل
 معضله الهیه مخابره مینمود * این بود که سید مرحوم
 لقب قرۃ العین باو دادند و فرمودند بحقیقت مسائل
 شیخ مرحوم قرۃ العین پی برده * و اما لقب طاهره
 اول در بدشت واقع گشت و حضرت اعلی این
 لقب را تصویب و تصدیق نمودند و در الواح مرقوم
 کشت *

بارے جناب ظاهره بجوش و خروش آمد
 و بجهت تشرف بمحضور حاجی سید کاظم رشتی توجه
 بکر بلا نمود ولی قبل از وصول بده روز پیش حضرت
 سید صعود بلاً اعلی نمود لهذا ملاقات تحقق نیافت *
 اما حضرت سید مرحوم پیش از عروج تلامذه
 خویش را بشارت بظهور مومنون میدادند و میفرمودند
 بروید و آقای خویش را تحرے نمائید از اجله
 تلامذه ایشان رفتند و در مسجد کوفه معتکف
 گشتند و بر ریاضت مشغول شدند و بعضی در کربلا

مترصد بودند *

از جمله جناب طاهره روز بصیام و رپاضات
 و شب بتہجد و مناجات مشغول بود * تا آنکہ شبی
 در وقت سحر سر بیالین نهادہ از اینجہان بیخبر شد
 و رؤیای صادقہ دید در رؤیا ملاحظہ نمود کہ سید
 جوانی عمامہ سبز بر سر و عبای سیاہ در بردارد پای
 مبارکش از زمین مرتفع است در اوج ہوا ایستادہ
 و نماز میگذارد در قنوت آیاتی تلاوت مینماید *
 جناب طاهرہ يك آيہ از ان آیات را حفظ مینماید
 و در کتابچہ خویش مینکارد * چون حضرت اعلی
 ظہور فرمودند و نخستین کتاب احسن القصص منتشر
 شد * روزیے در جزوہ احسن القصص جناب
 طاهرہ ملاحظہ مینمود ان آيہ محفوظہ را انجامیافت
 فوراً بشکرانہ پرداخت و بسجود افتاد و یقین نمود کہ
 این ظہور حق است *

بارے این بشارت در کر بلا بایشان رسید
 مشغول تبلیغ شدند * و احسن القصص را ترجمہ

و تفسیر مینمودند و بتألیف فارسی و عربی میپرداختند
 و اشعار و غزلیاتی انشا مینمودند و در نهایت خضوع
 و خشوع بعبادات میپرداختند حتی از مستحبات چیزی
 فرو نمیکذاشتند * چون این خبر بعلماء سوء در کربلا
 و صوال یافت که این زن ناس را بامر جدید دعوت
 مینماید و در جمعی سرایت نموده علماء بحکومت شکایت
 نمودند * مختصر اینست که این شکایت منتهی بان
 شد که تعرضات شدیدہ مجری کشت و بشکرانہ
 ان مصائب و بلا یا پرداختند حکومت چون بچستجو
 پرداخت اول کمان نمودند که جناب شمس الضحی
 جناب طاهرہ است تعرض باو نمودند * ولی چون
 عوانان مطلع شدند کہ جناب طاهرہ را گرفته اند
 لذا شمس الضحی را رها نمودند زیرا جناب طاهرہ
 بجهت حکومت پیام فرستاد کہ من حاضر م شما
 دیگر را تعرض ننمائید * حکومت خانہ ایشانرا
 در تحت ترصد گرفت و بیغداد نوشت تا دستور
 العمل دهند کہ چه نوع معامله کردد مستحفظین

سه ماه اطراف خانه را احاطه نمودند و بکی مرآورده را قطع کردند * چون از برای حکومت جواب از بغداد تاخیر افتاد جناب طاهره بحکومت مراجعت نمودند که چون خبری از بغداد و اسلامبول نرسیده ما خود ببغداد میرویم و منتظر جواب اسلامبول میگردیم * حکومت اجازه داد جناب طاهره باشمس الضحی و ورقة الفردوس همشیره جناب باب الباب و والده و ورقة الفردوس عازم بغداد شدند در بغداد در خانه جناب آقا شیخ محمد والد جلیل آقا محمد مصطفی شرف نزول فرمودند * چون مرآورده ناس تکثر یافت منزل را تغییر دادند و شب و روز بتبلیغ پرداختند و مرآورده و معاشرت با اهالی بغداد مینمودند * لهذا در بغداد شهرت یافتند و ولوله در شهر افتاد و جناب طاهره با علمای کاظمین مخابره مینمودند و اتمام حجت میکردند هر يك حاضر میشد براهین قاطعه اقامه مینمودند * عاقبت بهای شیعه خبر فرستادند که اگر قانع باین براهین قاطعه نیستید باشما مباحله مینمایم

فزع و جزع از علماء برخاست حکومت مجبور بران
 کردید که ایشانرا بانساء دیگر بخانه مفتی بغداد
 ابن آلموسی فرستاد سه ماه در خانه مفتی بودند و منتظر
 امر و خبر از اسلامبول ابن آلموسی بمباحثات علمیّه
 میپرداخت و سوآل و جواب میکرد و اظهار استیجابش
 نمینمود *

روزی ابن آلموسی حکایت رویائی از خویش
 نمود و خواهش تعبیر کرد گفت در عالم رؤیا دیدم
 که علمای شیعه در ضریح مطهر سید الشهداء
 وارد گشتند و ضریح را برداشتند و قبر منور را بنش
 نمودند جسد مطهر نمودار شد خواستند هیکل مبارک را
 بردارند من خود را بر جسد منور انداختم ممانعت
 نمودم * جناب طاهره گفتند تعبیر خواب اینست
 که شما مرا از دست علمای شیعه رهائی میدهید *
 ابن آلموسی گفت من نیز چنین تعبیر نمودم * و ابن
 آلموسی چون جناب طاهره را مطلع بر مسائل علمیّه
 و شواهد تفسیریه دید اغلب اوقات بسوآل و جواب

میپرداخت و از حشر و نشر و میزان و صراط و مسائل
 دیگر مذاکره مینمود و استباحتش نمیکرد * ولی شیخ
 پدر ابن آوسی بچانه پسر آمد و با جناب طاهره
 ملاقات نمود بدون تأمل و سؤال بسبب و لعن
 پرداخت و بستم و طعن زبان بکشاد و شرم و خجالت
 نداشت * ابن آوسی بخجالت افتاد و زبان بمذرت
 کشاد * و گفت که جواب از اسلامبول آمد
 پادشاه شمارا امر برهائی کردند * ولی بشرط آنکه
 در ممالک عثمانی بنماید * لهذا فردا بروید و تهیه
 اسباب سفر بنماید و بخارج مملکت بشتاید لهذا
 جناب طاهره با نساء دیگر از خانه مفتی برون
 آمدند و تهیه اسباب سفر کردند و از بغداد برون آمدند
 وقت برون آمدن از بغداد جمعی از احبای عرب
 مسلح پیاده همراه گشتند * از جمله جناب شیخ
 سلطان و جناب شیخ محمد و سلیل جایلشان آقا محمد
 مصطفی و شیخ صالح این چند نفر سوار بودند و جمیع
 مصارفات را جناب شیخ تحمل بودند تا وارد *

کرمانشاه شدند نساء در خانه ئی ورجال در خانه
 دیگر منزل نمودند * واهل شهر متمادیاً حاضر میشدند
 واز مطالب جدیده اطلاع می یافتند * در کرمانشاه
 نیز علماء بهیجان آمدند و حکم باخراج نمودند *

لهذا کدخدای محله با جمعی هجوم بخانه نمودند
 وانچه را که موجود بود تالان وتاراج نمودند
 ودر کجاوه بدون روپوش نشانند واز شهر
 براندند تا آنکه بصحرائی رسیدند * اسپرانرا
 پیاده نمودند و مکارها حیوانات خود را برداشته
 بشهر عودت کردند * این اسرا بدون زاد ورا حله
 دران بیابان بی سر و سامان شدند

جناب طاهره نامه ئی بامیر کشور نوشت که
 ای حاکم عادل ما میهمان شما بودیم ایا میهمان چنین
 رفتار سزاوار است * چون نامه را بحاکم کرمانشاه
 رسانیدند * حاکم گفت من از این ستم وجفا خبری
 ندارم این فتنه را علما بر پا نموده اند و حکم قطعی
 داد که کد خدا اسبابی را که یغما شده اعاده نماید

کدخدا اسباب منهو به را برده تسلیم داد و مکارها
 از شهر آمد، سوار شدند و روانه کشتند و بهمدان
 رسیدند و دران شهر بایشان بسیار خوش گذشت *
 واجله نساء شهر حتی شاهزادگان نزد جناب طاهره
 می آمدند و استفاضه از بیانات ایشان مینمودند *
 در همدان جمعی از همراهان را مرخص بغداد نمودند
 و بعضی را بقزوین همراه آوردند . ازان جمله شمس
 الضحی و شیخ صالح را سوارانی در بین راه از منسوبان
 جناب طاهره از قزوین رسیدند و خواستند او را
 تنها بخانه پدر ببرند جناب طاهره قبول نمودند
 که اینها با منند *

باری باین ترتیب بقزوین وارد شدند جناب
 طاهره بخانه پدر رفتند * و اعراب که همراه بودند
 در کار و انسرا محل کزیدند * و جناب طاهره
 از خانه پدر بخانه برادر شتافتند و با نساء اعیان
 ملاقات مینمودند * تا آنکه قتل ملائقی وقوع یافت
 جمیع با بیان قزوین را گرفته چند نفر را بطهران

فرستادند و از طهران رجوع بقزوین دادند و شهید
 کردند * و سبب قتل حاجی ملا ثقی این شد که آن
 ظالم جهول روزی بر فراز منبر زبان بطعن و لعن
 بشیخ جلیل اکبر کشود یعنی حضرت شیخ احمد
 احسائی ولی بانهایت بیجائی که او آتش ایزد فتنه بر
 افروخت و جهانی را بزحمت و آزار مایش انداخت *
 بصوت جهوری شتائم بسیار رکیکه بر زبان راند *
 شخصی از اهل شیراز از مبتدین حاضر مجالس بود
 تحمل طعن و لعن شیخ نمود * شهید بانه بمسجد رفت
 و نیزگی در دهن ملا ثقی مذکور زد و خود فرار
 کرد * صبحی اخبارا گرفتند و نهایت شکنجه و زجر
 مجری داشتند * ولی کل مظلوم و بیخبر تحقیقی نیز
 در میان نبود * آنچه گفتند ما از این واقعه بیخبریم
 پذیرفته نشد * بعد از چند روز شخص قاتل پاسبان
 خود نزد حکومت حاضر شد و گفت من قائم و سبب
 قتل شتم و لعن بر شیخ احمد احسائی مرحوم * حال
 خود را تسلیم میکنم تا این یکناهان رهائی یابند * او را

نیز گرفتند و اسیر کند و زنجیر شد * و با دیگران
 در زیر سلاسل و اغلال روانه طهران نمودند *
 در طهران ملاحظه کرد که با وجود اقرار
 و اعتراف دیگران رهایی نیافتند * شبانه از زندان
 فرار نمود و بخانه در دانه صدف محبت الله و گوهر
 یکانه درج وفا و کوب درخشنده برج فدا حضرت
 رضا خان پسر میر آخور محمد شاه محمد خان وارد
 گشت * و در اینجا بعد از چند روز اقامت خفياً
 فراراً با رضا خان همعنان بقلعه ما زندران شتافتند
 از طرف محمد خان سوارانی چند بهر طرف بتاختند
 و آنچه جستجو نمودند نیافتند * ان دو سوار بقلعه
 طبرسی وارد و جام شهادت کبری نوشیدند * اما
 احبای دیگر که در طهران در زندان بودند چند
 نفر آنان را بقزوین فرستادند و شهید نمودند
 روزی صاحب دیوان میرزا شفیع شخص قائل را
 احضار نمود گفت ای جناب شما با اهل طریقتید
 یا اهل شریعت اگر متمسک بشریعتید چرا چنین

مجتهد پرفضیلت را چنین زخمی بدهان زدید * و اگر
 اهل طریقتید از شروط طریقت عدم اذیت است
 پس چگونه بقتل عالم پر حرمت پرداختید * در جواب
 گفت جناب صاحب دیوان بك حقیقتی نیز داریم
 بنده بحقیقت جزای عمل او را دادم *

باری این وقایع پیش از ظهور و وضوح حقیقت
 امر رخ داد زیرا کسی نمیدانست که ظهور حضرت
 اعلی روحی له القدا منتهی بظهور جمال مبارک گردد
 و اساس انتقام از بنیان برافتد * و ان نُقتلوا خیر من ان
 نُقتلوا اساس شریعت الله گردد * بنیاد نزاع و جدال
 برافتد و بنیان حرب و قتال ویران گردد در آن
 اوقات چنین وقایع رخ میداد * ولی الحمد لله بظهور
 جمال مبارک چنان نور صلح و سلام درخشید
 و مظلومیت کبری بمیان آمد که در یزد رجال و نساء
 و اطفال هدف تیر و عرضه شمشیر گشتند سروران
 و علماء سوء و پیروان بالاتفاق هجوم بر مظلومان نمودند
 و بسفک دماء ستمدیدگان پرداختند حتی مخدرات را

شرحہ شرحہ نمودند و یتیمان ستمدیده را بخنجر جفا
 خنجر بریدند * انہای پارہ پارہ را آتش زدند * باوجود
 این نفسی از احبای الہی دست نکشاد بلکه بعضی
 از شہیدان دشت بلا و ہمعنان شہدای کربلا چون
 قاتل را بسیف شاہر مهاجم دید نبات در دهن او
 گذاشت و گفت با مذاق شیرین بقتل این مسکین
 پرداز زیرا این مقام فداست و این شہادت کبری
 و مرا آرزوی ییمنتی *

باری بر سر مطلب رویم جناب طاہرہ در قزوین
 بعد از قتل عموی بیدین در نہایت سختی افتاد * محزون
 و مسجون و از وقایع مؤلمہ دلخون بود * و از ہر طرف
 نکہبان و عوانان و فرآشان و چاووشان مواظب بودند *
 او در این حالت بود کہ جمال مبارک از طهران آقا
 ہادی قزوینی زوج خاتون جان مشہور را فرستادند
 جناب طاہرہ را بحسن تدبیر از ان دار و گیر ہائیدہ
 شبانہ بطهران رسانیدند و ارد بسرای مبارک کشتند
 و در بالاخانہ منزل نمودند * خبر بطهران رسید حکومت

در نهایت جستجو بود و در هر کوی گفتگو با وجود
این در خانه متصلا یاران می آمدند جناب طاهره
در پس پرده بودند با آنان صحبت میکردند*
روزی جناب آقا سید یحییای وحید شخص
فرید روح المقرین له الفدا حاضر شدند و در بیرون
نشسته جناب طاهره و رای پرده نشسته و من طفل
بودم و در دامن او نشسته بودم جناب وحید آیات
واحادیثی نظیر در فرید از دهان می افشاند آیات
واحادیث بسیار در اثبات این امر روایت فرمود
بغته طاهره بهیجان آمد گفت یا یحیی فأت بعمل
ان كنت ذا علم رشید* حالا وقت نقل روایات
نیست وقت آیات بیناست وقت استقامت است
وقت هتك اسرار اوهام است وقت اعلاء کلمة الله
است وقت جانفشانی در سبیل الله است عمل لازم
است عمل* باری جمال مبارك طاهره را با تهیه
و نذارك مفصل از خدم و حشم پیدشت فرستادند*
بعد از چند روز ركاب مبارك نیز بانسنت حرکت

نمود در بدشت میدانی در وسط آب روان از بین
 ویسار و خلف سه باغ غبطه روضه جنان* در باغی
 جناب قدوس روح المقرین له الفداء مخفیاً منزل
 داشتند* و در باغی دیگر جناب طاهره ماوس
 داشتند و در باغی دیگر جمال مبارک در خیمه
 و خرگاه تشریف داشتند* و در بین میدان واقع
 در وسط احبا خیمه زده بودند* در شهباه جمال مبارک
 و جناب قدوس و طاهره ملاقات مینمودند* هنوز قائمیت
 حضرت اعلی اعلان نشده بود* جمال مبارک با جناب
 قدوس قرار بر اعلان ظهور کلی و فسخ و نسخ شرایع
 دادند* بعد روزی جمال مبارک را حکمة نقاهتی عارض
 یعنی نقاهت عین حکمت بود* جناب قدوس بغلته واضح
 و آشکار از باغ بیرون آمدند و بنخیمه مبارک شتافتند
 طاهره خبر فرستاد که چون جمال مبارک نقاهت دارند
 رجادارم باین باغ تشریف بیاورند* در جواب فرمودند
 این باغ بهتر است شما حاضر شوید* طاهره بی پرده از باغ
 بیرون آمد بنخیمه مبارک شتافت* ولی فریاد کنان این نقره*

ناقور است این تفخه صور است اعلان ظهور کلی شد جمیع
 حاضرین پریشان شدند که چگونه نسخ شراعی شد
 و این زن چگونه بی پرده برون آمد * بعد جمال
 مبارک فرمودند سوره واقعه را بخوانید * قاری سوره
 اذ اوقعت الواقعة را تلاوت نمود * اعلان دوره جدید
 شد و ظهور قیامت کبری کردید * ولی جمیع اصحاب اول
 همه فرار کردند بعضی بکلی منصرف شدند * و بعضی در
 شک و شبهه افتادند بعضی بعد از تردد دوباره بحضور آمدند
 باری بدشت بهم خورد ولی اعلان ظهور کلی گشت بعد
 جناب قدوس بقلمه طبرسی شتافتند و جمال مبارک با تهیه
 و تدارک مکمل سفر نیالافرمودند تا از انجاشبانه بارد و بزنند
 و داخل قلعه طبرسی شوند این بود که میرزائی حاکم آمل
 با خبر شد و با هفتصد تفنگچی بنیال رسید شبانه محاصره
 کرد و جمال مبارک را با یازده سوار بآمل رجوع داد و آن
 بلایا و مصائب که از پیش ذکر شد رخ داد *
 اما طاهره بعد از پریشانی بدشت گیر کرد و او را در تحت
 نکهبانی عوانان بطهران فرستادند * و در طهران

در خانه محمود خان کلانتر مسجون شد ولی مشتعل
 بود منجذب بود ابداً سکون و فرار نداشت * زنان
 شهر بیپناهه میرفتند و استماع کلام و بیان او مینمودند
 از قضای اتفاق در خانه کلانتر جشنی واقع گشت
 و بزمی آراسته شد سور پسر کلانتر بر پا گشت زندهای
 محترمه شهر از شاهزادگان و نساء و وزراء و بزرگان
 بدعوت حاضر میشدند * بزم مزین جشن مکه
 بود ساز و آواز چنگ و چغانه و ترانه روز و شبانه
 مستمع بود . ولی طاهره بصحبت پرداخت چنان
 زنانرا جذب نمود که تاز و طنبور را گذاشتند
 و عیش و طرب را فراموش نمودند در پیرامون او
 جمع شده گوش بکلام شیرین او میدادند . بر
 اینحالت مظلوم و مسجون ماند . تا آنکه حکایت
 شاه واقع شد فرمان بقتل او صادر . بعنوان خانه
 صدراعظم او را از خانه کلانتر برون آوردند دست
 و رو بهیشت و لباس در نهایت تزئین پوشید
 عطر و کلاب استعمال نمود و از خانه برون آمد او را

بیای بر دند میر غضبان در قنلش تردید و ابا نمودند
 غلامی سیاه یافتند در حال مستی انسیاه روسیاه دل
 سیاه خو دستمالی در فم مبارکش فرو برد و مخنوق
 نمود بعد جسد مطهرش را دران باغ بچاهی انداختند
 و خاک و سنک روی ان ریختند * ولی او بنهایت
 بشاشت و غایت مسرت مستبشر بپشارات کبری
 متوجه بملکوت اعلی جان فدا فرمود علیها التحیة و الثناء
 و طابت تربتها بطبقات نور نزلت من السماء *

تمت



مجتبی هو الله

از عنایات خفیه الهیه و تأییدات غیبیه ملکوتیه
 این بنده آستان رب البریه موفق بطبع این کتاب
 مستطاب گردید و چون تشنگان زلال معارف
 روحانیه از هر صنف و طبقه بعدد غیر محدود موجود
 و طالبان اطلاع مسائل امریه از هر حزب و طائفه
 جمعیت لانهایه مشهود امید است که من بعد نیز با
 سائر ناشرین آثار و مقدمین بر این کار دست اخوت
 و اتحاد بهم داده در طبع اوراق امریه و کتب مقدسه
 بکوشیم و برای سهولت ترویج و تعمیم بهسویه های
 مناسب و قلیلی که تحصیلش در خور استطاعت
 و قره هر طالبي باشد بمعرض افکار عمومی گذاریم
 و همراهمسرور و مطلع سازیم و از مطالعه کنندگان
 این کتاب مستطاب خواهشمندم که از جهت طبع و کاغذ
 آن معذورم فرمایند زیرا بهتر از این میسر و ممکن نشد
 (بنده بندگان آستانش محمد حسین کهربائی یزدی)

فهرست اسامی

	صفحه
جناب نبیل اکبر آقا محمد قائمی	۵
حضرت اسم الله الاصدق	۱۳
ملا علی اکبر :	۱۹
شیخ سلمان :	۲۶
افناز سدره مبارکه جناب آقا میرزا محمد علی	۳۱
حضرت حاجی میرزا حسن افنان	۳۹
آقا محمد علی اصفهانی	۴۳
جناب آقا عبد الصالح باغبان	۴۷
جناب استاد اسمعیل	۵۲
جناب نبیل زرندی	۵۷
درویش صدق علی :	۶۳
آقا میرزا محمود و آقا رضا	۶۷
جناب پدر جان قزوینی	۷۲

	صفحہ
جناب آقا شیخ صادق یزدی	۷۳-
شاہ محمد امین :	۷۵
مشہدی فتاح :	۷۹
نبیل قائن :	۸۱
آقا سید محمد ثقی منشادی :	۸۹
آقا محمد علی صباغ یزدی :	۹۳
آقا عبد الغفار :	۹۶
آقا علی نجف آبادی :	۹۹
مشہدی حسین :	۱۰۱
و مشہدی محمد آذر بايجانی	
حاجی عبد الرحیم یزدی :	۱۰۴
حاجی عبد اللہ نجف آبادی :	۱۰۸
آقا محمد ہادی صحاف :	۱۰۹
آقا میرزا محمد قلی :	۱۱۳
استاد باقر جناب استاد احمد :	۱۱۶
آقا محمد حنا سب :	۱۱۸

	صفحه
حاجي فرج الله نقر يشي :	۱۲۰
آقا ابراهيم اصفهاني واخوان :	۱۲۲
آقا محمد ابراهيم الملقب بمنصور :	۱۲۸
آقا زين العابدین يزدي :	۱۳۰
حاجي ملا مهدي يزدي :	۱۳۲
حضرت کليم يعني جناب آقا موسی :	۱۳۵
جناب حاجي محمد خان :	۱۴۲
آقا محمد ابراهيم امير :	۱۴۶
آقا ميرزا مهدي کاشاني :	۱۴۸
مشکين قلم :	۱۵۲
استاد علي اکبر نجار :	۱۵۸
آقا شيخ علي اکبر مازکاني :	۱۶۰
آقا ميرزا محمد خادم مسافر خانه :	۱۶۳
آقا ميرزا محمد وکیل :	۱۶۶
حاجي محمد رضای شيرازي :	۱۸۰
حسين افندی تبريزي :	۱۸۳

	صفحه
جناب آقا جمشید کرچی	۱۸۵
: حاجی جعفر تبریزی و اخوان	۱۸۸
حضرت حاجی میرزا محمد تقی افنان	۱۹۴
جناب آقا عبد الله بغدادی	۱۹۹
حضرت آقا محمد مصطفی بغدادی	۲۰۲
جناب سلیمان خان تنکابانی	۲۰۶
: آقا عبد الرحیم مسکر	۲۱۳
: آقا محمد ابراهیم تبریزی	۲۱۵
: آقا محمد علی اردکانی	۲۱۶
حاجی آقای تبریزی	۲۱۸
جناب استاد غلامعلی نجار	۲۲۰
: منیب	۲۲۲
: آقا میرزا مصطفی نراقی	۲۲۷
: زین المقربین	۲۳۰
: عظیم ثوریشی	۲۳۶
: آقا میرزا جعفر یزدی	۲۳۹

	صفحه
جناب حسین آقا تبریزی	۲۴۳
: حاجی علی عسکر تبریزی	۲۴۶
: آقا علی قزوینی	۲۵۱
: آقا محمد باقر و آقا محمد اسمعیل	۲۵۶
: آقا ابوالقاسم سلطان آبادی	۲۶۱
: آقا فرج	۲۶۲
حرم حضرت سلطان الشهداء	۲۶۴
ترجمه احوال شمس الضحی	۲۶۸
جناب طاہرہ	۲۹۱

MEMORIALS OF THE FAITHFUL.



An account, from the pen of 'ABDU' L-BAHA,
of the lives of some of the early BAHAI' believers
who passed away during His lifetime.

